

ایران در سیدہ متاریخ

نوشته
جورج کامرون

ترجمه
حسن انوشه

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ایران در سیده دم تاریخ

تالیف
جورج کامرون

ترجمه
حسن انوشه

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳۴

چاپ اول: ۱۳۶۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

چهار هزار نسخه از این کتاب در چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
هفت	درباره نویسنده کتاب
۱	پیشگفتار
۵	بخش یکم - سرزمین و مردم ایران
۲۱	بخش دوم - مراحل نخستین دوره تاریخی
۳۷	بخش سوم - فرمانروایان بابل و شاهان سیماش
۵۳	بخش چهارم - پیامبران عیلام، سیماش و شوش
۶۹	بخش پنجم - میان پرده کاسیها
۷۵	بخش ششم - شاهان اتران و شوش
۸۵	بخش هفتم - شکوه امپراتوری عیلام
۱۰۵	بخش هشتم - هند و ایرانیان در کوههای زاگرس
۱۱۹	بخش نهم - پادشاهی عیلام جدید
۱۲۹	بخش دهم - سرکرده‌های مادی و پارسی
۱۴۱	بخش یازدهم - زوال عیلام
۱۶۱	بخش دوازدهم - مادها و پارسیان
۱۷۲	جداول
۱۷۷	یادداشتها
۲۲۳	فهرست اعلام

درباره نویسنده کتاب

جورج گلن کامرون، ایران‌شناس آمریکایی، در ۱۹۰۵ متولد شد. در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرد. مدتی در مؤسسه زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو به تدریس اشتغال داشت. در ۱۹۴۸ استاد تمدنهای شرق نزدیک و رئیس کرسی تبعات شرقی دانشگاه میشیگان شد. در حفاریهای علمی ایران، مخصوصاً ایستون و تخت جمشید شرکت داشته است و در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۴۸ سردبیری «مجله تبعات شرق نزدیک» را که دنباله «مجله آمریکایی زبانهای سامی» بود به عهده داشته است. کامرون در ۱۹۷۸ درگذشت.

جورج کامرون از بزرگترین صاحب نظران تاریخ ایران باستان است. دیاکونوف، مؤلف کتاب «تاریخ ماد»، او را بزرگترین کارشناس تاریخ عیلام می خواند. کامرون از متخصصان برجسته زبان عیلامی بود، متأسفانه «دستور زبان عیلامی» او هنوز منتشر نشده است. کشف الواح تخت جمشید نیز مدیون اوست: مجموعه سی هزار لوح گلین به زبانهای عیلامی و آرامی که چگونگی بنای تخت جمشید را بازگو می کند و از نظر تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران باستان حائز اهمیت بسیار است. کامرون حاصل تحقیقات خود از این کشف مهم را در سال ۱۹۴۸ تحت عنوان «الواح تخت جمشید» منتشر کرد. خدمت مهم دیگر کامرون به تاریخ ایران، بازخوانی کتیبه ییستون است. رالینسون، ایران‌شناس انگلیسی، در ۱۸۳۵ از این کتیبه نسخه ای برداشت و موفق به کشف رمز خط میخی زبان فارسی باستان گردید. این کشف، علی الاطلاق، یکی از بزرگترین کشفیات تاریخ زبان‌شناسی است و چون متن کتیبه علاوه بر زبان فارسی باستان ترجمه عیلامی و اکدی رانیز به همراه دارد، با این کشف، رمز خطوط میخی این دو زبان که تا آن زمان ناخوانا مانده بود کشف شد و تاریخ نگاری شرق نزدیک یکسره دگرگون گردید. نسخه ای که رالینسون از کتیبه ییستون برداشته بود، در برخی جاها ناقص و نادرست و ناخوانا بود. پس از او دانشمندان چندی در

نسخه برداری و بازخوانی کتیبه کوشیدند ولی کار جدی در این زمینه را کامرون آغاز کرد و به سرانجام رساند. او در سال ۱۹۴۸ از سوی دانشگاه میشیگان برای انجام تحقیقات در یستون به ایران آمد. در طی صدسالی که از زمان نسخه برداری رالینسون می گذشت، کتیبه یستون از گزند باد و باران آسیب بسیاری دیده بود. کامرون با عکسبرداری رنگی و کلیشه برداری با کائوچوی مایع توانست نسخه دقیقی از کتیبه فراهم آورد. حاصل تحقیقات او که طی سه مقاله مهم به چاپ رسید، مبنای کتاب کنت تحت عنوان «زبان فارسی باستان: دستور، متون، لغت نامه» که مهمترین کتاب دستور زبان فارسی باستان است، گردید. بعداً متن اکدی کتیبه نیز که بوسیله کامرون خوانده شده بود بوسیله یکی از شاگردانش منتشر شد. سرانجام کامرون متن کامل عیلامی کتیبه یستون را نیز در ۱۹۶۰ منتشر کرد.

کتابی که اینک تحت عنوان «ایران در سیهدهم تاریخ» به زبان فارسی منتشر می شود، در ۱۹۳۶ میلادی یعنی پنجاه سال پیش منتشر شد. عنوان انگلیسی کتاب «History of Early Iran» است که می توان آن را «تاریخ اوایل ایران» (در دائرة المعارف مصاحب «تاریخ اوایل عیلام»؟ آمده) یا «تاریخ ایران نخستین» ترجمه کرد. این عنوان در مطبوعات فارسی «تاریخ ایران قدیم» یا «تاریخ ایران باستان» نیز ترجمه شده است. هیچکدام از این عناوین رسا نیست. تاریخ اوایل ایران یا تاریخ ایران نخستین ترکیبی نامأنوس است و تاریخ ایران قدیم یا ایران باستان نیز مبهم است و دامنه و حدود کتاب را آشکار نمی کند. کتاب کامرون تاریخ ایران را، تا آغاز مدها و هخامنشیان - یعنی تا آمدن آریامیان به ایران - بازگو می کند و تنها فصلی کوتاه درباره این دوسلسله که معمولاً تاریخ ایران را با آن آغاز می کنند دارد. این فصل البته با تمام کوتاهی از دقتی بی نظیر برخوردار است. کتاب کامرون ده واقع سیهدهم تاریخ ایران است، از دورانی سخن می گوید که هنوز در ایران ناشناخته باقی مانده است و با اینکه پنجاه سال از تألیف این کتاب می گذرد و در این مدت تحقیقات بسیار بویژه درباره ایران قبل از تاریخ انجام گرفته، هنوز هم ارزش خود را بخصوص در مورد تاریخ عیلام همچنان حفظ کرده است.

پیشگفتار

تاریخهایی که درباره ایران نوشته شده اند علی الرسم با کوروش پارسی آغاز می شوند و عموماً با اسکندر مقدونی پایان می گیرند. در حال حاضر اثر یگانه ای که به گونه ای جامع به تاریخ فلات ایران پیش از استیلای کوروش بر این سرزمین پردازد در دست نیست. این امر بسیار مایه تأسف است، زیرا هیچ پژوهشگر جدی خاور نزدیک باستان نمی تواند تاریخ عیلام را که بخشی از فلات ایران است نادیده بگیرد. بررسی حاضر می کوشد تا معلوماتی درباره تاریخ نخستین عیلام و ایران به دست دهد به گونه ای که در عین حال که برای پژوهندگان سودمند است برای خوانندگان عادی نیز فهم پذیر و دریافتنی باشد.

چند سال پیش نگارنده به خاستگاه و تاریخ مادهای ایرانی علاقه مند گردید. پس از يك بررسی کوتاه آشکار گردید که امپراتوری مادها در يك چشم انداز تاریخی گسترده تر از آنچه تا کنون گمان می رفته جای می گیرد و خاستگاه مادها و نیز پارسیان را نمی توان از تاریخ فلات ایران پیش از درآمدن ایرانیان به صحنه تاریخ جدا ساخت. کوشش برای گشودن راز تاریخ گسترده تر خود بخود به بررسی زبانهایی می انجامد، که تا آنجا که ما می دانیم در این سرزمین به آنها تکلم می کردند. چون پادشاهان ایران باستان کتیبه های خود را به سه زبان، فارسی باستان؛

بابلی؛ و عیلامی می‌نوشتند، از این روی نخستین گام تطبیق دادن واژه‌های فارسی باستان به دو زبان دیگر بود، به یاری شناخت کامل این زبان و از راه مقایسه با زبان اکدی می‌توان زبان عیلامی اخیر را فهم پذیر و روشن ساخت. در پی آن می‌بایست به گردآوری يك واژه‌نامه عیلامی پرداخت که همه فنون انتشار یافته را در بر گیرد. سرانجام، برای اینکه بتوان تصویری را که به دست آمده روشن ساخت می‌بایست یافته‌های درخور و شایسته از سرزمین میاندو رود را برای تأیید آگاهی‌هایی که در گذشته، آنها را نادیده گرفته یا توجه چندانی به آنها نکرده‌اند بدقت بررسی کرد. نگارنده نمی‌تواند مدعی باشد که از نتایج به دست آمده کاملاً خرسند است. تا سالهای اخیر خاکبرداری‌هایی چندانی در ایران انجام نیافته بود. کمی پژوهشهای باستانشناختی در ایران نسا اندازه زیادی مانع دریافت و فهم تاریخی شده است. بررسی‌هایی که در تل شوش عیلام انجام گرفته بسیار پربار و سودمند بوده است. و جای سخن نیست که جاهای دیگر و حتی جالبتری در فلات ایران وجود دارد که معلومات تازه‌ای به دانسته‌های ما می‌افزایند. تا هنگامی که بیشترین بار بر دوش باستانشناسی نهاده است بیشتر تاریخ ایران بزرگتر در دل تپه‌ها و پشته‌هایی که بقایای شهرهای ویران گذشته‌اند نهفته خواهد ماند. اما بی‌گزار می‌توان گفت که پژوهشهای آینده با تصویر تاریخی هماهنگ و منطبق خواهد بود و باید نیز باشد تا آنجا که نتایج خود را به تاریخ عیلام پیوند خواهند زد. می‌توان مسلم گرفت که اکنون باستانشناسی تاریخ عیلام در محدوده‌های تنگ و بسته‌ای به نتایج قطعی می‌رسد و شالوده استواری برای تمامی تاریخ آینده فلات ایران، تا هزاره نخست پیش از میلاد به دست خواهد داد. بنیاد گرفتن کتاب حاضر به الهام استاد آلبرت تن آیک اولمستد استاد تاریخ مشرق مؤسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بوده است. وی از آنچه که گهگاه ذخیره پاسبان‌ناپذیر دانش و معرفت می‌نمود، غالباً تکه‌های پراکنده یافته‌های تاریخی را در کنار هم نهاده و از مجموعه آنها کلی یکپارچه ساخته است. وی که به واسطه داشتن شایستگی و توانایی بی‌مانند هر حقیقت مفرد را در ارتباط آن با تمامی تصویر می‌دید چشم‌اندازی به بررسی حاضر

داده است که هرگز بهتر از آن نمی‌توانست برای آن حاصل آید. از یادداشتها و دستنویسها و بالاتر از آن از گفت‌وشنودها، انتقادات و پیشنهادهاى ایشان در هر مرحله از پیشرفت کار این کتاب چندان بهره گرفته‌ام که نمی‌توانش بر زبان آورد. در ساعاتی که گرفتار حیرت و سرگردانی بوده‌ام از ایشان دلگرمی یافته‌ام، و یاریهای بیدریغ ایشان از سنگینی کارم بسیار کاسته است.

پروفسور آرنو پوبل^۱ و استادف. دیپلو. گیرز^۲ آراء و نظر ایشان را درباره مسائل تاریخی و ترجمه‌های اصلاح شده‌ای را که از اسناد تاریخی کرده‌اند در اختیار من که هم شاگردشان هستم و هم دوستشان، گذاشته‌اند. پروفسور گیرز و دکتر آ. ج. گلب^۳ با خواندن دستنویس کتاب حاضر و دادن پیشنهادها خدمت بزرگی به من کرده‌اند. شوق و ذوق و مهر زندگی کاستی‌ناپذیر پروفسور م. اسپرنگلینگ^۴ غالباً مرا در لحظات نومیدی دل و جرئت داده‌اند. دیگر اعضای مؤسسه شرق‌شناسی و بخش زبانها و ادبیات شرق کمتر از این با من مهربانی نکرده‌اند. از مؤسسه شرق‌شناسی و مدیر آن پروفسور جیمز ه. بریستد^۵ و نیز انتشارات دانشگاه شیکاگو که موجبات نشر شایسته نتایج کارم را فراهم ساخته‌اند سپاسگزارم. از دکتر ت. ج. آلن^۶، همکار ویراستار انتشارات مؤسسه به‌خاطر ویرایش دقیق کتاب حاضر بسیار سپاسگزارم. پیش از همه، یاریهای همسرم را که این کتاب به ایشان اهدا شده است سپاس می‌گویم.

1— Arno Poebel

2— F. W. Geers

3— I. J. Gelb

4— M. Sprengling

5— T. G. Allen

6— James H. Breasted

بخش یکم

سرزمین و مردم ایران

ایران فلاتی با فرورفتگیهای بزرگ فراوان است که در پناه دو رشته کوه قرار گرفته که شکوهمندانه از بلندیهای هزار شاخه ارمنستان در شمال هلال خصیب امتداد یافته اند. يك شاخه که رشته بلندی به نام البرز است در موازات کران جنوبی دریای خزر به سوی مشرق پیش می رود و بلندترین فرازای آن ستیخ برکشیده دماوند است. این رشته که همچنان راهش را به سوی مشرق ادامه می دهد در دشتهای خراسان رفته رفته از فرازایش می کاهد و سرانجام به رشته کوهی که از روبرو می آید، یعنی رشته هندوکش که از کوههای پامیر یا «بام دنیا» جدا می شود می رسد. شاخه دوم که رشته کوههای زاگرس خوانده می شود، اندکی در جهت جنوب شرقی پیچ می خورد. آنگاه با پیچی هنوز بیشتر به سوی جنوب پیش می رود. این کوه در رشته های موازی متعدد از کران شرقی سرزمین حاصلخیز بابل می گذرد، بر کرانه شرقی خلیج فارس سدی زیبا و پرجاذبه و تقریباً گذرناپذیر می سازد، و پس از آنکه در نواحی کم جمعیت مجاور اقیانوس هند پیش می رود،

با چرخشی تند از طریق بلوچستان و افغانستان راه شمال را پیش می‌گیرد و سرانجام به کوه‌های دیگری که مانند هندوکش همچون پره چرخشی از محور پامیر جدا می‌شوند می‌پیوندد.

این رشته کوه‌ها که در دو جانب فلات کشیده شده‌اند از روزگاران بسیار دور نقاط قوت و ضعف ایران بوده‌اند. ذخایر فلزات و سنگها، زروسیم، سرب و مس، سنگ لاجورد و عقیق از این کوه‌ها به‌دست می‌آیند. سنگ آذرین و شیشه معدنی که هر دو در جهان باستان از ارزش فراوانی برخوردار بودند و در پی فعالیت آتشفشانی اواخر دوره پلیوسن* به بیرون فوران کرده بودند از این کوه‌ها استخراج می‌شدند. سرانجام، رودخانه‌های ایران که بشتاب از تنگه‌ها و گردنه‌های هراس‌انگیز می‌گذرند و از بلندبهای کوه‌ها به‌زمین هموار می‌رسند هزاران کیلو-متر مربع از خاک خشک و بایر را بار آور می‌سازند و در هزاران کیلومتر مربع دیگر ویرانی به بار می‌آورند. گل‌ولایی که این رودخانه‌ها در طی دوره‌های یخبندان و ریزش باران با خود آوردند در یک حوضه داخلی اندوخته گردیدند و پوشیده از آبی شدند که چون بادها به‌رویدن ماسه‌ها پرداختند تبخیر گردید. بنابراین، چیزی که روزگاری دریایی بزرگ بود به‌شنزارهای بیحاصل و بیابانهای نمک مبدل شده. بیشترینه خاک ایران در سراسر سال بیابان است، چنانکه با فرا-رسیدن تابستان نواحی پهناوری که در بهار سرسبز و خرم بودند به‌صورت زمین سوخته درمی‌آیند و سراسر فلات خشک و تفدیده می‌شود.

با داوری از آنچه گفته‌آمد می‌توان براستی اندیشید که این سرزمین برای بیگانگان بی‌جاذبه و نامطبوع است. با این همه ایران حلقه اتصال میان خاور دور

* pliocen، پنجمین دوره از دوران سوم از ازمه زمینشناسی، و چهارمین دوره اگر پالئوسن دوره جداگانه محسوب نشود. در این دوره دریا از نواحی مختلف ایران برای آخرین دفعه پیروی کرده و رسوبهایی از نوع جوشنگ باقی گذاشته است که در جنوب غرب ایران ضخامت آن بسیار زیاد و به طبقات بختیاری موسوم است. حرکات کوهزایی که ارتفاعات عمده ایران را باعث شده‌اند در این دوره شدیداً ادامه داشته است. آتشفشانهایی مانند دماوند، سهند، تفتان و راین در این دوره فوران داشته‌اند. نقل از دایرةالمعارف فادسی. ۱/ ۵۵۶-م.

و خاورمیانه است. در دوره‌های تاریخی جابجایی کوچندگان و لشکرکشیهای جنگجویان بارها مرزهای این کشور را درنوردیده و این دست‌اندازیها بیگمان از گذشته تاریک پیش از تاریخ آغاز شده بود. بنابراین، شایسته است به راههایی که بی‌دشواری زیاد براین سرزمین می‌رسند نگاه دقیقتری بیندازیم.

دو راه پس از پیمودن قفقاز از طریق ارمنستان به آناتولی می‌رسند، اما راه سوم نیز وجود دارد که دسترسی به ناحیه کرانه‌ای دریای خزر یا دره‌های کوهستانی زاگرس را میسر می‌سازد. این همان راهی بود که مثلاً سکاها در سده هفتم پیش از میلاد که به درون ماد و پارس رخنه کردند و برای مدتی آرایش سیاسی آسیای غربی را به براندازی تهدید نمودند از آن گذشتند.

اما برای کسانی که در بین‌النهرین سکونت داشتند همواره لازم بود که بر کوهنشینان بلندبهای زاگرس و فلات ایران چشم گمارند و راه بازرگانی با مشرق را باز نگهدارند. از این روی جنگجویان دشتهای گهگاه موفق می‌شدند از شمار اندکی راههای سخت و دشوار که از زاگرس می‌گذشت بگذرند؛ در آن روزگاران نیز مانند اکنون پرآمدوشترین راه بازرگانی و کشورگشایی جاده بغداد- کرمانشاه- همدان بود. از شوخیهای سرنوشت اینکه این راه که پسندآشوریان بود روزی مورد بهره‌برداری دشمنانشان مادیها قرار گرفت که از بلندیها فرودآمدند و پرستندگان آشور را فرمانگزار خویش کردند.

اما از مرزهای شمال شرقی، با وجود چندین رشته کوه که به موازات یکدیگر کشیده شده‌اند ورود به ایران نسبتاً آسان و بی‌مانع بود. انسانهایی با فرهنگ موستری* از این مرز گذشته بر ترکستان و آسیای میانه می‌رفتند یا از آنجا به این

* Mousterian منسوب به غار لوموستیه (Le Moustier) در ولایت دوردونی

جنوب غرب فرانسه. فرهنگ موستری نماینده غالب عصر کهن سنگی میانه است که زمان زندگی انسان نئاندرتال به‌شمار می‌رود. در این عصر نخستین آثار محل سکونت (مخصوصاً غارنشین) دیده می‌شود. و آتش استعمال فراوان پیدا می‌کند. نئاندرتالها پستانداران ماقبل تاریخ را شکار می‌کردند و آثار بازمانده فرهنگی ایشان که بیشتر در اروپا از زیر خاک بیرون آورده شده در شمال آفریقا و فلسطین و سیبری نیز دیده شده است. نقل باختصار از دائرةالمعارف فادسی. ۱۷۳۹/۲-م.

سوی مرز می‌آمدند؛ واقوام هند و ایرانی که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد که در این ناحیه برهم فراز آمده بودند سرانجام نخستین امپراتوریهای هند و ایرانی، یعنی پادشاهیهای ماد و پارس را پدید آوردند. برخلاف مرزهای شمال شرقی مرزهای شرقی و جنوب شرقی تقریباً گذرناپذیر است؛ با این همه مناسبات فرهنگی میان ایران و هند حتی در روزگاران پیش از تاریخ را نیز می‌توان مشخص ساخت. و داریوش ایرانی برای مدتی درهٔ سند و پنجاب را در تصرف داشت.

مرز جنوبی ایران چنان ناگهانی با اقیانوس هند روبرو می‌شود که مردم این ناحیه از برخورداری از پیشهٔ دریانوردی بی‌بهره‌اند. در شمال غربی این ناحیه رشته کوههایی که دنبالهٔ رشتهٔ زاگرس می‌باشند با نظمی تماشایی از شمال غربی به جنوب شرقی پیچ می‌خورند. این رشته‌ها را ردیفی از دره‌ها از هم جدا می‌سازند و گردنه‌ها و گدوکهایی آنها را قطع می‌کند چندانکه گذر از آنها دشوار و بازرگانی از وجود آنها بسیار بی‌رونق و کساد است.

تنها يك بخش در این ناحیه راه آسانی برای دسترسی به خود فلات ایران، خلیج فارس و ناحیهٔ حاصلخیز و از دیرباز متمدن بابل دارد. این بخش، یعنی جلگهٔ شوش را از لحاظ جغرافیایی احتمالاً باید بخشی از ناحیهٔ بابل به‌شمار آورد. اما بازوی گشاده‌ای از زاگرس به‌اضافهٔ باتلاقهایی که از روزگاران دیرین رأس خلیج فارس را دور می‌گرفتند این حوضهٔ هموار را ازدست‌اندازی نگه می‌داشتند. در شمال و شمال شرقی دیگر رشته‌های زاگرس که دارای قلل پر برف می‌باشند چندین رودخانهٔ پر آب از خود بیرون می‌دهند که زمین این بخش را آبیاری می‌کنند. دو رشته از این رودخانه‌ها در مرکز جلگه با زوایایی راست به یکدیگر نزدیک می‌شوند، اما چند کیلومتر دورتر بار دیگر از هم دور می‌گردند. این دو رودخانه که یکی کرخه نام دارد به‌سوی جنوب غربی پیچ خورده در جهت ناحیهٔ بابل پیش می‌رود، و دیگری که دز خوانده می‌شود در جهت غربی جریان یافته به رودخانهٔ سومی به نام کارون می‌ریزد. در نقطه‌ای که کرخه و دز به نزدیکترین فاصله به یکدیگر می‌رسند در روزگار باستان شهری-شوش-برآوردند که در تاریخ بابل همانند تاریخ عیلام و ایران آوازه‌ای بلند یافت. این شهر که اکنون جز تلی از آن

به‌جا نمانده، هنوز با زبانی گویا از شکوهمندی و بزرگیش در روزگاران کهن سخن می‌گوید. اندازه‌های این شهر در هر پهلوی حدود ۹۱۰ متر و بلندترین فرازی آن از سطح دشت پی‌رامون تقریباً ۳۶/۵ متر است. از زمستان ۱۸۹۷ میلادی وزارت آموزش همگانی و هنرهای زیبای فرانسه با اجازه دولت آن کشور به خاکبرداری این محل پرداخته است؛ و هر سال گوشه تازه‌ای از پرده تاریخ مشرق در روزگارباستان را بالا زده یا برخی اندوخته‌های زیبا به گنجینه با شکوه موزه لوور افزوده است. اگرچند هنوز چندان خاکبرداری نشده، اما باید براین حقیقت تأکید ورزیم که شوش که در دشتی حاصلخیز واقع شده است بتهنایی هرگز نمی‌تواند پرده از رازهای سر به مهر تاریخ عیلام برگیرد. زیرا عیلامیان نخست مردمی کوه‌نشین بودند و در طی چندین دوره از تاریخ شوش تنها نقش کوچکی ایفا کردند، اما بازیگر اصلی نمایش انشان^۱ بود که هنوز جای آن بدرستی روشن نشده است. بیگمان یکی از دلایل این بی‌اعتباری نسبی سیاسی آب و هوای ناحیه شوش بود. در طی نه ماه از سال سراسر دشت را گرمای سوزان آفتاب می‌سوزاند و از میان می‌برد. شدت این گرما چندان است که به‌سخن استرابون که می‌گوید مارها و سوسمارها در میانه روز بی آنکه بسوزند نمی‌توانند از پهنای خیابانها بگذرند تا اندازه‌ای اعتبار می‌بخشد. با این همه بیشتر ماده کار و اسناد موجود برای بازسازی تاریخ سیاسی ایران در دوره نخستین را باید شوش فراهم سازد. زیرا هنوز از هیچ جای دیگری که به تاریخ عیلام مربوط باشد خاکبرداری نشده است.

بنابراین، ایران همان‌طور که شرح گذشته زمینه جغرافیایی چندان برای دست زدن به کارهای بزرگ در تاریخ به‌دست نمی‌دهد، این سرزمین برای «خوراک‌گردآوران»^۲ بسیار مناسبتر بود تا برای «خوراک‌فرآوران»^۳، زیرا ایران سرزمینی بود که برای چرای جانوران سازگار بود نه برای کاشت خاگ آن. با این همه سابقه نفوذ آن به‌پیش از تاریخ می‌رسد و همین نفوذ است که ما را به پرداختن به این بررسی برمی‌انگیزد.

گونه‌های ابزارهای سنگی متعلق به عصر کهن سنگی میانه در مرکز ایران،

1- Anshan

2- Food-gatherers

3- Food-producer

شمال شرقی شیراز کنونی، نزدیک جایی که احتمالاً در آن ایام کرانه دریایچه آب شیرین بزرگی بوده پیدا شده است. گمان رفته که انسان عصر کهن سنگی در يك مسیر کلی شمال غربی از دره های شمالی ایران گذشته از راه گردنه ها و آبکندهای سلیمانیه، رواندوز و نقاط شمالی وارد کردستان شد.^[۱۷] ابزارهای انسان موستری، همانند ابزارهای دیگری که در فلسطین پیدا شده اند در غارهای نزدیک سلیمانیه به دست آمده اند.^[۱۸] اگر چند مدارك کافی در دست نیست، اما اینقدر می توان گفت که اشغال این غارها مقارن با آخرین پیشروی یخبندان بوده است. تنها اتفاقی می تواند باشد که وجود دیگر ابزارهای موستری از نقاط گوناگون ایران تا کنون گزارش نشده است. زیرا این ابزارها در سراسر اروپا که در مغرب فلات ایران قرار دارد. در افریقا، فلسطین، هند، و حتی در منچوری به دست آمده است. ظاهراً انسان اورینیاکی* نیز که جانشین انسان رو بزوال موستری شده بود در کوههای زاگرس پناهگاهی یافته بود، چنانکه در دیگر نواحی شرق باستان نیز چنین پناهگاههایی پیدا کرده بود. اما در مورد گونه های دیگر سنگهایی که دستورزی عصر کهن سنگی باشند مدرکی در دست نیست.

امکان دارد که ایران مرحله تکامل نوسنگی را طی کرده باشد، اما تا آخرین زیر تقسیم این دوره، معروف به دوره «حجر و مس» که مس برای ساختن پیرایه استخراج می گردد، نمی توانیم دید روشنی درباره ایران به دست آوریم. پروفیسور

* Aurignacian. منسوب به غاری در اورینیاک، در کوههای پیرنه. فرهنگی که به فرهنگ اورینیاکی شناخته است به انسان عصر کهن سنگی علیا مربوط است. محتمل است که مردمان دوره فرهنگی اورینیاکی پس از آنکه فرهنگ مخصوص خود را در نقطه ای دیگر (شاید آسیا) تکمیل کردند به اروپا مهاجرت کرده باشند. نقل باختصار از دایرة المعارف فارسی. ۱۷۳۹/۲-۴.

** Neolithic period، آخرین قسمت عصر حجر که از پایان دوره میان سنگی آغاز می شود، و مشخص آن اهلی کردن گیاهان و جانوران، پیدا شدن آبادیها، و تکامل حرفه های سفالگری و بافندگی است. نقل باختصار از دایرة المعارف فارسی. ۱۷۳۸/۲-۴.

هرتسفلد کشف روستایی در نزدیکی تخت جمشید را اعلام کرده که باید آن را به این مرحله از تحول انسان نسبت داد.^[۳] این روستا که در دو سوی خیابان باریک آن خانه‌های يك طبقه گلی نهاده است اکنون تقریباً آن گونه که انسان اوایل دوره حجر و مس در هزاران سال پیش بر جا گذاشته باقیمانده است. ابزارهای سنگی و جامهای سنگی او یادگار دیرپای زندگی در این محل است؛ و سفالینه‌های ساخته از چرخ سفالگری او که بدقت سرشته و ساخته شده و ماهرانه رنگت خورده‌اند یاری دیرپایی به صنعتگری خود کرده است. دو پیرایه مسی که گویا چکش نیز خورده‌اند در میان هزاران اشیا سنگی بسیار ناچیز است، اما نشان می‌دهند که این انسان در سپیده دم عصر فلز زندگی می‌کرده، در حالی که اروپا هنوز در مراحل اخیر فرهنگ کهن سنگی بود. ایران مانند دیگر نواحی خاورمیانه بسرعت به سوی عصر مفرغ پیش می‌رفت. انسان که با فلزات آشنایی یافته بود آزادانه از آنها در زندگی روزانه استفاده می‌کرد، اما ابزارهای سنگی هنوز کاربرد گسترده‌ای داشته است. در عین حال وی به اهلی کردن گیاهان و جانوران آغاز کرد. در جمدت نصر^۱ ناحیه بابل خاکبرداران دانه‌های گندم واقعی و جوشش ردیفه یافته‌اند.^[۴] که برابر است با کشف گاه گندم و جو در پایینترین لایه آناثو^۲ که در ترکستان شوروی درست در آن سوی مرز شمال شرقی ایران نهاده است.^[۵] گندم سرخ خودرو که از دیرباز نیای گندم اهلی و پرورش یافته تصور می‌رفته نزدیک شهر کردند در کنار جاده بغداد- کرمانشاه در کوههای زاگرس پیدا شده است.^[۶] تصویر گوسفند و گاوشاخ‌دراز بر جدار سفالینه‌های رنگین که در سراسر نواحی ایران پیدا شده‌اند به چشم می‌خورد. این ظرف که برجسته‌ترین یاری انسان عصر مس به تمدن بشر است خلف بی‌واسطه سفالینه رنگین ایران در اوایل دوره سنگ-مس به شمار می‌رود. ظرف یاد شده در شوش که به شوش یکم شناخته شده است.^[۷] و در تحولات متوالی آینده،^[۸] در نهاوند و کرمانشاه^[۹] در کوههای زاگرس، در بوشهر در جنوب،^[۱۰] نزدیک شهرهای تهران،^[۱۱] شیراز^[۱۲] و کاشان^[۱۳]، در بخش مرکزی فلات؛ و در سیستان^[۱۴] و بلوچستان^[۱۵] در شرق ایران پیدا می‌شود.

همه اسناد و مدارك موجود حکایت از آن دارند که در وقتی که بین النهرین تحول تدریجی و مشخصی را پیش می برد، فرهنگ سفالینه رنگین با استواری و سرسختی در ایران پایدار مانده بود. تنها شوش بر کران فلات با تحولی که در مغرب می گذشت تمامی یافته بود و خاکبرداریهای اخیر از حضور ظرفهایی در این محل که از سنخ ظروف بین النهرین می باشند پرده برداشته است. بدین ترتیب در بالای سفالینه های شوش یکم، سفالینه هایی قرار دارد که به کهنترین دوره باستانشناسی بین النهرین، یعنی دوره العبد تعلق دارند؛ و در بالای این قشر نیز آثاری نهاده است که می توان آنها را به دوره های اوروک^۱ و جمدت نصر نسبت داد. اما یک گروه از ظروف سفالی به اشیا بین النهرین تعلق ندارند، بلکه نظایر دقیق آنها در سرزمینهای دوردست سیستان و بلوچستان یافت می شود. (۱۷۱) این گروه که عموماً سفالینه های تک رنگ را در بر می گیرد به شوش دوم شناخته شده است؛ اگرچه ممکن است سفالینه های گروه شوش دوم معاصر با ظروف جمدت نصر باشند. اما متأسفانه هرگز معلوم نشده است که در کدام لایه بندی به دست آمده اند. بتازگی پیشنهاد گردیده که شوش دوم باز نمای پیدایی مرحله ای خاص در فرهنگ سفالینه های رنگین اخیر ایران است. (۱۸۱) اما در حال حاضر اظهار نظر قطعی در این زمینه نمی توان کرد.

و نیز مایه تأسف است که تاریخ دقیقی برای این ظروف نمی توانیم تعیین کنیم. زیرا که کهنترین نوشته برالواح گلی در عیلام معاصر با دستورزی این ظروف بوده است. (۱۹۱) در بین النهرین الواح گلی در لایه ای پیدا شده است که به دوره اوروک تعلق دارد؛ (۲۰۱) نسبت به دوره جمدت نصر الواحی که نوشته های صورت نگاشتی بر آنها نقش گردیده و اژه ها و نامهایی را نشان می دهند که بی تردید سومری هستند. نشانه ها دیگر طولی نیستند؛ و دستگاه عددی ابتدایی که شاید از این متون، و بی تردید از متون سومری شناخته شده شصتگانی است. (۲۱۱) اسناد به دست آمده در شوش، (۲۲۱) و نیز اسنادی که در مرکز ایران (۲۳۱) به دست آمده اند به خطی نوشته شده اند که عموماً به نام پیش از عیلامی شناخته اند و تنها در شکل با اسنادی که در

ناحیهٔ بابل به دست آمده‌اند قسابل مقایسه‌اند و نشانه‌ها طرح طولی خود را نگه داشته‌اند و چنین می‌نماید که باید آنها را پندارنگاری دانست. دستگاه عددی ظاهراً دهگانی است. ۱۲۴۱ امکان دارد که این دو نوشتارخاستگاه مشترك داشته باشند؛ با این همه، همچنین می‌توان تصور کرد که نوشتار پیش از عیلامی مستقل بوده. سرانجام مردم عیلام نوشتار سومری را پذیرفتند و آن را برای نوشتن واژگان زبان خود به کار بردند. نشانه‌های این نوشتار دوره بدوره واژه‌هایی را که در ناحیهٔ بابل کاربرد داشتند دنبال کردند؛ با داوری از روی این زمینه، نوشته‌ای که در بوشهر بر کمران خلیج فارس پیدا شده (عیلامیها آن را لیان^۲ «Li-ia-an» می‌نامیدند) نشان می‌دهد که نوشتار سومری در دوره‌ای که تا اندازه‌ای مقدم بر روزگار سارگن، فرمانروای اکد^۲ بود در عیلام به کار می‌رفته و اگر نه به يك امپراتوری، دست کم به فرهنگی گسترده اشاره دارد. ۱۲۵۱ از آن پس، بویژه در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد، نوشته‌های گوناگون نکات اصلی زبان عیلامی را آشکار می‌سازند. ۱۲۶۱

برای روشن ساختن این نکات اصلی و در نتیجه برای امکانپذیر ساختن ترجمهٔ دقیقتر متون عیلامی برای مقاصد تاریخی، نگارنده چند سال پیش به تألیف يك واژه‌نامهٔ عیلامی پرداخته است. واژه‌نامهٔ آشوری بزرگ مدرسهٔ خاورشناسی که در اختیار نگارنده بوده در این کار کمک فراوانی به او کرده است، و این واژه‌نامه از هنگامی که تدوین گردیده، به گونهٔ سلف آشوری خود بررسی و مقایسهٔ هر کلمه در نوشته‌های عیلامی منتشر شده با متن کامل را میسر ساخته است. بدون ترجمه‌های تجدیدنظر شده که واژه‌نامهٔ عیلامی آن را امکانپذیر کرده نه این تاریخ می‌توانست تدوین گردد نه بسیاری از جزییات مهم ساخت نحوی عیلامی روشن می‌گشت. اما شایسته است که در اینجا تنها به بررسی سیماهای اصلی زبان عیلامی بپردازیم. در مسائل دستگاه صوتی تفاوت آشکاری میان واژهٔ گویشی و خط نوشتاری به چشم می‌خورد. عیلامیان در نوشتن ندرتاً تمایز روشنی میان همخوانهای آوایی و بیواک می‌گذاشتند؛ در زبان ایشان میان b و p، d و t، g و k و z و s تفاوتی نمی‌رفته. ۱۲۷۱ مصوتهای جداگانه در زبان گویشی بارها با غنه و خیشوم تلفظ شده‌اند،

1- Liyan

2- Akkad

اما در واژه نوشتاری m، n، یا ng که مشرف بر حرفی دیگر باشند غالباً حذف می‌شوند. از این گذشته، خط میخی شماری از صداها را که در زبان گویشی می‌توان شنید فاقد است؛ بدین ترتیب، مثلاً صدایی که به اشکال گرناگون t، یا t1 شنیده می‌شود سبب گردید تا نام بومی عیلام که عیلامیان خود آن را حلتمتی^۱ تلفظ می‌کردند به شیوه‌های گوناگونی ادا گردد.

در زبان عیلامی مانند زبان انگلیسی تفاوتی میان مذکر و مونث گذاشته نمی‌شود، اما تفاوت میان شخص و شیء، مانند «پادشاه» و «کشور» غالباً آشکار است. يك ویژگی برجسته در زبان عیلامی ساخت اضافی دو گانه است که در آن پسوند اسم در پایان عبارت اضافی همراه با همه عناصر معرف آن واگویی می‌شوند، مثلاً عبارتی مانند «در پرستشگاه شیموته^۲، ایزد عیلام» چنین بیان می‌شود: «پرستشگاه، شیموته، ایزد، عیلام در».

اشکال فعلی ارکان و عناصری به مراتب دشوارترند. گذشته از این حقیقت که معنی ریشه فعل غالباً ناشناخته مانده است، ناتوانی در تشخیص فعل پیرو نیز بطریق اولی، حتی هنگامی که معنی ریشه فعل روشن بود، بارها پژوهندگان زبان را به ترجمه‌ای نارسا یا به بن‌بستی نومیدکننده کشانده است. خوشبختانه فعل پیرو، تقریباً بدون استثنا بآسانی قابل شناخت است؛ اکنون دشواری اصلی ما تعریف دقیقتر معنی ریشه‌های افعال است.

بسیاری از عناصر مشخصه زبان عیلامی ظاهراً در يك گروه زبانی که امروزه تنها در ناحیه قفقاز یافت می‌گردد و از آن به عنوان خانواده زبانه‌ای «قفقازی» یاد می‌شود نیز وجود دارد، اما پاره‌ای شباهتهای آوایی و نحوی با گویش تامیلی^۳ زبان دراویدی در جنوب هند نیز پیدا شده است.^۴ ۱۲۸۱ ظاهراً بسیاری از این عناصر در زبانهایی که کاسیها^۵، ۱۲۹۱ لولوبیان^۶ و گوتیان^۷ ۱۳۰۱ در زاگرس مرکزی هالدیاییها^۸ ۱۳۵۱ در کوههای ارمنستان، ۱۳۲۱ هوریها^۹ در پیچ بزرگ فرات ۱۳۳۱،

1- Haltamti

2- Shimutta

3- Tamil

4- Kassites

5- Lollubi

6- Cuti

7- Haldians

8- Hurrians

شمار اندکی از اقوام آسیای صغیر، مانند پیش از حتیها^۱ (۳۴) و لوکیلیها^۲ (۳۵) و لودیاییها^۳ (۳۶) و نیز احتمالاً اتروسکها^۴ در ایتالیا (۳۷) به آن تکلم می کردند نظایر و معادلهای باستانی داشته است. نظایری از این گونه که میان زبان عیلامی و هریک از این زبانها می توان یافت تنها به شباهتهای زبانی اشاره دارند نه وحدت زبان؛ اما با احتیاط درخور و کافی می توان گفت که نظایر یادشده شاید حاکی از مناسبات قومی نیز باشند.

برای مردمشناس امروزی اگر نه نامی سر دست کم دشوار است تصور کند که ساکنان کنونی ایران می توانند خانواده قومشناختی واحدی را بسازند. از زمانهای بسیار کهن فلات ایران میدان تاخت و تازهای دوسویه بوده است، زیرا برغم دشواریهایی که امروزه رسیدن به مرزهای این کشور را دربر دارد، باید به خاطر آورد که ایران پلی است میان خاور دور و سرزمین میاندورود (بین النهرین) همچنانکه فلسطین پلی است میان آسیا و افریقا. در نتیجه، اقوامی که خاستگاه بسیار گوناگونی داشتند در ایران زیر سقف زبانی واحدی پناه گرفتند؛ و بخش جنوبی ایران کنونی، چنانکه در دوره باستان نیز می بایست بوده باشد، از حیث احساس قومی آشکارا چند گونه و ناهمگن است.

کمی اطلاعات باستانشناختی و انسانشناختی موجب شده است که نظرات بیشماری درباره مردمی که در سپیده دم تاریخ مکتوب در ایران ساکن بودند مطرح گردد. برخی از این نظرات تنها بر شالوده زبانشناسی استوار است که رهنمودی خطرناک و غالباً گمراه کننده است. نظرات دیگر برگرفته از سیماهای فرهنگی اند و در بسیاری اوقات به تأثیراتی که اقوام گوناگون از بیرون مرزهای يك ناحیه فرهنگی برمی گیرند یا به دگرگونیهایی که در نتیجه اقتباس مهاجران تازه از پیشرفتهای فرهنگی مردم بومی پیش می آید توجهی ندارند. بهترین امیدی که می توانیم بدان دل ببندیم این است که به هنگام گفتن چیزهایی که حقایق مسلم و

1- Protohattians

2- Lycians

3- Lydians

(مردم لوکیا کشور باستانی در جنوب غرب آسیای صغیر-م.)

4- Etruscans

اثبات شده می‌نمایند از افتادن در دامهای بسیار آشکار پرهیز کنیم. انسانشناسانی که به بررسی ویژگیهای جسمانی اقوام می‌پردازند اطمینان دارند که بین‌النهرین خط مرزی شرقی گونه‌های سامی افراد بوده و سامیها که ما آنان را به‌عنوان اقوام مدیترانه‌ای پوست قهوه‌ای می‌شناسیم که از عربستان به بین‌النهرین تاخته بودند در روزگاران کهن در ایران سکونت نگزیدند. بنابراین، هنگامی که مؤلف باب دهم سفر پیدایش عیلام را پسر سام، یعنی سامی می‌خواند با اصطلاحاتی انسانشناختی سخن نمی‌گوید، بلکه با اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگی حرف می‌زند. اقوام نوردیک نیز که به‌زبان هند و ایرانی تکلم می‌کردند در روزگاران دور در ایران ساکن نبودند؛ تاریخ کهنترین مدرکی که به‌ورود آنان به ایران اشاره می‌کند آغاز هزاره دوم پیش از میلاد تعیین شده و بر ذکر خدایان هند و ایرانی در میان ایزدان کاسیها استوار است.

پاره‌ای مدارک ما را به این باور سوق می‌دهد که روزگاری مردمی پیش از نژاد سیاه از هند راه افتاد، در امتداد کرانه خلیج فارس به‌سوی باختر پیش آمدند. ظاهراً یکی از پادشاهان آشور در حجاریهای برجسته خود تصویر افرادی از این گروه را نقش کرده است. [۳۸۱] نویسندگان یونانی از «اتیوپیاییهای» جنوب شرقی ایران سخن می‌گویند؛ [۳۹۱] اختلاف کنونی آنان دارای پوستی تیره و آفتاب‌سوخته مویی صاف و راست و سری گرد هستند. [۴۰۱] اما بدون ترس از خطا می‌توان گفت این مردم هرگز عنصری مهم یا بزرگ در جمعیت ایران نبوده‌اند.

چندانکه بتوان مشخص ساخت، در روزگاران باستان تیره‌های سردرازی پیش از اقوام نوردیک در ایران زندگی می‌کردند. زمینه این باور در نمود انسان نوع اروپایی-آفریقایی قهوه‌ای یافت می‌شود که در بین‌النهرین زندگی می‌کرده. مدارک کنونی ما درباره این انسان اندک و پراکنده است، اما ظاهراً یک ارتباط و پیوند جسمانی دور با هند را القا می‌کند. [۴۱۱] امکان دارد که این مردم سر دراز خود سومری بودند، یا با آن خویشی داشتند، زیرا گفته‌اند که نشانه‌های چهره سومریان باستان را هنوز می‌توان در نواحی شرقی در میان مردم افغانستان و بلوچستان و حتی در دره رود سند دنبال کرد. [۴۲۱]

اما چنین می‌نماید که مهمترین عنصر را مردمی تشکیل می‌دادند که سرگرد داشتند. در جمعیت کنونی فلات ایران، دست کم در بخش شرقی آن، گروه بسیار زیادی از سرگردها زندگی می‌کنند که شمارشان در بلندیها بیش از دشت است. (۴۳) برخی از این مردم را می‌توان به دراویدیهای هند، بویژه به اقوام تامل زبان پیوند داد که در میان آنان عنصر گردسر مشخصی وجود دارد. (۴۴) قامت دیگران نسبتاً بلند است و در بسیاری موارد میان این قامت و روشنی پوست ارتباط و پیوستگی وجود دارد. چنین سیماهایی می‌تواند دلیل آمیزش با اقوام نوردیک باشد؛ اما بابه یاد آوردن روشنی پوست پاره‌ای از اروپاییان پیرامون کوههای آلپ همچنین می‌توانیم حدس بزنیم که این اقوام کنونی بقایای نژاد پیش از آلپی باشند. اگر این نظر جسورانه را که باصطلاح «ارمنویدها»^۱ ریشه در ترکستان داشتند بپذیریم، این فرضیه که ساکنان اولیه ایران اصلاً از این ریشه بودند تقویت می‌یابد. اگر چند ممکن است مدارک زبانشناختی ما را به بیراه بکشاند، اما با این نظریه «آلپی» سازگاری و همخوانی دارد و عجالتاً حکایت از آن می‌کند که گسترش عناصر زبانی «قفقازی» از سرزمین دوردست هند در مشرق به آناتولی در مغرب از طریق عیلام و زاگرس شاید بی‌اهمیت نباشد.

با این همه این نظر با نظریه پیش گفته و عموماً پذیرفته که گونه سردرازهای اروپایی-آفریقایی قهوه‌ای در بین‌النهرین نیز گروه اصلی جمعیت اولیه ایران بودند تعارض دارد. اگر این نظر پذیرفته شود باید مسلم بدانیم، چنانکه دشوار نیز نخواهد بود، که شباهتهای زبانی «قفقازی» از نژاد و قوم فراتر رفته و هم سرگردهای آغازین فرضی آسیای صغیر به آن تکلم می‌کردند هم اقوام دراز سر ایران.

میزان کنونی آگاهی ما از این مرحله از تاریخ ایران ما را در بلا تکلیفی محض قرار می‌دهد. هیچ نظریه‌ای، ولو وسوسه برانگیز نیز باشد، پذیرفتنی نیست. تنها به یاری مردم‌شناسی جسمانی این مسئله حل خواهد شد. در جایی که دارای گزارشهای مکتوبیم باز هم توصیف رسوم اجتماعی

1- Armenoids

کماییش دشوار است این گونه اسناد درباره ایران تنها در عیلام و پس از سده بیست و پنجم پیش از میلاد یافت می شود؛ حتی در این هنگام نیز برای به دست آوردن حداکثر مدارک باید در لابلای سطور کتیبه های چندی که به جامانده بگردیم. در عیلام، مانند سراسر خاور زمین در روزگاران نخستین حوزه فعالیت زن محدود به خانه نبود. زن نیز مانند مرد اسناد امضای کرد، به دادوستد می پرداخت، ارث می برد، وصیت می کرد که پس از مرگش چگونه به تقسیم مرده ریگ او بپردازند، دادخواست به دادگاه می آورد و برده نگه می داشت. با گذشت سالها بر اهمیت زن افزوده می شد. در اسناد عیلامی نخستین، بارها به ذکر نام مادر، خواهر یا دختر پادشاه برمی خوریم. مدارک موجود متعلق به دوره به اصطلاح «کلاسیک» اشاره دارند که ترتیب به ارث بردن تاج و تخت پادشاهی بر پایه مادرتباری بوده است؛ یعنی حق جلوس بر تخت شاهی از طریق نسب مادری قابل تعقیب بود. نمونه هایی از ازدواج میان برادر و خواهر یافت می شود. و گویا این گونه ازدواج در میان همگان رواج داشته است. حتی امکان دارد که ازدواج میان برادر و خواهر که در میان شاهان هخامنشی ایران معمول بوده برگرفته از عیلامیان بوده است. زیرا آریاییها عقیده داشتند که وصلت میان برادر و خواهر تنی کاری زننده و نفرت انگیز است.

در این کتاب گهگاه به ویژگیهای جانشینی تاج و تخت شاهی آنجا که پیش می آید اشاره خواهد رفت. خصوصاً نظام جالب و عجیبی که به موجب آن شاهزاده ای که از پایگاه نسبتاً پستی برخوردار بود می توانست گام به گام مدارج ترقی را پیموده به مرتبه بسیار مهمی و گهگاه حتی به مقام پادشاهی برسد درخور توجه است. در مواردی دیگر تاج و تخت شاهی نه از پدر به پسر بلکه از برادر به برادر می رسید. در بسیاری از نواحی مشرق باستان پادشاهان را به پایگاه ایزدان می رساندند. و در عیلام نه همان پادشاه بلکه همه افراد خاندان شاهی را دارای پایگاه ایزدی می دانستند.

بدیهی است که دین مردم عیلام ماهیت چند خداگرایی داشت. متأسفانه، نام برخی از ایزدان تنها به وسیله پندارنگاری اکدی نوشته شده است؛ اما این

بدان معنی نیست که فی‌المثل نام ایزد خورشید، که در زبانهای سامی شمش خوانده می‌شد به‌همین گونه نیز در عیلام تلفظ می‌گردید؛ در اینجا نام وی بی‌تردید تلفظ بکلی متفاوتی داشت و شاید ناخونده^۱ خوانده می‌شد. دو ایزد در نوشته‌های شاهی و اداری از اهمیت زیادی برخوردار بودند؛ این دو ایزد یکی هوبان^۲ و دیگری اینشوشیناک^۳ نام داشتند. نام ایزد نخستین غالباً با نشانه‌های پندارنگاری اکدی نوشته می‌شود که وی را «بزرگ» معرفی می‌کند. معنی تحت‌اللفظی نام اینشوشیناک «ایزد شوش»^۴ بود. با این همه، اگرچند ممکن بود پادشاهان این ایزدان را برتر از خود اعلام کنند، اما چندین قطعه و بریده به کپیریرِسا^۴ که گونه‌ای مادر-ایزد بانو است اشاره می‌کنند، و صدها تندیس گلی کوچک این ایزد که در جریان خاکبرداریهای شوس پیدا شده‌اند حکایت از آن دارند که همه مردم عیلام واقعاً و از سر صدق او را می‌پرستیدند.

بدین ترتیب می‌توانیم بررسی کوتاهمان را درباره سرزمین ایران، اوضاع آن در پیش از تاریخ، زبان و مردم آن به‌پایان ببریم. محدودیتهای زمانی و مکانی مانع خواهند شد که ما در صفحات آینده بسیاری از موضوعاتی را که جنبه فرهنگی گسترده‌ای دارند ارائه دهیم. بیشتر آنچه به نامها، تاریخها و همزمانیهای که با رویدادهای بابل مربوط خواهد بود در پی می‌آید، زیرا این بررسی عمدتاً یک تاربخ سیاسی است. حتی چنین تاریخی نیز فاقد ارزشی تاریخی نیست. زیرا برای فهم و دریافت کامل یاریهایی که انسان نخستین در ایران و عیلام به تمدن بشری کرده بودند، باید پیش از همه مناسبات او را با همسایگان نزدیکش دریابیم. برای رسیدن به چنین هدفی به تاریخ سیاسی نیاز است.

1- Nahhunte

2- Huban

3- Inshushinak

4- Kiririsha

بخش دوم

مراحل نخستین دوره تاریخی

هنگامی که دبیران بابل به نوشتن اساطیر و افسانه‌های کهن پرداختند از آفرینش جهان، شاهانی که درازی سالهای پادشاهی آنان چندان زیاد است که در باور نمی‌گنجد، و سیل بزرگی که جمعیت جهان را به نابودی تهدید می‌کرده سخن گفتند. آنان گفتند که چگونه شهر یاری، پس از فروکش کردن آبها، از آسمان بر شهر کیش^۱ در شمال ناحیه بابل که در آنجا دودمانی فرمانروایی می‌کرد که پادشاهان دیر سالی داشت فرود آمد. فهرست دبیران بابلی خشک و خالی از توضیحات است. زیرا در این فهرست تنها نام پادشاهان و مدت پادشاهی آنان آمده است. اما درباره بیست و یکمین پادشاه این دودمان مطلب مهمی روایت می‌شود که در نظر دبیران، نخستین رویداد سیاسی پس از طوفان بود. دبیران به ما می‌گویند که انمنباراگسی^۲ عیلام را فرمانگزار خویش کرد.^{۱۱} سرانجام حاکمیت کیش تسلیم اوروک در جنوب بابل گردید، اما نوبت عیلام هنوز نرسیده بود.

1— Kish

2— Enmenbaragesi

گویند که مسکنگاشر^۱، پایه گذار دودمان، تازه به دریا فرود آمد و از کوه بالا رفت که شاید به خلیج فارس و بلندبهای عیلام اشاره داشته باشد.^{۲۱} روایتی غیر از آنچه در فهرست پادشاهان حفظ شده دعوی کردند که در روزگار پادشاهی لوگالبنده^۲ و دوموزی^۳، سومین و چهارمین پادشاهان این دودمان، عیلامیان از کوههایی که در آن زندگی می کردند به بابل تاختن آوردند.^{۲۲} دبیران با دلهایی غمگین ناگزیر شدند به نوشتن این حقیقت پردازند که مدتهای دراز پس از آن پادشاهی اوروک را ترك گفته به اوآن که قطعاً شهری عیلامی بود انتقال یافت. برای مدتی دودمان دیگری در کیش حاکمیت را به بابل بازگرداند. اما حکومت بعدی در شهر هامازی^۴ از بازگشت قدرت به بلندبهای شمال عیلام سخن می گوید.^{۲۳} سرانجام، هنگامی که پادشاهی در ایام فرمانروایی اوتوک^۵ يك بار دیگر با شهر کیش به سرلطف آمد، از فهارس دبیران بابلی حذف گردید.^{۲۴} بازتابهای جنگهای میان کوهنشینان عیلامی و بابلیها را می توان در کتیبه ای از لوگال-آنه-موندو^۶، فرمانروای آداب^۷ که با عیلام، مرهشی^۸ و گوتیوم^۹ نبرد کرد یافت.

تا اینجا آنچه گفته ایم یا به افسانه مربوط می گشت یا به افرادی مبهم و نامشخصی که در مرز میان افسانه و تاریخ ایستاده اند. یافته های سالهای اخیر چندین شخصیت دیگر را که تصور می رفت شخصیت های افسانه ای باشند از حیطه افسانه به قلمرو تاریخ واقعی انتقال داد، و ممکن است برخی از شخصیت های پیش گفته را بخت خوش یاری کند و از تاریکی افسانه بروشنی تاریخ در آیند. عجالتاً تنها می توانیم گفته هایی را آن طور که به دست ما رسیده و به راه حل های احتمالی اشاره می کنند نقل کنیم.

از بخت خوش تاریخ نگار، از این زمان به بعد کتیبه های پادشاهان معاصر روزگار وقوع روایات و درستی یا نادرستی آنها را معلوم می سازند و آنها را تکمیل می کنند یا از رویدادهای واقعی جدایشان می سازند. کاملترین گزارشهایی که به دست

1- Meskengasher

2- Lugalbanda

3- Dumuzi

4- Hamazi

5- Utug

6- Lugal-anne-mundn

7- Adab

8- Marhashi

9- Gutium

ما رسیده برای مدتی کوتاه از شهر-کشور بابل^۱ لاگاش^۲ بیرون می آید که دودمانی که پایه گذار آن اور-نانشه^۳ بود بر آن فرمانروایی می کرده. اگرچند پایه گذار این دودمان رعایایی از کوهها پایین آورد،^۴ اما احتمالاً تماسهای زیاد و قابل توجهی با عیلامیان نداشت. یکی از جانشینان او به نام ائاناتوم^۵ پادشاهی بسیار پرتلاش و کاری بود. یا دست کم کتیبه هایی که از او به جا مانده چنین باوری را در ما القا می کنند. این کتیبه ها می گویند که وی کوهنشینان شکفت آور عیلام را بشکست و از کشته انسان پشته ساخت؛ وی ایشاکو^۶ یا امیران دو شهر عیلامی را فرو مالید^۷؛ هنگامی که عیلام و کشورهای دیگر بشوریدند، وی عیلامیان را به سرزمین خود که فتح کرده بود برد.^۸ این گفته ها ادعاهای بزرگی است. اگرچند نمی دانیم که آیا عیلامیان دست به تهاجم زده بودند یا سر بشورش برداشته بودند، اما جنگهای ائاناتوم همگی دفاعی نبوده است؛ پشتیبانی در راه کوپالی که بیگمان به عنوان غنیمت از نخستین شهر عیلامی آورده شده بود که تن به فرمانگزاری داده بود از سوی دودو^۹، کاهن نینگیرسو^{۱۰}، ایزد شهر لاگاش در این شهر نقش شده است.^{۱۱} با این همه، مسلم است که دسته های مهاجم عیلامی بعدها تا اعماق بابل رخنه کردند، زیرا در ایام فرمانروایی انه تارزی^{۱۲}، سومین ایشاکو پس از ائاناتوم، دسته ای از ششصد عیلامی عملاً لاگاش را غارت کردند.^{۱۳}

تختگاه عیلام که این حملات از آنجا به بابل انجام می گرفت اوان^{۱۴} بود. دبیران سومری با ضبط يك دودمان پس از طوفان در این شهر در فهارس خود، شناخت خود را درباره اوان که در سراسر دوره های نخستین تاریخ سر آمد شهرها در مشرق

* lagas یا شرپورله: شهر قدیم سومر، جنوب بین النهرین، در عراق کنونی، در حدود ۲۴۰۰ ق م رونق داشت، ولی آثار سکونت دست کم از هزاره چهارم ق م در آن موجود است. پس از سقوط اکد (۲۱۸۰ ق م) که بقیه بین النهرین دچار هرج و مرج بود گودا فرمانروای لاگاش صلح و رفاه را در قلمرو خود حفظ کرد. نقل باختصار از دایرة المعارف فاردسی. ۲/۲۴۶۶-م.

1- Ur-Nan she

2- Eannatum

3- Ishakku

4- Dudu

5- Ningirsu

6- Enetarzi

7- Awan

زمین بود برای آیندگان حفظ کردند. آنان این حقیقت را نیز می‌شناختند که شوش در این ایام تنها از اهمیت تجاری برخوردار بود. ما خود از الواح گلی به‌دست آمده در شوش که به‌زبان پیش از عیلامی نوشته شده می‌دانیم که این مام شهر در گذشته دارای تاریخ محلی بوده است (۱۲۱)؛ اما سرنوشت سیاسی آن‌گره‌ای سخت با سرنوشت شهر اوان خورده بود که اکنون (حدود ۲۶۷۰ ق م) دوره فرمانروایی دودمانی از پادشاهان در آنجا آغاز گشت که شمارشان به‌دوازده تن رسید. (۱۲۲)

پلی^۱ این دودمان را بنیاد کرد، و اگر بتوان به‌نامها اعتماد کرد، جانشینان بلافصل او همگی عیلامی خالص بودند. برای ما این پادشاهان: تاتا،^۲ او کو- تاخش^۳، هی-شور^۴، شوشون تاراناه^۵، نابی-ایلخوش^۶ و کیکوسیمه تمتمی^۷ چیزی مگر مشتق اسم نیستند، اما می‌توانیم، با درجه‌ای از احتمال، کتیبه‌ای را که در لیان، بوشهر کنونی که شبه جزیره‌ای در خلیج فارس است، پیدا شده به‌او نسبت دهیم. این متن گرچه ناقص و شکسته است، اما نشانه‌های باستانی آن دلیل است بر اینکه در روزگار سارگن، فرمانروای اکد، عیلامیان برای نوشتن زبان خویش از نوشتار سومری استفاده می‌کردند. (۱۲۳) با هشتمین پادشاه از این دودمان، یعنی لوخی-ایشان^۸ و جانشین او هیشپ راتپ^۹، برای نخستین بار قدم بروشنایی کامل تاریخ می‌گذاریم، زیرا این دو پادشاه معاصر با یکی از جالبترین شخصیت‌های روزگار باستان، سارگن، پادشاه اکد (حدود ۲۴۷۴-۲۵۳۰ ق م) بوده‌اند.

سارگن اندکی پس از نشستن بر تخت شاهی تدابیری برای برانداختن قدرت کوهنشینان خاوری اندیشید. وی به‌حمله‌ای به آنها از طریق فتح ناحیه کازالو^{۱۰} در خاور دجله اشاره کرده است. (۱۲۴) اندکی آن‌سو تر از کازالو، در^{۱۱} یا بدر^{۱۲} کنونی قرار داشت که مشرف بر یکی از معابر خروجی کوهها بود و هنوز يك شهر براستی بابلی بشمار نمی‌رفت. (۱۲۵) تسخیر این شهر وی را به گرفتن ناحیه‌ای کشانید

1- Peli

2- TaTa

3- UkkU-tahesh

4- Hishur

5- Shushun-Tarana

6- Napi-ilhush

7- Kikku.simetemti

8- Luhhi-ishshan

9- Hishepratep

10- Kazallu

11- Der

12- Badrah

که هویت عیلامی بیشتری داشت؛ و در کتیبه‌ای که سعی ندارد تا توصیف خط سیر سفر جنگی او باشد، فهرستی از افرادی به دست می‌دهد که با آنان برخورد کرده و شهرهایی که از آنها غنیمت گرفته است. [۱۸] در این کتیبه از پادشاهان گوناگون براهشی^۱ نام رفته است: اوی^۲ و سیدگائو^۳، هر دو شاکانا کو^۴ یا حاکم؛ کوندوبا^۵ که قاضی بود؛ و داگو^۶، برادر پادشاه براهشی، زینا^۷ ایشاکو یا امیر هوهونوری^۸. [۱۹] و هیداریدا^۹، [۲۰] ایشاکوی گونیلها^{۱۰} که از هر دو نام رفته، چنانکه از شهرهای سالیامو^{۱۱} و کارنه^{۱۲} نیز نام رفته است، ... هنی^{۱۳} و بونبان^{۱۴} (۴). اینان تنها شخصیت‌های کوچکی بودند که بایکدیگر ستیزه می‌کردند؛ اکنون این فهرست به ذکر بازیگران اصلی نمایش می‌پردازد، یعنی سانام-شیموت^{۱۵}، ایشاکوی عیلام، ولوه-ایشان^{۱۶} که دبیران نا آگاه سارگن او را پسر هیشپ-راشیر^{۱۷} پادشاه عیلام خواندند. ما آگاهی بیشتری درباره او داریم، چه می‌دانیم که اولوخی-ایشان، هشتمین پادشاه اوان بود که اگر نه پسر، دست کم جانشین کیکو-سیمه-تمتی^{۱۸} بوده و پسر خودش هیشپ-راشیر یا هیشپ-راتپ^{۱۹} بوده است. [۲۱] اما دبیران سارگن از اوان آگاهی داشتند، زیرا در انتهای فهرست آنان از این شهر و شوش نام رفته است.

اندکی بعد سفر جنگی دیگری که به مشرق انجام گرفت، حتی بیش از سفر نخستین پیروزی در برداشت. یکبار دیگر سارگن با سیدگائو و کوندوبا که ایشاکوی شیریهوم^{۲۰} نیز به آنان پیوسته بود و با سانام-شیموت و لوخی-ایشان درگیر گردید. این دو تن اخیر احتمالاً کشته شدند، زیرا اندکی بعد «هیشپ-راشیر، شاه عیلام» که مادر وی هیشپ-راتپ را می‌شناسیم، به دست هیابری^{۲۱} برای جنگاور اكد

1- Barahshi

2- UI

3- Sidgau

4- Shakkanakku

5- Kunduba

6- Dagu

7- Zina

8- Huhunuri

9- Hidarida

10- Gunilaha

11- Saliamu

12- Karne

13- Heni

14- Bunban

15- Sanam-shimut

16- Luh-ishan

17- Hiship-rashir

18- Kikku-sime-temti

19- Hishep.ratep

20- Shirihum

21- Hibabri

خراج فرستاد؛ و اگر از روی این حقیقت داورى کنیم که يك اسنل* سارگن در شوش پیدا شده، می توان گفت خود این شهر نیز ظاهراً به تسخیر فرمانروای اکد در آمده بود. [۲۳]

سارگن با این دست آورد می توانست دست به فتوح بیشتری در سرزمینهای شمال عیلام بزند. يك رساله جغرافیایی که درباره امپراتوری اوست نامهای شماری از بخشهای این ناحیه را که به دعوی دبیران بعدی وی آنها را به فرمان خویش در آورده بود به دست می دهد. در این رساله به نام لوبدو^۱ در سرزمین اراپها^۲ که ناحیه ای در اطراف شهر کرکوک کنونی است و نیز به «راه زاب بالا و پایین» و سرزمینهای لولوبیوم^۳ و گوتیوم^۴ برمی خوریم. این سرزمینها در شمال رودخانه دیاله قرار دارند که سرانجام عیلامیان جای بیرون شدن از کوههای آنها را به نام بالمن^۵ می شناختند و چنین می نماید که این نام به سرزمین ارمنستان اشاره دارد. گذشته از اینها، از سرزمینهای نیکوم^۶ و در، در جنوب این رودخانه نیز نام رفته است. و در يك خلاصه نهایی از مرهشی^۷ (که به نام براهشی بهتر شناخته است) توکریش^۸، عیلام و انشان^۹ نیز نامی در میان آمده است. شاید بتوان پذیرفت که گشودن بیشتر سرزمینهای نام رفته به دست سارگن حقیقت داشته، اما پیش از آنکه لولوبیوم، گوتیوم و توکریش را که همه آنها مانند انشان در درون کوه مرزی زاگرس قرار داشتند به امپراتوری سارگن ملحق کنیم به مدارك بیشتری نیاز داریم. [۲۴]

مانند بسیاری از امپراتوریهای که سریمأ گسترش یافتند، امپراتوری سارگن نیز با همان نخستین نشانه شورش فرو پاشید، و او خود قربانی این شورش بود. حتی

* stèle, [از ریشه یونانی بمعنی ستون]، در آثار باستانی مصر و یونان و روم تخته سنگ یا ستونی که آن را راست کار می گذاشتند و به عنوان سنگ قبر به کار می رفت، و گاهی حجاری شده یا نقاشی شده بود. نقل از دائرة المعارف فارسی، ۱/ ۱۲۹-۱۳۰.

- | | | |
|-------------|-------------|--------------|
| 1- Lubdu | 2- Arrapha | 3- Lullubium |
| 4- Gutium | 5- Ialman | 6- Nikkum |
| 7- Marhashi | 8- Tukkrish | 9- Anshan |

شاهزادگان بابل، از جمله ایشاکوی کزالو، اشارید^۱، و شاه ایشاکو و سوکال^۲ بزرگ یا «پیام آور» در، در برابر جانشین او ریموش^۳ جبهه گرفتند. اما ریموش نیز مانند سارگن فاتحی بزرگ بود. وی بسرعت سراسر ناحیه بابل را زیر فرمان خویش درآورد؛ سپس متوجه مشرق گردید. در این سو بدیهی است که عیلام یا اوان حریف و معارض اصلی او بود؛ و اوان از شاکاناگوی (حاکم) سرزمین زاهارا^۴ و از براهشی که سیدگائو زیر فرمان ابلاگمش^۵ شاه شاکاناگوی آنجا بود استمداد جست و به درخواست او پاسخ مثبت داده شد. [۱۲۵] کوهنشینان اگرچند در برابر مهاجم، دلیرانه، در ایستادند اما سرانجام از او شکست خوردند، ریموش خود لاف پیروزی می‌زدند، خاکبردار امروزی دعوی ریموش را تأیید می‌کند، زیرا وی غنایمی را که او از فتح عیلام و براهشی آورده بود در ناحیه بابل از زیر خاک بیرون می‌آورد: ظرفهایی در نیبو* به دست آمده که روزگاری به انلیل** اهدا شده بود و ظرفها و یک سرگزر دراور*** که در گذشته به سین**** اتحاف گردیده بود. [۱۲۶]

شوش به دست رزم آوران ریموش افتاد؛ و هنگامی که مانیستوسو^۶ جانشین ریموش گردید در این شهر بود که یک عیلامی به نام اوبا^۷ نیمتنه و لینعمت تازه اش را به ناروته^۸، از ایزدان محلی، اتحاف کرد. مهرهای استوانه‌ای به ما خبر می‌دهند که

* Nippur، شهر مقدس سومریان در جنوب بین‌النهرین. م.

** Enlil، در اساطیر سومری ایزد زمین، هوا و طوفان. م.

*** Ur، یا اور کلدانیان (در تورات)، شهر و ناحیه قدیم سومر، جنوب بابل،

این شهر از مراکز مهم فرهنگ سومری و (به گفته تورات) زادگاه ابراهیم (ع) بوده است. نام این شهر بزرگ، که درازمنه بسیار کهن تأسیس یافته بود در قرن چهارم ق م از تاریخ برافتاد، و پس از آن در زیر خاک و شن مدفون شد و فراموش گردید. نقل باختصار از دایرةالمعارف فادسی. ۱/ ۲۹۳-م.

**** Sin، ایزد ماه، که در سوریه و بین‌النهرین آن را می‌پرستیدند. م.

1- Asharid

2- Sukkal

3- Rimush

4- Zahara

5- Abalgamash

6- Manistusu

7- Uba

8- Narute

اوبا درواقع ایشاکوی عیلام بود.^[۲۷] خبر دیگری از شاهان اوان به ما نمی‌رسد، اما باستان‌شناسانی که به پژوهش در تاریخ باستانی عیلام می‌پردازند هلو^۱ را جانشین هیشپ-راتپ خواندند. شاید وی به‌اشنان و شیریهوم^۲، کوههای شمال و شمال شرق عیلام، که بعدها آشوریان سرزمین پارسوماش^۳ را در آنجا یافتند و چیش‌پیش^۴ یا تیس‌پس^۵ ایرانی حدود ۶۷۵ ق م به آنجا در آمد نیز لشکر کشید زیرا مازیشتوسو سپاهیانش را تقسیم کرد و دسته‌ای از آنان را به این ناحیه فرستاد؛ جنگاوران او که به پیروزی رسیده بودند شاه شکست خورده را به بابل آوردند و به جشنی که در برابر شمش* در سیپار** برپا شده بود بردند. سپاه دیگر از خلیج فارس گذشته به خاک ایران در آمد و در آنجا پیکارگران سی و دو شهر را بشکست؛ سراسر ناحیه تا کانه‌های فلزات گرانها غارت و ویران گردید و راه برای حمل دیوریت*** و کانه‌های گرانها از ساحل ایرانی خلیج فارس به بابل باز شد.^[۲۸] اما کوهنشینان بدون مبارزه از آزادیشان چشم پوشیدند. می‌توان انتظار داشت که ساکنان ناحیه کوهستانی زاگرس که در کودهای پراز سراسیب و پرتگاه سرسختانه برای زنده ماندن مبارزه می‌کردند چندین بار برای برانداختن سلطه بیگانگان سر به شورش برداشتند. این شورش عملاً به هنگام مرگ مازیشتوسو روی داد. کوشش آنان برای سرپیچیدن از فرمان نرم-سین^۶ فرمانروای تازه یا پرهیز از یاری رساندن به او موجب انشعاب و تفرقه در سرزمینهای جلگه‌ای نزدیک گردید و

* Shamash شمش، ایزد خورشید که اصلاً از ایزدان سامیها بود، و در بابل و آشور او را می‌پرستیدند. فرزند سین (ایزد ماه) بود، و با توسعه کشاورزی اهمیتش تدریجاً افزون شد، تا آنکه اوبا سین و عشتار (ایزد زمین) ایزدان سه‌گانه یکی از طبقات ایزدان در شمار آمدند. دایرةالمعارف فادسی. ۱۴۹۵/۲-م.

** Sippar، شهر قدیم بابل. بر ساحل فرات، حدود ۲۵ کیلومتری جنوب غربی بغداد. از پایتختهای سارگن و مرکز عمده پرستش شمش بود و پرستشگاه مشهوری داشت. دایرةالمعارف فادسی. ۱۳۹۷/۱-م.

*** diorite، نوعی سنگ آذرین.-م.

1- Helu

2- Shirihum

3- Parsumash

4- Chishpish

5- Teispes

6- Naram-sin

کزالو، تیمتاب^۱ و اوآک^۲ در این نواحی بشوریدند. این سرزمینها چون به اکد نزدیکتر بودند شاید با سهولت بیشتری تن به طاعت دادند؛ اما مخالفتی که مردم شمال و مشرق با نرم-سین می کردند با احتمال زیاد خطرناکتر و مشؤمتر بوده است. نزدیک التون کوپروی^۳ کنونی پادشاهی کوچکی به نام شیموروم^۴ که در این زمان پوتیمادل^۵ بر آن پادشاهی می کرد فعالانه با اکد دشمنی می ورزید. (۲۹) در سرزمین نمر^۶ در زاگرس مرکز می که بعدها به نام نمری^۷ شهرت یافت، آریزن^۸، پسر سدرمت^۹ بتازگی خود را شاه اورکیش^۱ و نمر اعلام کرده بود؛ (۳۰) شاه وقت به نام اینبیر^{۱۱} هیچ تمایلی به از دست دادن استقلال خود نداشت. دشمن دیگر در وجود هوشومکببی^{۱۲}، پادشاه مرهشی یا براهشی پیدا می شد. (۳۱) حتی احتمال دارد که هیتا^{۱۳} که دبیران عیلامی وی را یازدهمین پادشاه اوان می خواندند، برخی از این پادشاهان را واداشت تا در آخرین تلاش نو میدانه اش برای در ایستادن در برابر اکد به او بپیوندند؛ اینان تاب در ایستادن در برابر نرم-سین را نداشتند؛ سرزمینهای شمالی به طور قطع زیر فرمان او درآمد و حتی عیلام و براهشی نیز فرمانگزار او گردیدند. (۳۲)

اما فرمانروایی که تازه به تخت برآمد تنها يك ویرانگر نبود. شوش که همواره متأثر از تمدن بابل بود سرعت زیر تأثیر اکد قرار گرفت؛ نرم-سین با آجرهای منقوش بناهایی در این شهر برآورد که تندیسهای خود و نیز غنایمی را که از ماگان^{۱۴} آورده بود در آنها نهاد. وی ایشاکوی خود انام مونه^{۱۵} را به حکومت این شهر گماشت بدین هدف که بتواند حکومت شهر را همواره به خود وفادار نگهدارد. (۳۴)

زبان اسناد شوش در این دوره که دیگر تنها ذکر نامهای اشخاص نیست اثرات چنین سیاست خیراندیشانه درباره این ناحیه را کاملاً روشن می سازد. زبان

1- Timtab

2- Awak

3- Altun köprü

4- Shimurum

5- Puttimadal

6- Namar

7- Namri

8- Arisen

9- Sadarmat

10- Urkish

11- Inbir

12- Hubshumkibi

13- Hita

14- Magan

15- Enammune

اکدی تا اندازه زیادی جانشین زبان عیلامی می‌گردد، و حتی نامها نیز عمدتاً سامی می‌شوند. این اسناد که در میان آنها، نامه‌ها، مجموعه‌هایی از حروف که هر یک برای نشان دادن هجایی به کار می‌رفته، و فهرستهای زره‌ها، فروشها، مبادلات و پرداخت مستمری پرتو روشنی بر مناسبات بازرگانی این دوره می‌افکند، زیرا از شهرهای شوروپاک^۱ و اوال^۲ و نیز اوما^۳ که ایشاکوی آن به نام شناخته است نام رفته است. (۳۵)

در دیگر نواحی عیلام بزرگتر زبان و فرهنگ بومی دست‌نخورده باقی ماند، و دلیل این مدعا پیمانی میان یک پادشاه بومی، با احتمال زیاد هیتا^۴ نرم-سین است که به زبان عیلامی نوشته شده است. این پیمان با استمداد از ایزدان گوناگون آغاز می‌شود؛ از ایزدان عیلامی که از آنها نام رفته، آنهایی که در متون آینده شناخته‌تر از همه می‌باشند عبارت‌اند از: پینیکیر^۵، هوبان، ناهیتی^۶ یا ناخونته^۷، اینشوشیناک^۸، شیموت^۹ هوربی^{۱۰}، هوتران، و ناروده^{۱۱} یا ناروته^{۱۲}. آمال^{۱۳}، نینکاراک^{۱۴} و شاید نینورتا^{۱۵} تنها ایزدان بیگانه هستند که از آنها طلب یاری می‌شود، و حتی اینان نیز احتمالاً نام عیلامی داشته‌اند. در پی استمداد از ایزدان سوگندی می‌آید که متن آن چنین است: «دشمن نرم-سین دشمن من، دوست نرم-سین دوست من است.» فرمانروای عیلامی آشکارا تسبیت خود از پادشاه اکد را می‌پذیرد. (۳۶)

نرم-سین با شکستن پادشاهان شیموروم و نمر با ساکنان شمال و مرکز زاگرس تماس مستقیم پیدا کرد. اینان مردمان لولوبیوم و گوتیوم بودند که پیش از وی سارگن از وجود آنها آگاهی داشت و به زبانهای قفقازی که خویشاوند زبان عیلامی اما از آن متمایز بود تکلم می‌کردند. (۳۷) لولوبیان با داشتن دشت حاصلخیزی در درون کوهها، یعنی شهرزور که در زمانهای جدید از شهر سلیمانیه

1- Shuruppak

2- Awal

3- Umma

4- Hita

5- Pinikir

6- Nahiti

7- Nabhunte

8- Inshushinak

9- Shimut

10- Hurbi

11- Narude

12- Narute

13- Amal

14- Ninkarak

15- Ninurta

اداره می‌شد در امنیت زندگی می‌کردند. (۲۳۸) دسته‌های راهزن آنها باسانی می‌توانستند آمد و شد عادی در طول جاده بابل را که اکنون با شهرهای کفری، کرکوک و آلتون‌کوپرو مشخص است مختل سازند. روایتی از يك پادشاه لولوبی به نام اماشکوش^۱ خبر می‌دهد که پیش از سارگن فرمانروایی می‌کرد. (۲۳۹) پادشاه لولوبیان در روزگار پادشاهی نرم-سین در يك دره تنگی به نام «کوه سیاه» که امروزه «گذرگاه کفار»^۲ خوانده می‌شود و در جنوب شهرزور نهاده است جنگ کرد. لولوبیان شکست سختی خوردند، و پادشاه اکد به-سادگار این پیروزی حجاری برجسته‌ای بر دیوار دره نقش کرد که سرمشق کنده‌کاری معروفتر «استل پیروزی»^۳ گردید. از حمله نرم-سین به گوتیان نتیجه کاملاً متفاوتی به دست آمد، زیرا این وحشیان که بزودی سراسر سرزمین بابل را در نوریدند و دودمان او را برانداختند شکست خوردکننده‌ای بر او وارد آوردند. (۲۴۱)

در سرزمین اصلی عیلام، نرم-سین می‌دانست که خدمت صادقانه در طی سالهای دراز را چگونه پادشاه دهد؛ انام‌مونه که روزگاری تنها ایشاکوی عیلام بود، شاکاناکو فرمانروای این سرزمین گردید و از این روی مهر اداری تازه‌ای برای خود ساخت. شاید مقامی را که وی رها کرد به دست عیلامی شایسته و با کفایتی به نام پوزور-اینشوشیناک^۴، پسر شیمبی-اشهوک^۵ که نخستین بار در مقام ایشاکوی شوش ظاهر می‌شود افتاد. ابن شاهزاده که دوست داشت خداوندان خویش را خوشنود سازد در آغاز کتیبه‌هایش را تنها به زبان اکدی می‌نوشت، (۲۴۱) اما چندان نگذشت که در کنار زبان اکدی زبان پیش از عیلامی خود را نیز به کار می‌برد. (۲۴۵) شاید با مرگ یا برکناری انام‌مونه وی نیز شاکاناکوی عیلام گردید؛ اما اگر سمت تازه دلالت بر افزایش قدرت می‌کرد گسترش دامنه فعالیت‌های وی نیز بود، زیرا وی را در حال دست زدن به فتوح خارجی نیز می‌یابیم. بعید نیست که وی به نرم-سین اعلام کرد که تنها به مطیع ساختن دست‌نشانده گانی می‌پردازد که از اطاعت خداوند اکد سرپیچیدند. وی بر تندیزی که به ایزد خود اهدا کرد می‌گوید که

1- Immashkush

2- Pagan's pass

3- Stele of Victory

4- Puzur-Inshushinak

5- Shimbi-ishhuk

چون کیماش^۱ و هورتوم^۲ به جنگ با او پرداختند وی آنان را بشکست و هوپشانا^۳ را غارت کرد. چون کیماش در مسافتی دور در کوه‌های زاگرس و در نقطه‌ای مقابل کرکوک قرار داشت، (۴۶) و هورتوم احتمالاً همان هومورتوم^۴ است که از مبادی تاریخگذاری سلسله سوم اور بسیار شناخته است، از این روی با احتمال فراوان نرم-سین فردی احتیاط کار بوده است، زیرا پوزور-اینشوشیناک وارد سرزمینی شده بود که دست کم اسماً در قلمرو او بوده است. فرمانروای عیلام همچنین مدعی است که بیش از سی شهر دیگر را گشوده است. اگرچه این شهرها را بدون رعایت ترتیب موقع و محل برشمرده‌اند، با این همه می‌توانیم از نامهای آنها پاره‌ای آگاهیهای تاریخی بیرون کشیم. ذکر احتمالی کشن^۵ نخستین اشاره به سرزمینی است که کاسیها^۶ نام خود را از آن گرفته‌اند. گوتو^۷ مسلماً به تماس با گوتیان^۸ یا با سرزمینی که اردوهایشان از آنجا بر بابل فرود آمدند اشاره داد. شیلوان^۹ سرزمین کوهستانی مشرق در باستانی نزدیک سیروان کنونی را به یاد ما می‌آورد. سرزمین هوهونوری^{۱۰} بزودی از طریق مبادی تاریخگذاری سلسله سوم اور نام‌آشنایی گردید و مورتوران^{۱۱} (۴۷) احتمالاً همان می‌طورانت^{۱۲} سالنامه‌های آشوری است که شهری بر کران رودخانه دباله کنونی بوده است. ذکر جداگانه‌ای از شادسیمش^{۱۳} می‌شود که از سرزمینی دور برای استمداد از پوزور-اینشوشیناک آمده بود. (۴۸) غنایمی که از شهرهای تسلیم شده گرفته می‌شد شوش را توانگر ساخت. و پرستشگاه تازه‌ای که برای اینشوشیناک بر آوردند این آکروپولیس را به زیور وجود خویش بیار است. پوزور-اینشوشیناک بفرمود تا چهار مگی [مغ؟] نقره طغراهای زر و سیم، یک خنجر بلند و یک تبر بزرگ را که دو سوی آن را سیم‌اندود کرده بودند به عنوان بخشی از ذخایر نذری پرستشگاه در آنجا بنهند. با آیینی با شکوه تندیس تازه‌ای از ایزد از راه نهری که از شهر سیداری^{۱۴} می‌آمد

1- Kimash

2- Hurtum

3- Hupshana

4- Humurtum

5- Kashshen

6- Kassites

7- Gutu

8- Gutians

9- Shilwan

10- Huhunuri

11- Mu Turren

12- Me Turnat

13- Simash

14- Sidari

به اینجا آورده شد. به افتخار وی روزانه دو گوسفند قربانی می کردند و بر دروازه او هر بامداد و شامگاه خنیاگران به آوازه خوانی می پرداختند. همه آنها را استلی با کتیبه اکدی به ما می گوید که نیز می افزاید پوزور-اینشوشیناک دادرسی درست و دادگراهای به شهر بخشید. ۱۴۹۱ از ویرانه این پرستشگاه يك قطعه سنگ که به شکل سر شیر بریده شده به دست ما رسیده که بر آن کتیبه ای به زبان اکدی و کتیبه ای به زبان پیش از عیلامی ۱۵۰۱ که هنوز رمز آن کشف نشده کنده اند. به یادگار بر آوردن معبد برای ایزد شوگو^۱ که نماینده اینشوشیناک بشمار می رفت، مخروطهای گلی بر آوردند ۱۵۱۱ اما تندیسهای کوچک مرمری که از مصالح و موادی ساخته شده بودند که نه نقره بودند نه مس به ایزدانی غیر از ایزد محلی اهدا شده اند و کتیبه اکدی منقوش بر برخی از آنها را يك متن پیش از عیلامی تکمیل می سازد. ۱۵۲۱ پوزور-اینشوشیناک در نفرین به کسانی که بناهای یادبود او را ویران سازند از اینشوشیناک، ناریت^۲ یا ناروته^۳ و ناتی^۴ از ایزدان عیلام و شمش، نرگال^۵، ایشتار^۶ و سین، انلیل^۷ و ائا^۸ و نینهورسگ^۹ از ایزدان بابل استمداد می جوید. برخی از ایزدان اخیر احتمالاً القاب عیلامی داشته اند، زیرا متون پیش از عیلامی، خود اشاره دارند که پادشاه می کوشید تا احساس ملی رعایای پیش را زنده گرداند. اگر هدف او این بوده، در این صورت انتظار کشیدن او تا مرگ مخدوم اسمی و ظاهرش کاری خردمندانه بوده است. هنگامی که نرم-سین جای خود را به شرکلیشری^{۱۰} داد، فرمانروای عیلام با يك کینه جویی اعلان استقلال کرد. وی با زهره^{۱۱}، یعنی سرزمینی که در گذشته عیلام و براهشی را در برابر ریموش یاری داده بود متحد گردیده در اوایل پادشاهی فرمانروای تازه بابل به این سرزمین تاختن آورد. سپاهیان او تنها پس از رخنه در ناحیه اوپیس^{۱۲}، مرکز اکد عقب رانده شدند. ۱۵۳۱ پوزور-اینشوشیناک که از این پیروزی جانی گرفته بود زیرا به سلامت باز گشتن از سرزمین پادشاه اکد، شاه «چهاربخش جهان» را نمی شد کمتر

1- Shugu

2- Narite

3- Narute

4- Nati

5- Nergal

6- Ishtar

7- Enlil

8- Ea

9- Ninhursag

10- Sharkalisharri

11- Zahara

12- Opis

از پیروزی دانست بیدرنگ به عنوان جانشین هیتا تاج شاهی اوان را بر سر گذاشت. ۱۵۴۱ شکفتی آور نیست که شر کلیشری از آن پس تنها «شاه اکد» بود، اما پوزور-اینشوشیناک می گوید که چگونه در یکی از سالها اینشوشیناک، به او، شاه قدرتمند اوان نگاهی بلطف و عنایت کرد و «نواحی چهارگانه جهان» را به او بخشید. ۱۵۵۱

در این میان مردمی که در بخش مرکزی زاگرس ساکن بودند ناآرام گردیدند. به چشم کوهنشینان زمینهای پست بابل همواره جایی بسیار خواستنی می نمود چنانکه ساکنان ناحیه بابل نیز ساکن ایشان را به این چشم می نگریستند. کوهنشینان از آن دوردستها جلگه حاصلخیز را سرشار از فعالیت می دیدند. تا اینکه به خواست خویش یا از سر ضرورت قدرت زیادی یافتند، یا اقوام تازه ای در پشت سرشان پیدا شده آنها را به جلو رانده است. آنگاه آنان با نیرویی که در ایستادن در برابر آن میسر نبود به سرزمین ثروتمندی که در پیش رویشان نهاده بود سرازیر گردیدند. کوهنشینان مدتی بر این سرزمین چیرگی یافتند؛ اما رفته رفته خود تابع تمدن برتری شدند که در سرزمین تازه پیدا کرده بودند، و تسلیم تأثیرات شدید و مقاومت ناپذیر آن گردیدند.

مردم لولوبیوم^۱ نیز چنین سرنوشتی یافتند. آنان از شهرزور که مرکز سرزمینشان بود در جهت جنوب خاوری به ناحیه حلوان که حجازی برجسته پادشاهشان آنوبانی نی^۲ در زهاب نزدیک سر پل این ناحیه پیدا شده پیش رفتند. کتیبه او به زبان و نوشتار اکدی است؛ وی به عنوان شاهی توانا و قدرتمند، شاه لولوبیوم می گوید که پیکره خود و ایشtar را بر کوه باتیر^۳ کنده است و با دعای بابلی نیکویی از آنو^۴ و آنتوم^۵، انلیل و نینلیل^۶، اددی و ایشtar، سین و شمش، و دیگر ایزدان می خواهد که بنای یادبود وی را از دستبرد ویرانی نگهدارند. ۱۶۱۰ در زمانهای بعد روایت وی را در رده پادشاهان گوتیوم قرار داد و سرانجام او را پادشاه شهر کوئا^۸ گردانید. وی در يك افسانه به صورت هیولایی هراس انگیز

1- Lullubium

2- Anubanini

3- Batir

4- Anu

5- Antum

6- Ninlil

7- Adad

8- Kutha

درمی آید که بیانگر تأثیری است که وحشیان گوتی بر ساکنان بابل گذاشته بودند. (۱۵۷) به فاصله نه چندان دوری از نقش برجسته آنوبانی نی استل ناردونی^۱، پسرایکی^۲ نهاده است که نیز دارای کتیبه‌ای به زبان اکدی است که از شمش و ادد یاری می‌خواهد. (۱۵۸) ناردونی را باید در همان دوره قرار داد و او نیز احتمالاً پادشاه لولوبیوم بوده است.

شاید گوتیان که در شمال شهر زور زندگی می‌کردند عامل این پیشروی بوده‌اند. آنان نیز آرزوی تصرف سرزمین میاندورود را در دل داشتند، و پیروزی آنان بر نرم-سین در چند سال پیش به آنان دلگرمی و قوت قلب داده بود. گروه‌های گوتی به ناحیه بابل سرازیر گردیدند، ضربه‌ای برق‌آسا بر همسایگان جنوبیشان وارد آوردند، اما تلاش پی‌گیر و بی‌پروایشان را برای تصرف ناحیه‌ای که بالاترین آرزویشان بود از دست نهند، شرکلی‌شری دلیرانه کوشید تا جلوی این موج را بگیرد؛ یکی از مبادی تاریخ‌گذاری او از يك لشکر کشی علیه آنان سخن می‌گوید و دیگری از اسارت شارلاک^۳، پادشاه ایشان خبر می‌دهد. (۱۵۹) اما کوششهای او سودی نبخشید و او خود شکار آنها گردید. اندکی پس از مرگ او حتی شبح حکومت مستقل در شهرها نیز ناپدید گشت؛ و دوره‌ای که در پی پادشاهی او آمد چندان دستخوش هرج و مرج و آشوب بود که تحت نام القاگر «که شاه بود؟ که شاه نبود؟» معروف گردید. (۱۶۰)

مقارن این ایام عیلامیان و دودمان اوان آنها از صحنه تاریخ خاورزمین بیرون رفتند. پوزور-اینشوشیناک دوازدهمین و آخرین پادشاه اوان بود، و با زوال ناگهانی او این سرزمین در تاریکی فرو رفت. چنین می‌نماید که عیلام نیز مانند بابل زیر موج گوتیان فرو رفت.

بخش سوم

فرمانروایان بابل و شاهان سیماش^۱

اقوام گوتیوم^۲ که سراسر بابل را درنوردیدند ظاهراً مردمانی وحشی بوده‌اند، نویسندگان بعدی سخنان تند و خشمگانه‌ای دربارهٔ آنان می‌گویند و گویا رویهم‌رفته گفته‌هایشان ناحق و ناروا نیست. گویند که آنان با ایزدان دشمنی ورزیدند، پادشاهی و شهریاری سومر را به کوهها بردند، و بذر دشمنی و شرارت پاشیدند.^(۱) از دیدگاه مردم بابل که به برخورداری از مواهب نظم و قانون خو گرفته بودند، اتهامی بزرگتر از این نمی‌توانستند بر مردمی وارد کنند که بگویند آنان از توانایی پابرجای پادشاهی قانونی و راستین بی‌بهره‌اند. و در عین حال می‌گفتند که گوتیان پیش از در آمدن به سرزمینهای پست و هموار پادشاهی نداشتند.^(۲) می‌توانیم از این گفته چنین برداشت کنیم که شرکایشری پادشاه آنها، شارلاک را به اسارت گرفت، و می‌توان این را بر آنها بخشود؛ اما ما نمی‌توانیم آنها را به خاطر واژگون ساختن نظم اداری و اقتصادی که اندکی از اسناد مکتوب

1- Simash

2- Gutium

بابلی به آن اشاره کرده اند ببخشیم.

درباره فرمانروایی گوتیان در بابل مگر نام پادشاهان آنان در دو فهرست دودمانی چیز دیگری دانسته نیست. شمار اندکی از کتیبه های پادشاهانی که نامشان در این گزارشها نیامده چیزی مگر اندک درباره تهیه کنندگان خود نمی گویند. فهرستها خود با یکدیگر همخوانی ندارند؛ و اگرچند پادشاهیهای کوتاهی که به يك يك پادشاهان نسبت داده می شود از پیش آمدن دوره ای از ناآرامی شدید و جنگ خانگی حکایت می کند، اما این اشخاص شباهت و همانندی تردیدبرانگیزی دارند و سبب بی اعتمادی می شوند.^{۱۳۱} یکی از این گزارشها می گوید که مهاجمان ۱۲۴ سال بر سرزمین بابل استیلا داشتند؛ اما گزارشی دیگر پای می فشارد که رقم درست ۱۲۵ سال و ۳۰ روز است. نمی توان در توانایی ثابت شده ریاضی دانان بابل تردید کرد، اما اگر مدت هر يك از پادشاهیها را باهم جمع کنیم تنها به ۹۱ سال و ۴۰ روز می رسد و يك باقیمانده ۴۰ ساله به دست می آید که درباره آن توضیحی داده نشده. از این حقایق روشن می شود که هنوز چیزهای زیادی درباره دوره استیلای گوتیان نامکشوف مانده است

در اواخر دوره ظاهراً وحشیان زیر نفوذ پایدار و مسلط فرهنگ بابلی قرار گرفتند. شاید آن پادشاهانی را که کتیبه هایی از خود به جا گذاشته اند اما نامشان در فهرست پادشاهان دیران محلی نیامده است باید به این دوره نسبت دهیم. لاسیراب^۱، پادشاه گوتیوم، برای حفظ سرگرزی که وی متنی اکدی بر آن کنده است گذشته از ایزد گوتیوم از ایشتاروسین نیز استمداد می جوید. ۱۴۱ پادشاهی دیگر به نام اریدوپیزیر^۲، هنگامی که چیزی را به ایزد انلیل در پرستشگاه نیپور اهدا کرد، «شاه نواحی چهارگانه جهان» را بر لقبش افزود.^{۱۵۱}

اگرچند شگفتی آور می نماید، اما پاره ای از شهرهای سرزمین بابل در روزگار حکومت بیگانگان ظاهراً باری دیگر رونق و آبادانی خود را از سر گرفتند. چنین می نماید که در این شهرها ایشاکوهای دودمانهای گذشته چیرگی خود را همچنان نگهداشتند، اما حاکمیت و سیادت مهاجمان را نیز کاملاً برسمیت

1- Lasirab

2- Erridupizir

می‌شناختند. یکی از این شهرها اوما^۱ بود که ایشاکوی آن به نام لوگالانادو^۲ می‌گوید که در ایامی که سپوم^۳ پادشاه گوتیوم بود مدت سی و پنج سال این سرزمین از رفاه و آسایش برخوردار بود. ۱۶۱ ناماخانی^۴، ایشاکوی دیگر همان شهر یک پرستشگاه قدیمی نینوره^۵ را در وقتی که آراگان^۶ پادشاه او بود بازسازی کرد. ۱۷۱ و یکی از دبیران اوما لوحه‌ای نذری به پادشاهش ساراتیگوبیسین^۷ اهدا کرد. ۱۸۱ تیریکان^۸، از شاهان گوتی که نامش را به چندین شهر امپراتوری دادند، ۱۹۱ تنها پس از چهل روز پادشاهی قربانی نفرت و تعدی یکی از شاهزادگان بومی گردید. ۱۹۱ از این پس دوره فرمانروایی گوتیوم به سر آمد. چندان نگذشت که هر اندازه وحدتی که در مملکت وجود داشت سرعت از میان رفت، و در نواحی زاگرس و عیلام و نیز در بابل دوائهای مستقل کوچک سربر آوردند. برخی از این شاهزاده‌نشینها از دیرباز برای ما آشنا هستند و از روزگار فرمانروایی سارگن یا پوزور-اینشوشیناک آنها را می‌شناسیم. اما دوائهای دیگر تازه پیدا شده و برانندادن گوتیوم برای نخستین بار به آنان فرصت آزادی داده بود.

در دوردستهای شمال، نزدیک دامنه‌های زاگرس شهر اوربیلوم^۹ که به نام آربلا^{۱۰} معروفتر است نهاده بود که نامش به صورت اربیل هنوز زنده است. ۱۹۱ در جنوب آربلا شهر شیموروم^{۱۱} در آلتون-کوپرو، در گذار اصلی بخش پایین رود زاب قرار داشت. ۱۹۲ در جنوب شهر اخیر هارشه^{۱۲} واقع بود که شاید همان هورشیتوم^{۱۳} بابلیها باشد و اکنون در محل آن روستایی نهاده است که به نام توزخورماتلی^{۱۴} خوانده می‌شود. ۱۹۳ در کوههای خاور کرکوک، کیماش باری دیگر سر به شورش برداشت. بقایای لولوبیان در بخش میانی زاگرس با هم متحد گردیدند، و سرزمین مجاور که گنهار^{۱۵} نام داشت نیز نشان داد که می‌تواند دشواریهایی پدید آورد. در ناحیه هنوز جنوبی‌تر فراهشی که در زبان اکدی به

1- Umma

2- Lugalannadu

3- Sium

4- Nammahni

5- Ninurra

6- Arlagan

7- Saratigubisin

8- Tirigan

9- Urbillum

10- Arbela

11- Shimurru

12- Harshe

13- Hurshitum

14- Tuzkhurmatli

15- Ganhar

نام براهشی خوانده می‌شد باری دیگر سربرافراشت؛ و در جلگه پست آن ظاهراً حتی شوش نیز اعلام استقلال کرد. در شمال خاوری عیلام دولت متکی به خودی در انشان سربر آورد؛ و در سیماش، سرزمینی که شاید چندان نیز دور نبوده، و به پوزور-اینشوشیناک خراج می‌فرستاد، شاه گیرنامه^۱ دودمان شاهی تازدای پی‌افکند (۱۸۶) هر يك از پادشاهان بابل که می‌خواست به خاورمیانه وحدت بخشد می‌بایست این شهر-کشورها را مطیع سازد. این اقدام به‌جنگی پایدار و توسل به دسایس سیاسی گوناگون نیاز داشت.

فرمانروای بابل که گوتیان را برانداخت خود فرمانگزار اور-نامو^۲ (۲۲۹۰ ق م) گردید که سلسله سوم اور را پی‌افکند. جانشین او، شولگی^۳ (۲۲۸۲-۲۲۲۶ ق م) آن سیاست توسعه‌طلبی را آغاز کرد که بسیاری از دولتهایی را که در بالا برشمرده‌ایم زیر سلطه او در آورد. شولگی در هفتمین سال پادشاهی خود ایزد ساتاران^۴ را به پرستشگاه شهر در بازگرداند (۱۷) و در هشتمین سال نوموشدا^۵ را به پرستشگاه کازالو برگرداند. دلیل این کار آشکار است: شناسایی سیادت اور از سوی شهرهای ناحیه بابل چندان بود که بی‌آنکه خطر شورش نواحی جداگانه در میان باشد آن امکان وجود داشت که ایزدان محلی را به‌جایی که به آن تعلق داشتند بازگردانند.

اکنون کوشش راسخانه‌ای برای پویش مشرق و شمال آغاز گردید. لشکرکشی به‌مراهشی که شولگی در چهاردهمین سال پادشاهی خود دخترش را به نکاح ایشاکوی آن داده بود آسان بود. غارت کردن گنهار در بیست و دومین سال پادشاهی آغازگر يك رشته تاخت و تاز در سرزمین لولوبیان بود. شیموروم بر کران بخش پایین رود زاب در بیست و سومین و بیست و چهارمین سال و هارشه در بیست و پنجمین سال مورد تهاجم قرار گرفتند.

در این هنگام شولگی در خویش احساس توانایی می‌کرد که دولتهایی را که در آن سوی رشته کوه مرزی زاگرس قرار داشتند زیر فرمان خود در آورد؛ وی

1- Girnamme

2- Ur-Nammu

3- Shulgi

4- Sataran

5- Numushda

در بیست و هشتمین سال پادشاهی دختر خود را به نکاح ایشاکوی انشان که شاید لیوم^۱، یا شالابوم^۲ نام داشت در آورد، اقدامی که احتمالاً به دست نشانده‌گی این دومی اشاره داشت. مملکت سیماش که اکنون تازی‌تای^۳ یکم بر آن فرمانروایی داشت (۱۸۸) ظاهر آ دست نخورده باقی ماند. شولگی در بازگشت به شمال شیموروم را برای سومین بار در سی‌امین سال و گنهار را برای دومین و سومین بار به ترتیب در بیست و نهمین سال سی‌امین سال پادشاهی خود غارت کرد. در این میان انشان که احتمالاً تازی‌تای، فرمانروای سیماش از آن حمایت می‌کرد سر به شورش برداشت و شولگی در سی و دومین سال پادشاهی خود ناگزیر شد شورش این شهر را فرو نشاند. وی در کوشش برای نگهداشتن چیرگی خود بر این ناحیه شوالهونی^۴ را شاکاناکوی زابوم^۵ تعیین کرد؛ اما اندکی بعد خبر از ویران سازی دوباره انشان به ما می‌رسد، ۱۹۱ و گویا جنگ با این شهر به ناکامی انجامید.

در سالهای اخیر پادشاهی شولگی حمله روی نواحی شمالی که ناآرام شده بودند متمرکز گردید. مردم این نواحی که در مسافت دوری از اور زندگی می‌کردند و به نژادی دشمن تعلق داشتند نمی‌خواستند زیر بار سلطه جنوب بروند و مقاومت راسخانه آنان در مبادی تاریخگذاری بازتاب یافته است. شاشروم^۶ در چهلمین سال پادشاهی به تصرف درآمد؛ و شیموروم و لولوییوم در سال چهل و دوم برای نهمین بار دستخوش غارت گردیدند. در سال چهل و سوم شیموروم، لولوییوم، گنهار و اوریلوم ضرب دست فاتح را چشیدند؛ در سال چهل و چهارم سپاهیان شولگی به کیماش و هومورتوم^۷ که احتمالاً نام نخستین هورتوم^۸ بود رخنه کردند. در چهل و ششمین سال که خبر از ویران سازی مجدد هارشه، کیماش و هومورتوم می‌رسد. (۲۰۱) شاکاناکویی به در که مهمترین دژ مرزی در برابر کوهنشینان خاوری بود فرستاده شد.

در وقتی که این تهاجمات به سرزمینهای بیگانه انجام می‌گرفت، ظاهر آشوش

1- Libum

2- Shalabum

3- Tazitta

4- Shalhuni

5- Zabum

6- Shashrum

7- Humurtum

8- Hurtum

و زمینهای پست آن کاملاً زیر فرمان شولگی بوده است. این شهر احتمالاً درزهانی که وی برای نخستین بار به انشان در آمد، یعنی در بیست و هشتمین سال پادشاهیش به تصرف در آمد، زیرا نخستین باری که از ایشاکوی شوش به نام اور کیوم^۱ نام می رود در سی و یکمین سال پادشاهی او است. از آن پس داستان شهر شوش از متون خود شولگی که از این شهر به دست آمده آسانتر بیان می شود. وی پرستشگاه تازه ای برای اینشوشیناک، ایزد شهر، و بودباش نزیی برای ایزد بانر نینهورسگ^۲ که از ایام فرمانروایی آخرین شاه اوان بر عیلامیان شناخته بود بر آورد. آجرها، تندیسهای کوچک مفرغی که بر آنها کنده کاری شده و الواح سنگی او هزار سال بعد که شیلهاک-اینشوشیناک^۳ آنها را در بنای انبارها و مخازن به کار برد و پانصد سال پس از آن نیز که پادشاهان دودمان جدید از آنها برای همان مقاصد استفاده کردند هنوز در ارگ شوش یافت می شدند؛^۴ حتی شولگی خود نیز انتظار چنین سربلندی و افتخاری را نداشت. وی به بانوی بزرگ نینگال^۵ مروارید گرانبهایی اهدا کرد،^۶ چنانکه دو تن از زیردستانش در شهر به ناهای اور-ننگینمو^۷ و نین-کیسالشو^۸ برای بقای زندگی او سرگرزی به «بانوی شهر» پیشکش نمودند.^۹

از این پس، مگر مناطقی که برآستی عیلامی بودند نظیر انشان و سیماش، نفوذ اور در شوش و مناطق مجاور حکم فرمایی می کرد. اما درباره «عیلام» باید گفت که این سرزمین به تمام معنی یکی از ولایات اور گردید. گروههایی از مردان مسلح برای محافظت از کاروانها، چاپارهایی که حامل پیامهای شاهی، ایشاکو و گهگاه مردانی از طبقات بالاتر مانند سوکالو^{۱۰} یا نمایندگان تامالاختیار بودند ناحیه بابل را میان تختهگاه شاهی و این سرزمین می پیمودند، و در شهرهای گوناگونی که بر سر راهشان بود توشه ای را که برای سفرشان نیاز داشتند می گرفتند. گزارشهای گذر آنها در صدها الواح گلی که در آن ایام تهیه گردیده یافت می شود.^{۱۱} عیلامیان، که نمی خواستند دیگران بر آنان پیشی گیرند، فعالانه وارد میدان نسبتاً تازه اما

1- Urkium

2- Ninhursag

3- Shilhak-Inshushinak

4- Ningal

5- Ur-niginmu

6- Nin-kisalsu

7- Sukkallu

پرسود تجارت گردیدند؛ و صدها تن برای شرکت در زمینه‌های گوناگون دادوستد وارد بابل شدند. مثلاً همان اسناد به عیلامیانی از شوش، انشان، سیماش یا شیماش^۱، هوهونوری^۲ و بسیاری شهرهای دیگر اشاره می‌کنند، ۲۵۱ و زابوم^۳ و آدامدون^۴ ۲۶۱ نیز از اهمیت کمتری برخوردار نبودند. از آدامدون که نام آن احتمالاً برگرفته از نام عیلامی برای عیلام است ۲۷۱ حتی دو ایشاکو در پادشاهی شولگی می‌شناسیم. این دو تن یکی اوباه^۵ است که در چهل و یکمین سال پادشاهی از او نام رفته و دیگری ریبا^۶ که در چهل و چهارمین سال به او اشاره شده است. احتمالاً هرگز نخواهیم دانست که سلطه او در فراسوی این جلگه پست تا کجا در ایران پیش می‌رفت، اما می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که تأثیر آن در اعماق این سرزمین بشدت احساس می‌گردید.

مرگ يك پادشاه همواره نشانه شورش اقوام ناآرام است. توانایی و کارآیی زیاد دستگاه اداری شولگی سبب گردید که این ناحیه بدون کشاکشی جانشین او بور-سین^۷ (۲۲۱۷-۲۲۲۵ ق م) را بپذیرد. پادشاه جدید تا سه سال به کارگزاران شولگی اجازه داد که در کارهای خویش بمانند؛ اما پس از این مدت جای آنان را به مردانی که خود برگزیده بود سپرد. در سال چهارم ایشاکوی تازه شوش به نام زاریکوم^۸ با آیین با شکوهی که در حضور ده گواه بر گزار گردید به این سمت گمارده شد. ۲۲۸ معاصر او نارگیدا^۹ پیش از این به سمت ایشاکوی آدامدون فرستاده شده بود. ۲۹۱ از سال چهارم به بعد لیبانوک^{۱۰} شبش^{۱۱} را در همراهی و از سال ششم بوشام^{۱۱} را در سیمانوم^{۱۲} می‌بایست یافت. شخصی با نام سامی شاروم-بانی^{۱۳} در پنجمین سال در اوک مستقر گردید و تا سال دوم فرمانروایی ابی-سین^{۱۴} که دوره شانزده ساله را در بر می‌گیرد در حکومت آنجا ماند، و اورا بشکور نیز از سال هفتم پادشاهی بور-سین تا دومین سال فرمانروایی

1- Shimash

2- Huhunuri

3- Zabum

4- Adamdun

5- Uba

6- Riba

7- Bur-sin

8- Zariqum

9- Nagidda

10- Libanug shabash

11- Busham

12- Simanum

13- Sharrum-bani

14- Ibi-sin

گیمیل-سین در حکومت هامازی^۱ باقی ماند. نگهداری يك منصب در چنین مدت درازی از برقراری صلح و آرامش در این سرزمین خبر می دهد. اما در نواحی مرکزی و شمالی زاگرس که رشته ای از شورشها و سرکوبیها آن را به ستوه آورده بود از این صلح و آرامش خبری نبود. بور-سین در سال دوم پادشاهی اوربیلوم، در سال ششم شاشروم^۲ و در سال هفتم هوونوری و ایپروم^۳ را غارت کرد. ۱۳۰۱ شاید پس از این درس هولناک بود که هوونوری سیمهوزبا^۴ را که دستورهای قاطع درباره وفادار ماندن به اهل شهر داده بود به عنوان ایشاکو پذیرفت. شمالیتر از این، در ناحیه مشرق و جنوب کسر-کوک کنونی، خونینی^۵ مقام خویش را به عنوان ایشاکوی کیماش و شاکاناکوی مادگا^۶ همچنان نگهداشت، او گوگومهری^۷ استوانه ای به او اهدا کرد. ۱۳۱۱

با پادشاهی گیمیل-سین (۲۲۰۸-۲۲۱۶ ق م) از دامنه منابع ما کاسته می شود، اما نمی توان گفت که این امر دلیل زوال مملکت در ایام پادشاهی وی است. یقیناً او در سال سوم پادشاهی ناگزیر شد به سیمانوم حمله برد؛ و زابشالو^۸ که دقیقاً در ناحیه بابل و به فاصله نه چندان زیادی از پایتخت قرار داشت، ظاهراً در سال هفتم سر به شورش برداشت، زیرا این شهر نیز دستخوش تاراج گردید. اما از يك ایشاکوی هومورتوم به نام هوبامرسیلی^۹، در سال نخست پادشاهی، به ما خبر می رسد؛ و دختری از پادشاه، پس از فرمانگزاری ایشاکوی زابشالو، ظاهراً به نکاح او داده شده و به ولایت زیر فرمان او اعزام گردید. این رویدادها از ادامه نظم و قانون خبر می دهند. در اوایل سال دوم پادشاهی می شنویم که دختر پادشاه کالاهایی را با خود به انشان حمله شد؛ از این جنگ از طریق منبعی دیگر غیر از است. ۱۳۲۱ پس از آن به انشان حمله شد؛ از این جنگ از طریق منبعی دیگر غیر از مبادی تاریخگذاری، یعنی از کتیبه های معروف گودئا^{۱۰}، ایشاکوی لاگاش که از شاید هشتمین سال پادشاهی بور-سین تادست کم ششمین سال فرمانروایی گیمیل-سین

1- Hamazi

2- Shashrum

3- Iaprum

4- Simhuzia

5- Hunnini

6- Madga

7- Ugugu

8- Zabshalu

9- Hubamersili

10- Gudea

فرمانروایی داشته آگاهی داریم. شگفت آنکه گودنا هیچ کس را در مهری و سیادت برسمیت نمی‌شناسد؛ در سندی که از تنها جنگ او، یعنی همین فتح انشان در عیلام یاد می‌کند اشاره‌ای به سفر جنگی او در معیت گیمیل-سین نمی‌نماید. ۱۳۳۱ وی ما را آگاه می‌سازد که در بازسازی پرستشگاه ایزدش عیلامیان از عیلام و اهل شوش از شوش به یاریش شتافتند. ۱۳۴۱ بنابراین مدرک صریح در دست داریم که در روزگار فرمانروایی گودنا و گیمیل-سین، انشان، بلندیه‌های عیلام و جلگه شوش همه زیر سیادت بابل بودند.

دلیل دیگر از نام شهرهایی که فرمانگزار بابل بودند به دست می‌آید. در هفتمین سال شولگی-ادمو^۱ در يك شهر عیلام برسمیت شناخته شد (۱۳۵)، اما در خود شوش يك یا دو سال بعد بلیاریک^۲ جانشین زاریکوم گردید. گیمیل-سین خردمندانه بفرمود تا پرستشگاه نینه‌ورسنگ را که بر فراز آکروپولیس^۳ شوش قرار داشت بازسازی کنند، و آجرهای خود او یادگاری از این بازسازی است.

فلاتهای شمال عیلام در ناحیه‌ای که شولگی در راه آن دلیرانه نبرد کرد نیز فرمانگزار خداوند تازه‌آور بودند. گودنا، باری دیگر بدون اشاره به مخدوم خویش، به توصیف جنگهایش در کیماش می‌پردازد که از آنجا مس استخراج می‌کرد. چنانکه مادگا در جنوب کیماش نیز سنگ گچی را که او نیاز داشت می‌داد. اشاره مکرر او به سنگ لاجورد علاقه ما را برمی‌انگیزد، زیرا این سنگ گرانها را، در ایام باستان نیز مانند امروز، می‌بایست در مشرق ایران جست، و در روزگار فرمانروایی گودنا مناسبات بازرگانی با فلات ایران نمی‌توانست گسیخته شده باشد. شاید چون گیمیل-سین صراحتاً از تجزیه امپراتوری بیمناک بود، سلطه خود بر مناطقی را که در وفاداریشان بیشتر تردید می‌رفته و بیشتر دشواری ایجاد

1- Shulgi-admu

2- Beliarik

* Acropolis = ارگ، یا آکروپول، قسمت مرتفع و مستحکم شهرهای باستان.

مثلاً آکروپولیس شهر آتن ته‌ای به ارتفاع حدود ۸۵ متر بود، و مخصوصاً در دوره کیمون و پریکلس با آثار معماری مزین گردید. بعضی از این آثار عظیمترین آثار معماری در جهان است. نقل از دایرةالمعارف فارسی. ۱/ ۱۸۸-م.

می کردند و به دست فرد واحدی اداره می شدند استواری بخشید. این فرد واراد-نانار^۱ بود که اگر چند القاب فراوان او تنها يك مشت اسم به دست می دهند، اما با این همه از اهمیت زیادی برخوردارند. او تنها ایشاکو یا امیر برخی نواحی بود؛ این نواحی عبارت بودند از لاگاش (مسلماً پس از غیبت گسودتا)، زابوم، سرزمین گوته بوم^۲، «شهر گیمیل-سین آسمانی»، هامازی و گنهار بر نواحی دیگر وی سمت شاکاناکو یا حاکم داشت؛ این نواحی عبارت بودند از اوزارگارشانان^۳ باشیمه^۴، تیمات-انلیل^۵، اوربیلوم، ایشار^۶، اقوام سو(بارتو)^۷ و سرزمین کارد^۸ (۱۳۸۱). يك ناحیه بود که نه گیمیل-سین توانست آن را بگشاید نه فرمانگزار او، عیلام و انشان را توانستند به اطاعت در آورند، اما يك دولت مستقل در سیماش مقارن با دودمان اور به رونق و شکوفایی خود ادامه داد. در این سرزمین در پی گیرنامه^۹ و تازیتای^{۱۰} یکم، ابارتی^{۱۱} و تازیتای دوم به پادشاهی رسیدند. انبی لوخان^{۱۲}، پادشاه بعدی معاصر ابی-سین پادشاه پس از آن و آخرین پادشاه اور بوده است (۱۳۸۱). جلوس این پادشاه نگون بخت (۲۲۰۷ ق م) ظاهراً در اوضاع و شرایطی آرام انجام گرفت، اما کسی که در آن ایام زنده بود نمی توانست باور کند که اور هنوز از قدرت فایقه برخوردار باشد. تا مدتی سایه قدرت گذشته اش حفظ گردید و «ویران سازی» شیموروم نام خود را به يك سال بخشید. همچنین ذکری از ایشاکوی اوک، به نام شاروم بانی^{۱۳} در اسناد تجاری سال دوم و از این گذشته، پیدا شدن اسناد تجاری در شوش که تاریخ آنها سال دوم و سوم پادشاهی تعیین شده است (۴۰۱) اشاره دارند که عیلام برای مدتی وفادار باقی ماند، اما پس از آن بود که شورش و تهاجم در رسیدند؛ و از بخت بد اور در لحظه ای که دو دولت جوان و نیرومند، یعنی ماری^{۱۴} و سیماش از دو سو به این سرزمین یورش آوردند پادشاهی ناتوان بر آن فرمانروایی می کرد.

1- Warad-Nannar

2- Gutehum

3- Uzargar shana

4- Bashime

5- Timat-Enlil

6- Ishar

7- Su(bartu)

8- Karda

9- Girnamme

10- Tazitta

11- Ebarti

12- Enbi-Luhhan

13- Sharrum-bani

14- Mari

انبی لوخان از سیماش رهسپار زمینهای پست عیلام گردید و به شوش درآمد. ابی-سین همچون پادشاهی راستین به مقابله مهاجم شتافت و او را بشکست؛ وی پس از این پیروزی لاف زد که در یک روز سرزمین او را و شهرهای آدامدون و شوش را از پای در آورد و انبی لوخان، یا به نامی که او می شناخت انبی لو آ را به اسارت گرفت. [۴۱] اما نادیده گرفتن وجود سیماش نیز ممکن نبود. پادشاه بعدی آن به نام کینداتو^۲ باری دیگر شوش را بگرفت؛ و سلطه او مطلقه و استبدادی بود. وی تدبیر ماهرانه ای اندیشید و پیش از همه به قربانی کردن برای ایزد محلی اقدام نمود و دبیران روزگاران بعدی می گویند که وی از سر دینداری و پارسایی پرستشگاه اینشوشیناک را بازسازی کرد. [۴۲] در این میان سرزمینهای دیگری را که در گذشته زیر سلطه او بودند به سوی خود کشاند. مثلاً هوهونوری از فرمان ابی-سین که مدعی فرمانگزاری آن بود سر باز زد. وی سرزمین هوهونوری را «کلید گشودن سرزمین عیلام» می خواند، اما متنی دیگر آن را «کلید گشودن سرزمین انشان» می داند؛ و بیگمان کینداتو پادشاه سیماش که اکنون بر انشان و عیلام حکومت می راند او را واداشت که بهای سنگینی بابت پیروزی وی بپردازد. [۴۳]

سلسله سوم اور اکنون آشکارا حالت دفاعی داشت؛ وایشبی-ایرا^۳ مرد ماریایی از شمال باختری به نیپور تاخت و به سوی کازالو که ایشاکوی آن هراسان از مخدوم خود درخواست کمک کرد پیش راند. ابی-سین خشمگانه پاسخ داد که هیچ کس حق ندارد بترسد؛ در مقام پادشاه از سوی انلیل و عیلامیان که اکنون به سوی اور پیش می رفتند به او کمک خواهد شد؛ بنابراین در پیروزی او برایشبی-ایرا تردیدی نبود. [۴۴] این یک ایمان کورانه بود و در اسارت بیگانه وی فرصت داشت تا از گفته هایش پشیمان شود. مردم عیلام، یا انشان و سیماش به بابل آمدند، اما نه برای کمک کردن، بلکه به قصد دست زدن به غارت؛ و ابی-سین، آخرین پادشاه اور را همراه با ایزدش نانار^۴ به انشان بردند (۲۱۸۳ ق م). [۵۴]

1- Enbilua

2- Kindattu

3- Ishbi-Irra

4- Nannar

نمی‌دانیم که کینداتو از این فتح خود چه غنیمتی آورد. وی مگر اندکی اموال منقول چیزی نتوانست به دست آورد، زیرا در زمینهای رسوبی خطه‌ای را ضمیمه قلمرو خویش نکرد. و نام او چنان سرعت از یاد آیندگان رفت که افتخار فتح او را انکار کردند و ویران‌سازی او را به دیگری نسبت دادند. دودمان خود او به فرمانروایی در عیلام و سیماش ادامه دادند، اما اینان هم از جهت فرهنگی هم از حیث مادی از بابل بسیار دور بودند؛ در نتیجه، دریافت پیچیده امور در سرزمین میاندورود کمتر ذکری از آنان در میان می‌آید.

با مرگ ابی-سین، شهر-کشورهای کوچک بابل آن استقلال محلی را که پیش از وحدت این سرزمین به دست دولت او از آن برخوردار بودند باز یافتند. در هورشیتوم، توز-خورماتلی کنونی، یک پادشاهی کوچک سربر آورد. پوهیا^۱، پادشاه این مملکت، پسر آسیروم^۲، کاخ خود را با آجرهایی که بر آنها نوشته‌هایی به زبان اکدی کنده بودند بر آورد. ۱۴۶۱ در گنهارماسیام-ایشتار^۳ مهری استوانه‌ای به پادشاهش، کیساری^۴ اهدا کرد. ۱۴۷۱ در شهر در پادشاهی که نامش فراموش گردیده با یک کتیبه سوری یاد بر آوردن یک پرستشگاه و بازسازی شهر در را که وی آن را دوست می‌داشت زنده نگهداشت. ۱۴۸۱ اما بسیار مهمتر از اینها دو پادشاهی ایسین^۵ و لارسا^۶ بود، پادشاهی نخست را ایشبی-ارا از مردم ماری و آن دیگری را ناپلانوم^۷ پی افکند.

گیمیل-ایلیشو^۸، جانشین و بنیادگذار دودمان ایسین بر او نیز فرمانروایی می‌کرد؛ او به ما می‌گوید که نانا^۹، ایزد او را از انشان باز آورد. ۱۴۹۱ وی نمی‌گوید که آیا این کار را با توسل به نیروی نظامی انجام داده یا به تدبیر و سیاست، اما ما حدس می‌زنیم که از این راه دوم بوده است. زیرا کینداتو، به عنوان پادشاه سیماش، تسلیم ایدادی^{۱۰} یکم شده بود که ما وی را از کتیبه‌های خودش به نام ایدادو-اینشوشیناک،

1- Puhia

2- Asirum

3- Masiyam-Ishtar

4- Kisari

5- Isin

6- Larsa

7- Naplanum

8- Gimil-ilishu

9- Nannar

10- Idaddu

یعنی مردی با پاردای اهمیت، می‌شناسیم. وی خود مدعی بود که پسر بیبی^۱ است که در جای دیگر ناشناخته است؛ اما دبیران شیلهاک-اینشوشیناک در سده دوازدهم پیش از میلاد که در فهرستهایی که از پادشاهان گذشته به دست می‌دهند، ۱۵۱۰ از ایدادو نامی نیز یاد می‌کنند که وی را به نام «نواده»^۲ هوتران-تپتی^۳ می‌شناختند، ۱۵۱۱ احتمالاً یکی از مبادی تاریخگذاری اوست که «سالی که تندیس مفرغی هوتران-تپتی ساخته شد» خوانده می‌شود. ۱۵۲۱

در مورد ایدادو به نخستین نمونه شیوه‌ای برمی‌خوریم که بارها در دگر گونیهای حکومت در عیلام دوره‌های اخیر نمایان گردید، یعنی ترقی تدریجی از مقامی نسبتاً بی‌اهمیت به موقعی بسیار مهم که غالباً خود پادشاهی بود. القاب و عناوین مقامات در طی این دوره همان القابی بودند که برجسته‌ترین رجال عیلام در دوره سلسله سوم اور داشتند؛ اگرچند این القاب خاستگاه بابلی داشتند، اما کاربرد آنها در عیلام به هیچ‌وجه به معنی فرمانگزاری به ساکنان زمینهای پست نبود.

ایدادو-اینشوشیناک به احتمال فراوان دوره کار و فعالیت خود را با سمت ایشاکوی شوش آغاز کرد؛ سپس هم ایشاکوی شوش هم شاکانا کوی سرزمین عیلام گردید. وی در این مقام به وسیله کتیبه‌ای اکدی از محصور کردن شوش و بارو کشیدن پیرامون آن، زیبا ساختن کیزرا^۴، و هوبسو^۵ و دیگر قسمتهای شوش، بر آوردن دیوارهای پرستشگاه فراز آکروپولیس و ذخیره کردن طشتی از آب سنگ آهک در آنجا به افتخار اینشوشیناک سخن می‌گوید. وی در نفرین به کسانی که ممکن است جرئت ورزیده بناهایی را که او بر آورده ویران سازند به اینشوشیناک و شمش، اینانا^۶ (یا ایشتار) و سین متوسل می‌شود. ۱۵۲۱ بیگمان این کتیبه در ایامی که کینداتو هنوز بر سریر پادشاهی بود نوشته شده بود. پس از آن ایدادو-اینشوشیناک به عنوان ایدادوی یکم، شاه سیماش، یا چنانکه خود می‌گوید شاه سیماش و عیلام گردید. ۱۵۲۱ ما می‌توانیم بدرستی در پذیرفتن شکست مردی با يك چنین توانایی به دست گیمیل-ایلشو^۶، پادشاه ایسین تردید کنیم.

1- Bebi

2- Hutran-tepti

3- Kizra

4- Hubbu

5- Inanna

6- GimiLilishu

تان-روخوراتیر^۱، پسر ایدادو نیز دورهٔ فعالیت خود را در مقام ایشاکوی شوش آغاز کرد. وی با ازدواج با مکوبی^۲، دختر بیلالاما^۳، ایشاکوی اشوننا^۴ بیدرنگ وارد زندگی و دسایس بابل گردید. مکوبی برای سلامت و ایمنی خود در خانهٔ جدید پرستشگاهی برای اینانا ایزد بانوی آکروپولیس شوش برآورد. (۱۵۵) سرانجام تان-روخوراتیر هشتمین شاه سیماش گردید (حدود ۲۱۲۵-۲۱۴۵ ق م)؛ اما آجرهای شِلَهَاک-اینشوشیناک، در هزار سال بعد، گواهی می‌دهد که علاقهٔ او به پرستشگاه اینشوشیناک در شوش همچنان پابرجا بوده است. ۱۵۶۱

نهمین پادشاه سیماش ابارتی دوم (۲۱۲۵-۲۱۱۵ ق م) بود که احتمالاً اونیز با پشت سرگذاشتن مناصب پایینتر به پادشاهی رسید. اما بر الواح شوش تنها مبدأ تاریخگذاری را داریم که وی هنگامی که به بالاترین مقام در سرزمین خویش رسید بفرمود تا آن سال را «سال پس از آنکه ابارتی شاه گردید» بخوانند. (۱۵۷۱) ایدادوی دوم (حدود ۲۰۸۳-۲۱۱۵ ق م)، پسر تان-روخوراتیر از بخت مساعدتری برخوردار بود. وی نیز زندگی اجتماعی را با سمت ایشاکوی شوش شروع کرد، و ضمن اینکه در این سمت کار می‌کرد سرسخنه کوشید تا موافقت ایزد محلی را به دست آورد. آجرهای او یادگاری از برآوردن دیوار اوروآنا^۵، آکروپولیس شوش می‌باشند (۱۵۸۱)؛ و آجرهای دیگر که بر آنها متونی به دو زبان اکدی و سومری نقش شده می‌گویند که او به احترام اینشوشیناک دیوارهای پرستشگاه را با آجرهای تازه مرمت کرد. (۱۵۹۱) دبیرش ایشمنی^۶ و خدمتگذارش پودودو^۷، در وقتی که وی هنوز ایشاکوی شوش بود، مهرهای شخصی خود را به او اهدا کردند؛ اما وی نیز مانند پادشاهان سلسلهٔ سوم اور مهرشاهی خود را به قاضی خود کوک-شیموت^۸ سپرد. (۱۶۰۱) سرانجام او نیز به عنوان پادشاه سیماش شناخته شد و همین پادشاه دودمان سیماش گردید؛ و نیز مانند سلف خویش مبادی تاریخگذاری به کار برد. یک سال بر پایهٔ ویران‌سازی زیدانو^۹ تاریخگذاری شده؛ دیگری از ویران‌سازی شیندیلیب^{۱۰} بو^{۱۱}

- | | | |
|------------------|---------------|-------------|
| 1- Tan-Ruhuratir | 2- Mekubi | 3- Bilalama |
| 4- Eshnunna | 5- Uruanna | 6- Ishmenni |
| 7- Pududu | 8- Kuk-Shimut | 9- Zidanu |
| 10- Shindlibbu | | |

سخن می‌گوید؛ و سومی از برآوردن پرستشگاهی برای اینانای اوروآنا خبر می‌دهد. ۱۶۱۱ با در نظر گرفتن همهٔ اینها، وی پادشاهی بسیار نیرومند بود و فتوح زیادی کرده بود.

در این میان پادشاه قدرتمندی به تخت یکی از پادشاهیهای متعدد ناحیهٔ بابل برآمده بود. مدت یکصد سال پس از فروپاشی دولت اور کشور مسلط در این ناحیه پادشاهی ایسین بود. در سراسر این دوره شاهان لارسا در منتهای مراتب از استقلال محلی برخوردار بودند و احتمالاً گهگاه از ایسین فرمان می‌بردند. پنجمین پادشاه لارسا به نام گونگونوم^۱ چندان نیرومند بود که به این اوضاع با تمام بنگرد؛ وی پس از نشستن بر تخت شاهی (۲۰۸۷ ق م) بیدرننگ^۲ برای کشورگشایی رهسپار شمال شرقی گردید. در این ناحیه شهر در زیر فرمانروایی پادشاه خود هنوز از استقلال برخوردار بود؛ پادشاه ایسین شهر که اکنون آنوموتابیل^۳ نام داشت با فرستادن سفیری به اشنونا^۴ و برانداختن دودمان کیریگیری^۵ و بیلالاما^۶ خود دست به توسعه طلبی زده بود. ۱۶۲۱ گونگونوم بسرعت آنوموتابیل را به مرتبهٔ شاکانا کو فرود آورد، سپاهیان در را به لشکریانی که خود از لارسا آورده بود ملحق ساخت و در سومین سال پادشاهی خود برای ویران کردن شهر باشیمو^۶ در کوههای شرقی رخنه کرد. این يك حملهٔ سر راست به ایدادوی دوم و پادشاهی سیماش بود.

از انگیزه‌هایی که این جنگ را برانگیخت چیزی نمی‌دانیم. شاید ایدادو خود زمانی به بابل تاخته بود و گونگونوم تنها یورش او را تلافی می‌کرد. انگیزهٔ این جنگ هرچه بود، این قدر پیدا است که به هنگامی که گویا پادشاهی سیماش در اوج توانایی بود، این جنگ پی آمدهای ناگواری برای عیلام به بار آورد. پنجمین سال پادشاهی گونگونوم با گشودن انشان تاریک‌گذاری می‌شود؛ کتیبهٔ اکدی فرمانگزار او، آنوموتابیل پادشاه در می‌گوید که چگونه این شاکانا کو مردم انشان، عیلام و سیماش را گردن زد و چگونه براهشی را ویران ساخت. ۱۶۴۱ خود ایدادو، شاه سیماش ناگهان ناپدید می‌شود.

1- Gungunum

2- Anumutabil

3- Eshnunna

4- Kirikiri

5- Bilalama

6- Bashimu

همه اینها چنان سرعت روی داد که در دوره‌های بعدی بسیاری از دبیران عیلام درباره آنها حیران و سردرگم ماندند. آنان باسانی نام دو پادشاه را که تصور می‌رفته پس از ایدادوی دوم به تخت برآمدند به دست دادند؛ این دو پادشاه یکی ایدادو-ناپیر^۱ («ایدادو خداست») و دیگری ایدادو-تمتی^۲ («ایدادو خوانند است.») بودند اما در اینجا روش تاریخی به نگرشی انتقادیتر نیاز دارد. از ظاهر این نامها کاملاً پیداست که نامهایی ساختگی اند و بر طبق نظری گسترده که حتی در عیلام نیز رواج داشت و پادشاه را به مرتبه خدایی می‌رساند ساخته شدند. [۶۵] از این گذشته، گویی در اثبات دروغ همان دبیران عیلامی که در کوشش میهندوستانه اما با تحریف تساریخ می‌خواستند چنان فرا نمایند که دودمان شاهی همچنان به فرمانروایی ادامه می‌دهند، لوحی در شوش پیدا شده که مبدأ تاریخگذاری شانزدهمین سال پادشاهی گونگ-ونوم بر آن نقش شده است. بدیهی است هیچ توضیحی نمی‌توان داد جز اینکه گونگونوم، فرمانروای لارسا ایدادو را در جنگ بشکست و بکشت و جلگه‌ای را که شهر شوش در آن قرار داشت ضمیمه قلمرو امپراتوری رویر شد خود کرد. بدین ترتیب پادشاهی عیلام سرعت فرو پاشید، دودمان سیماش برافتاد، و بخشی از عیلام زیر سلطه بیگانه درآمد.

1- Idaddu-napir

2- Idaddu-temti

بخش چهارم

پیامبران عیلام، سیماش و شوش

در کوشش برای بازسازی یافته‌های تاریخی دربارهٔ ایران و عیلام در دورهٔ باستان حادثه‌ای که دربارهٔ پادشاه دورافتادهٔ یکی از شهرهای ناحیهٔ بابل گفته شده مارا با این سرزمین آشنا ساخته و دیده‌ایم که در این روزگاران نخستین قدرتی توانا تر از هر قدرتی که در سومر وجود داشت ظاهراً در بلندیه‌های عیلام حکومت می‌رانده. پیدایی دودمانی در اوان را که معاصر پادشاهان اکده بودند دنبال کرده‌ایم و فروپاشی هر دو را پیش از تهاجم سپاهیان گوتیوم پی گرفته‌ایم. دیده‌ایم که به موازات دودمانی که پس از سالهای سخت و سیاه فرمانروایی گوتیان در اور واقع در ناحیهٔ بابل سر بر آورد دودمان دیگری در سیماش که سرزمینی عیلامی بود فرمانروایی داشت که سرانجام حکومت او را برانداخت. سرانجام، دیده‌ایم که آخرین پادشاه سیماش خود اسیر یکی از پادشاهان بابل گردید و عیلام باری دیگر فرمانگزار مهاجمی جنگجو شد. اکنون با عیلامی مغروری دیدار می‌کنیم که حتی هنگامی که سرزمین خودش سراسر اشباع از فرهنگ بابلی بود سرزمین بابل را در تصرف خویش داشت. حدود میانهٔ سدهٔ بیست و یکم پیش از میلاد نبرد بزرگی در بابل آغاز گردید. مردمان تازه‌ای که از آموروی^۱ سوریه رسیده بودند خوی ستیزه با همهٔ نورسیدگان

1- Amurur

را نیز با خود آورده بودند؛ و هنگامی که سه پادشاه تازه که در يك سال به تخت بر آمده بودند، هريك بر آن شدند تا بردیگران برتری یابند، بدرستی انتظار در گیری و كشاكش می رفت. در ۲۰۵۰ ق م جانشین گونگونوم در لارسا جای خود را به سومو-ایلوم^۱ داد، در ایسین بورسین دوم به تخت بر آمد و سلسله نخست بابل با فرمانروایی سومو-آبوم^۲ آغاز گردید. سومو-ایلوم در اوایل چهارمین سال پادشاهی خود با قبایل آموری^۳ که در آکوز^۴ و کازالو ساکن بودند نبرد کرد؛ در سال هشتم کوشید تا «دهانه رودخانه ها» را به اطاعت خویش در آورد. اما ظاهر آتوفیقی نیافت. با دست کم نتوانست فتوح خویش را نگهدارد، زیرا سومو-آبوم تنها پنج سال بعد ناگزیر گردید به کازالو حمله برد. (۱۱) از رویدادهایی از این گونه با اطمینان می توان نتیجه گرفت که این سرزمین دستخوش آشوب و اغتشاش بوده است.

پیروزیهای يك تن میان پرده رویدادهای این دوره را تشکیل می دهد، زیرا ایلو-شوما، شاه آشور احتمالاً در ایام فرمانروایی سومو-آبوم به بابل تاخت. کتیبه خود او مدعی است که وی برای اور و نیبور که دست کم اسماً فرمانگزار لارسا بودند آزادی به ارمان آورده؛ اگر اعطای آزادی بمعنی رهایی از پرداخت مالیات تلقی شود، در این صورت باید چنین برداشت کنیم که کتیبه قطعاً به تهاجم اشاره دارد. وی به سرزمینهای مشرق دجله نیز در آمد، زیرا می گوید که اوال، کسماره و در ایزد سه تاران را آزاد ساخت؛ این جنگاور می بایست تقریباً به قلمرو عیلام نیز رسیده باشد. (۱۲) با این همه دعوی این پادشاه قولی منحصر به فرد است و هیچ سند تاریخی دیگری آن را رد یا تأیید نمی کند. دست آورد ایلو-شوما هر چه بوده، این قدر پیداست که نتیجه دیرپایی نداشته است.

بر تاریخ ناحیه بابل در طی چند سال آینده، کوششهای دو پادشاه برای جنگ؛ بازپس گرفتن یا استیلای بر کازالو در مشرق دجله که آموریها به آنجا وارد شده بودند سایه افکنده است. سومو-ایلوم، پادشاه لارسا در بیست و دومین سال پادشاهی خود (۲۰۲۸ ق م) ناگهان به این ناحیه حمله برد. يك دهه بعد سومو-لا-ایلوم^۶ بابلی

1- Sumu-ilum

2- Sumu-Abum

3- Amorite

4- Akuz

5- Kismar

6- Sumu-La-ilum

کشاکش هشت ساله‌ای را با ایاخزر-ایلی^۱ آموری آغاز کرد و او را از شهر بیرون راند. می‌توان حدس زد که فرمانروای گریخته برای همیشه بیرون از قلمرو خود نبوده است، زیرا دو سال بعد ناگزیر شدند دیوارهای کازالو را ویران سازند و مرگ ایاخزر-ایلی تا پنج سال پس از این تاریخ رسماً اعلام نگردید.

این آشوب و اغتشاش در ناحیهٔ بابل باری دیگر به عیلام آزادی کامل داد. در این سرزمین دودمانی به قدرت رسید، دودمانی که به اندازهٔ سلسلهٔ نخست بابل که آوازه‌ای بلند دارد دوام آورد و تقریباً به اندازهٔ آن اهمیت داشت.

در فهرس شילהاک-اینشوشیناک تبارنامهٔ ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان ذکر نشده است. مهر خدمتگزارش گیمیل-بانو^۲ که او را فردی بدون سمت اداری نشان می‌دهد حکایت از آن دارد که او پیش از نشستن بر تخت شاهی از موقع و پایگاه چندان مهمی برخوردار نبود. پس از آن مهر خادم پسرش کوک-نانا^۳ راوی رایش معرفی می‌کند، و لقب کامل او «شاه انزان و شوش» ظاهر می‌شود.^۴ چنین می‌نماید که در متن پیشگویی بابل به او نیز اشاره می‌شود،^۵ و یافتن دلیل آن نیز چندان دشوار نیست:^۶ وی پدر شیلهاها^۷ معروف به شیمتی-شیلهاک^۸ است که در همه جا به عنوان پدر کوردور-مابوک^۹ اعلام شده است.^{۱۰}

اگر چند فتوح شیلهاها (حدود ۱۹۸۷-۲۰۰۰ ق م) یا شیمتی-شیلهاک بر ما ناشناخته است، اما یقیناً درخور توجه بوده است. نسلی در پی نسلی دیگر تبار خود را به او می‌رساند و خاطرهٔ فعالیت‌های او در برآوردن پرستشگاه‌هایی برای نانا^{۱۱} و اینشوشیناک در شوش مدتهای دراز در یادها مانده بود.^{۱۲} این او بود که فرمانروای عیلام بزرگتر را خواندار شد و شاهان کوچک مناطق محلی ساخت. از آن پس بالاترین لقب در این سرزمین که شیلهاها خود نیز از آن برخوردار بود سوکلماه^{۱۳} «پیک برکشیده» بود. چون این لقب اهمیتی بیش از «شاه» داشت، از این روی می‌بایست به ارتباط پادشاه با ایزدان اشاره کند، و بنابراین می‌توانیم آن را «پیامبر خدا» یا

1- Iahzer-ili

2- Gimil-Bau

3- Kuk-tanra

4- Shilhaha

5- Shimti-Shilhak

6- Kudur-Mabuk

7- Nannar

8- Sukkalmah

حتی «فرشته» ترجمه کنیم. شیلهاها استفاده از لقب دیگری به نام آدا^۱ «پدر» را نیز آغاز کرد؛ بیگمان این لقب به رابطه پادشاه با رعایایش اشاره دارد به کار بردن این لقب بسیاری از جمله تاریخنگاران بابلی را که از طریق کاربرد این لقب از سوی کودور-مابوک، پسر خود شیلهاها با آن آشنا شده بودند متحیر ساخت. لقب سوم، یعنی «شاه» احتمالاً بر انسان قدرتمندی در ناحیه بابل دلالت می‌کرد؛ این لقب در عیلام که شیلهاها تنها تصادفاً «شاه انشان و شوش» بود کمتر اهمیت داشت.^{۱۸۱}

همراه با صفحات اضافی آدا و «شاه» که از این پس فرمانروای عالی بر خود می‌نهاد، ممکن بود القاب «سوکل عیلام و سیماش» و «سوکل شوش» را را نیز برای خود ذخیره کند، زیرا او خود زمانی عهده‌دار این مشاغل بود. اما چنانکه واژه سوکل «وزیر»، «تام‌الختیار» نشان می‌دهد، این عناوین پایتتر از لقب سوکل ماه بودند؛ و چون شوش شهری اکدی بود، سوکل آن کمترین اهمیت را در قلمرو این سرزمین داشت. با این همه وی می‌توانست امیدوار باشد که به قدرت بالاتر نیز می‌رسد، زیرا شیلهاها سیاست نزدیک شدن گام بگام به تاج و تخت را که در دوره‌های گذشته رواج داشته باری دیگر برقرار ساخت. با مرگ سوکل ماه ظاهراً سوکل عیلام و سیماش خود سوکل ماه گردیدند؛ سوکل شوش که در محل وی را غالباً به عنوان شاه شوش می‌شناختند، تا سمت سوکل عیلام و شوش بالا رفت. در نتیجه این امر سوکل تازه‌ای برای شوش، ظاهراً از سوی سوکل ماه، انتخاب گردید، زیرا چنین می‌نماید که تابع و زیردست تازه تقریباً همواره عضوی از خاندان فرمانروای عالی بود. بهر تقدیر، این شخص نیکبخت که احتمالاً در بیشتر اوقات عضو فرودستی بوده، با این گزینش سوکل ماه احتمال داشت بی‌آنکه کمترین خطری کند به تاج و تخت شاهی برسد.

اطلاعات ما درباره این دوره عمدتاً از اسناد تجاری شوش به دست می‌آید. اندکی متون دیگر که شاید در طی پادشاهیهای نخستین نوشته شده‌اند، در جایی که امروزه به هالمر معروف است و در یکصد مایلی جنوب شرق قرار دارد پیدا شده‌اند.^(۹۸) اگرچند این اسناد اطلاعات اقتصادی مهمی به دست می‌دهند، اما درباره

1- adda

اوضاع سیاسی سراسر سده‌های آینده چیزی به دانش ما نمی‌افزایند. الواح به دست آمده از هردو محل به اکدی جدلی و احتجاجی که سرشار از واژه‌های عیلامی است نوشته شده‌اند. در طی بخش نخستین این دوره بیشتر نام‌ها عیلامی هستند. با گذشت زمان رفته رفته بر نام‌های اکدی خالص افزوده می‌شود، اما اسامی ماه‌ها و عناوین پیشه‌ها اغلب به زبان محلی باقی می‌مانند.

برخی از متون شوش که به بخش نخست این دوره تعلق دارند اسناد پرستشگاه‌ها، یعنی قبوض رسیدگوسفندوگاو نر هستند.^{۱۰} که برای کاخ سوکل و قربانی کردن در راه ایزدان در نظر گرفته شده بودند. سهم این ایزدان غالباً به این‌شوشیناک یا اینانا، بانوی آکروپولیس که گهگاه در کاخ سوکل قربانیایی برای او می‌کردند می‌رسید. دیگر دریافت کنندگان این پیشکشها عبارت‌اند از شیموت^۱، ناخوته^۲، نرگال^۳، انکی^۴ یا اناه و نین-اگال^۵، بانوی کاخ. جای‌نامهایی که در این اسناد آمده بدین قرارند: زابزالو^۷، معروف به زابشالو^۸ که پیامبری از آنجا به شوش آمد، و سیماش، آشکوپه^۹، کوروموتاک^{۱۰}، لاهرین^{۱۱} (شاید لاهیروی^{۱۲} زمانهای آینده)، زبان^{۱۳} و دورشولگی^{۱۴}. بیشتر متون بعدی اسناد ساده اجاره‌ها و گروه‌ها، فروشها، مبادلات، وصیت‌نامه‌ها و اسناد اداری و ثبت فرزندخواندگی هستند.^{۱۱} این متون به اسناد همان دوره که در ناحیهٔ بابل پیدا شده‌اند شباهتی ندارند؛ با این همه، چنانکه در پیش اشاره رفته، زبان این نوشته‌ها سخت متأثر از زبان گویش عیلامی است و برخی سیمایا عادات و رسوم را نشان می‌دهند که با آنچه در دشت و زمینهای پست رواج داشته فرق دارد.^{۱۲}

آنچه از دیدگاه بین‌المللی و تاریخ محلی اهمیت بیشتری دارد، آگاهیایی است که این متون برای مطالعه و بررسی تاریخ ایام این دوره به دست می‌دهند. در عیلام، مانند دیگر سرزمینهای روزگار باستان، نفرین سلاح مؤثری بود، قدرت دعا

1- Shimut

2- Nahhunte

3- Nergal

4- Enki

5- Ea

6- Nin-egal

7- Zabzalu

8- Zabshalu

9- Ashgupe

10- Gurumutak

11- Lahrin

12- Lahiru

13- Zaban

14- Dur shulgi

به‌درگاه ایزدی توانا از این کمتر نبود؛ و چون پادشاه نماینده خدا بر زمین بود، روش سوگند خوردن برای درستی گفته‌ای بدنام رئیس محلی یا پادشاه و فرمانروای بزرگ روشی بسیار مطلوب بود. به‌مدا طرفه‌ایی که در شوش با یکدیگر قرارداد می‌بستند غالباً به‌درگاه ایزدان اینشوشیناک و ایشمه‌کاراب^۱ دعا می‌کردند؛ در مالیر بارها از ایزد بانو شاللا^۲، شالای^۳ هوربان، تنها یا همراه با مخدومش اینشوشیناک یاری خواسته شد. از بخت خوش تاریخنگار که گهگاه به‌جای نام ایزد، نام پادشاه که زمین‌تر از اوست یاد می‌شود؛ مثلاً در متون شوش غالباً از سوکل شهر، همراه با یکی از فرادستان قدرتمند ترش، یعنی سوکل عیلام و سیماش یا سوکل ماه نام می‌رود. این گونه دعا و استمداد چندان بر اوضاع سیاسی داخلی عیلام در سراسر این دوره پرتو افکنده که می‌توان اثبات کرد که فرستهای پادشاهان این سرزمین که به‌دست شیلهاک-اینشوشیناک، شاه خود عیلام تهیه‌گردید، غالباً ناقص و نارسا است و در یکی دو مورد نیاز به‌اصلاح دارد.

بدین ترتیب امروزه می‌توانیم حقیقتی را روشن سازیم که ظاهراً بر باستانشناس سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد ناشناخته بوده است. یعنی اینکه شیلهاها یا شیمتی-شیلهاک^۴ سوکل ماه عیلام بود، شیروکدوه^۵، سوکل عیلام و سیماش و شیموت-وارتاش^۶، سوکل شوش فرمانگزار او بودند. ۱۸۳۱ این فهرستها به‌ما می‌گویند که اولی از «ذریهٔ» شیلهاها بود؛ باید چنین انتظاری نیز داشت، زیرا ظاهراً شیلهاها این ترتیب جانشینی را باری دیگر معمول ساخت و بدیهی است که یکی از خویشان را بر تخت کوچک نشانید. شیموت-وارتاشی، با وجودی که شاه شوش بود، کتیبه‌ای در جزیرهٔ لیان که در آنجا استوانه‌ای نذری به ایزد بانو کیریرشاه^۷ اتحاف کرده بود باقی گذاشته است. ۱۸۴۱

در بابل این نه شیلهاها بلکه پسرش کودور-مابوک بود که بلندآوازه‌گردید. این عیلامی، که حدود ۱۹۹۵ ق م به‌دشت در آمد، در اموتبال، از نواحی اطراف

1- Ishmekarab

2- Shalla

3- Shala

4- Shimti-Shilhak

5- Shirukduh

6- Shimut-wartash

7- Kirirsha

لارسا مسکن گزید و استقلال این شهر را تهدید کرد. کتیبه‌ای که از خود او باقیمانده وی را «پدر» اموتبال معرفی می‌کند. این لقب از عیلام وام گرفته شده بود؛ لقب «پدر» درجه‌ای بالاتر از «شاه» اما فروتر از سوکل ماه بود. چنانکه دیده‌ایم، این لقب را پدر خودش شیلهاها به کار می‌برده، اما چون پسر نیز آن را لقب خویش قرار داد بمعنی فرمانگزاری او به پادشاه مهتر سراسر عیلام یا سوکل ماه تلقی گردید.

سین-ایقیشام^۱ تازه پادشاهی خود را در لارسا آغاز کرده بود و کوشش چندانی در مبارزه با قدرت او نکرد. وی سال بعد تهاجم خود را با حمله به کا-ایدا^۲ و نازاروم^۳ آغاز کرد. (۱۵۱) کودور-مابوک برای تلافی تهاجم او با ایسین^۴ که زامبیا^۵ در پنجمین سال پادشاهی سین-ایقیشام در آنجا به تخت برآمده بود متحد شد. در آن سال سین-ایقیشام مدعی شکست عیلام و زامبیا گردید؛ (۱۶۱) می‌توان در درستی گفته مدعی تردید نکرد، زیرا پیش از پایان سال سیلی-اداد^۶ جانشین وی گردید و پادشاه تازه به هنگام به تخت برآمدن فروتن و بی‌ادعا می‌نماید. وی خود را حامی و نگهدارنده نیبور، ایشاکوی اور، لارسا، لاگاش و کوتالا^۷ می‌خواند؛ (۱۷۱) اما اینها القاب شاهی نیستند، و احتمال فراوان می‌رود که سیلی-اداد دست‌نشانده فرمانروای عیلام بوده است. چون جرئت ورزید که در قواعد تاریخگذاری خود را «شاه» بخواند، بیدرنگ از مقام خویش برکنار گردید و واراد-سین^۸، پسر خود کودور-مابوک به جای او به تخت نشاند (۱۹۸۹ ق م).

چند سالی پسر پادشاه اسمی بود و مبادی تاریخگذاری به نام او هستند؛ اما اختیار واقعی در دست پدر بود. سال دوم با تهاجم کازالو و ناحیه مجاورش موتیابال^۹ تاریخگذاری می‌شود. (۱۸) زابوم^{۱۰}، فرمانروای بابل از فتح کازالو در همان سال خبر می‌دهد. این رویداد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا احتمالاً بدان معنی است که زابوم در رویارویی با خطری مشترک متحد عیلامیان بود، یا اینکه وی در

1- Sin-iqisham

2- Ka-ida

3- Nazarum

4- Isin

5- Zambia

6- Silli-Adad

7- Kutalla

8- Warad-Sin

9- Mutiabal

10- Zabum

واقع دست‌نشانده بیگانگان بود. احتمال مورد اخیر بیشتر است، زیرا کودور-مابوک خود گزارش می‌دهد که چگونه سپاهیان کازالو و موتیابال را در لارسا و اموتبال^۱ به دم تبغ سپرد و چگونه موجودیت کازالو را که بشدت در جنگ آسیب دیده بود تضمین کرد، اما باروهای آن را ویران ساخت. (۱۹۱) فرمانروای عیلام باری دیگر در این کتیبه خود را آدای رعایایش معرفی می‌کند؛ این باروی آدای آمورو^۲ است که بیگمان هدف از آن اقوام آموری^۳ است که بتازگی در کازالو و موتیابال شکست داده بود.

مدت پنج سال از پادشاهی و اراد-سین در لارسا کتیبه‌های شاهی همه از قول کودور-مابوک هستند. سرانجام هنگامی که و اراد-سین برای سلامتی خود و پدرش پرستشگاهی را به اینانای هالاب^۴ اتحاف می‌کند تنها است. (۲۰۱) اینکه چرا کودور-مابوک باید چنین ناگهانی ناپدید شود معمای بی است که باید از آن پرده برگرفت. احتمالاً وی را پس از مرگ شیلهاها به عیلام فرا خواندند، اما با جلوس خود بخودی شیروکدوه بر مسند سوکل ماه و شیموت-وارتاش بر سریر سوکل عیلام و سیماش دیگر به حضور او نیازی نبود. شاید به او در عیلام برای کمک به نامگذاری سوکل تازه شوش، سیودپالارهو پاک^۵ نیاز داشتند، (۲۱۱) اما حق تسمیه فرمانگزار شوش احتمالاً تنها به سوکل ماه تازه تعلق داشت. به هر تقدیر، در سراسر دوازده سال باقیمانده پادشاهی و اراد-سین در لارسا کارها همه به دست پسر سپرده شد و کودور-مابوک تنها با جلوس پسر دیگرش ریم-سین^۶ در این شهر باری دیگر آشکار می‌شود. (۲۲۱) این بار نیز به آدای اموتبال ملقب است؛ و ارتباط او با ریم-سین حتی نزدیکتر و استوارتر از رابطه اش با و اراد-سین است، زیرا پدر و پسر اکنون برای سلامتی خود پیشکشهای مشترک می‌دهند. (۲۳۱) سپس کودور-مابوک باری دیگر از صحنه بیرون می‌رود؛ و ریم-سین که پادشاهی شصت و یک ساله اش نشان می‌دهد که به هنگام نشستن بر تخت شاهی بیگمان کودکی خردسال بوده به تنهایی پیشکشی می‌دهد.

درباره پادشاهی شیروکده (حدود ۱۹۶۶-۱۹۸۵ ق م) اطلاعاتی در دست

1- Emut bal

2- Amurru

3- Amroite

4- Hallab

5- Siwepalarhuppak

6- Rim.Sin

نیست. اما چنین می‌نماید که شیموت-وارتاش، پادشاه سیماش و عیلام که فرمانگزار او بود در سمت خود در گذشت، سیوه‌الارهو پاك ترفیع مقام یافته جانشین او گردید و کودوزولوش^۱ یکم نیز سوکل شوش شد. آنگاه با مرگ شیروکدوه، ظاهراً ترتیب جلوس به‌سوی نظم کامل پیش رفت؛ سیوه‌الارهو پاك سمت سوکل ماه یافت (حدود ۱۹۴۶-۱۹۶۵ ق م)، کودوزولوش سوکل اودر شوش و سیماش گردید و کوتیر-ناخونته^۲ سوکل تازه بر گزیده شوش شد. [۲۵] سوکل ماه تازه خود کتیبه موجودی ندارد. اما قرن‌ها بعد وی را در زمرة نخستین پادشاهان شوش دانستند که چوب گرانبه‌های خاصی را به اولپوهشی-ایگی-بالاپ^۳ آورد که شاهان بعدی آن را به پایتخت انتقال دادند؛ [۲۶] و دبیران شیلهاک اینشوشیناک می‌دانستند که وی پرستشگاه اینشوشیناک در آکروپولیس را بازسازی کرد.

در این میان، در ناحیه بابل-ریم-سین، فرزند عیلام دست به کارهای بزرگی زد. وی در پانزدهمین سال پادشاهی خود به‌سبب با اقوام اوروک، ایسین، بابل، راپلوم^۴ و سوتیوم^۵ برخاست و مدعی است که بر همه آنها غلبه کرده است. پانزده سال بعد پیروزی او بر ایسین (۱۹۴۷ ق م) فتح راستینی بود، و چنین می‌نمود که براستی در آستانه استیلای بر نواحی کوهستانی قرار دارد. وی حمورابی را که در همان سال به تخت بابل برآمده بود به حساب نیاورد. این قانون بخش بیباک تقریباً بیدرننگ سیاست توسعه‌طلبی را آغاز کرد؛ وی در چهارمین و دهمین سال پادشاهی خود به مالگیوم^۶ حمله برد، در هفتمین سال ایسین را که ریم-سین بتازگی گشوده بود غارت کرد، و در هشتمین سال به اموتبال یا قلمرو خود لارسا درآمد. در ۱۹۱۸ ق م ریم-سین سخت زیر فشار قرار گرفت؛ کاملاً بدیهی است که وی به سرزمین نیاکانش عیلام که شاید در این ایام کودوزولوش یکم سوکل ماه آن بود (۱۹۴۵-۱۹۱۸ ق م) توسل جست. عیلامیان بی‌خردانه به این درخواست پاسخ گفتند. آنان مراهمی یا براهشی را پایگاه خویش ساختند و از آنجا به سوبارتوم^۷،

1- Kuduzulush

2- Kutir-Nahhunte

3- Ulpuhshi-igi-balap

4- Rapiqum

5- Sutium

6- Malgium

7- Subartum

گوتیوم، اشنونا^۱ و مالگیوم ناختن آوردند. (۲۷۱) شکست ایشان به دست سپاه حمورابی نه همان بدان معنی بود که در سال بعد که فرمانروای بابل سراسر لارسا را زیر پا گذاشت ریم-سین پادشاهی خود را از دست داد؛ نه همان بمعنی از دست رفتن اعتبار عیلام در کشورهای بیگانه بود؛ بلکه کوششی که برای یاری رساندن به ریم-سین انجام گرفت موجب فروپاشی امپراتوری عیلام و براندازی دوات آن گردید. اگرچند هیچ تهاجمی به این سرزمین صورت نگرفت، اما شکست در بابل ظاهراً چندان شدید بود که عیلام دستخوش منازعات داخلی گردید. بهر تقدیر، از تاریخ این سرزمین برای مدت هفتاد سال تقریباً چیزی نمی دانیم.

تنها يك پادشاه با درجه ای از روشنی پدیدار می گردد. این پادشاه اداهوشو^۲ است که خود را خواهرزاده شیلهاها خواند و پادشاهی او، اگر بتوان نام آن را پادشاهی گذاشت، ظاهراً تنها در عیلام برسمیت شناخته شده بود. وی در بیشتر کتیبه هایش فاقد لقبی رسمی است، و تنها خود را شبان مردم شوش یا اینشوشیناک می خواند. از جمله اقدامات او عبارت بودند از برآوردن پرستشگاهی برای ایزد ناروته^۳ و پلی برای اینشوشیناک. (۲۸۱) از این گذشته، ناحیه ای به نام او نامگذاری گردید و لوحی که مهر یکی از خادمانش بر آن نقش شده به استفاده از بناهای تاریخگذاری اشاره می کند، زیرا دارای تاریخ «سال شومو-ابی»^۴ است. (۲۹۱) وی نیز سرانجام به مقام مطلوب سوکل شوش نایل آمد، و در این سمت به یادگار دو پادشاه نخست دودمان خویش، یعنی ابارتسی، شاه انزان و شوش و شیلهاها، سوکل ماه، ادا، شاه انزان و شوش، پرستشگاه تازه ای به نانا^۵ اتحاف کرد. (۳۰۱)

درباره رویدادهایی که موجب تشکیل دوباره مملکتی پابرجا و با ثبات گردیدند چیزی نمی دانیم. شاید حدود ۱۸۵۰ ق م همان کوتیر-ناخوته که در خردسالی به مقام سوکل شوش رسیده بود بیش از شصت سال پیش از آن نوع حکومتی را که در عهد نیاکانش رواج داشت باری دیگر معمول ساخت. وی

1- Eshnunna

2- Addahushu

3- Narute

4- Shumu-abi

5- Nannar

تاتا^۱ را که نام کاملش آنا-مهر-هالکی^۲ بود به عنوان سوکل عیلام و سیماش و تمتی-آگون را به عنوان سوکل شوش برگزید. تمتی-آگون که خود را خواهرزاده شیر و کدوه می خواند کتیبه ای به زبان اکدی نوشت؛ نوشتن اسناد شاهی به زبان بیگانه از عمق تأثیرات سامی در شوش در سالهای گذشته خبر می دهد. این متن پرستشگاهی را به ایشمه کاراب^۳، ایزدی که بارها در اسناد تجاری، و برای سلامتی سوکل ماه کوتیر-ناخونته و اعضای خاندانش به درگاه او دعا می شود اتحاف می کند. ۱۳۱ به موجب متنی که نیز به اکدی است و تنها در نسخه ای که شیلهاک-اینشوشیناک از آن برداشته و برداشت خود از معنی آن را به آن افزوده تماماً حفظ گردیده است، تمتی-آگون برای سلامتی کوتیر-ناخونته یک پرستشگاه و چندین تندیس به اینشوشیناک اتحاف کرد. ۱۳۲

تمتی-آگون سرانجام، شاید با مرگ نابهنگام تاتا، سوکل عیلام و سیماش گردید، و کوتیر-شیلهاها^۴ دست نشاندۀ تازه او در شوش شد. آنگاه تمتی-آگون به فرمانروایی عالی رسید (حدود ۱۸۲۶-۱۸۴۰ ق م) و کوتیر-شیلهاها و کوك-ناشور^۵ یکم در موقع فروتنی قرار گرفتند. ۱۳۳ کوك-ناشور یکم که خواهرزاده تمتی-آگون بود یا خود چنین ادعا می کرد، هنگامی که سوکل شوش بود، این سرزمین را به دست یکی از خواص در گاهش واکذارد. ۱۳۵ هنگامی که گذشت زمان کوتیر-شیلهاها را به پایگاه سوکل ماه رسانید (حدود ۱۸۱۱-۱۸۲۵ ق م) کوك-ناشور که خود اکنون سوکل عیلام و سیماش بود، باری دیگر این سرزمین را به برکشیده خود واکذاشت. ۱۳۶ وی دیگر ناگزیر نبود به خویشاوند مرده خویش حرمت گذارد، و این سند اصل و نسب وی را به پیش از تمتی-آگون و پیش از «نیای» ادعایی تمتی-آگون، شیر و کدوه و به «نیای شیر و کدوه، شیلهاها یا شیمتی-شیلهاک^۶ می رساند؛ بدین ترتیب وی نیز یکی دیگر «خواهرزادگان شیلهاها» گردید که در نزد گردآورندگان فهرستهای اخیر آوازه بسیار داشتند.

1- Tata

2- Atta-merra-halki

3- Ishmekarab

4- Kutir-Shilhaha

5- Kuk-Nashur

6- Shimti-shilhak

ظاهرأ سوکل تازه شوش در ایام فرمانروایی کوتیر-شیلهاها تا مدتی شیرتوه^۱ بوده است. (۳۷) وی مدعی بود که خواهرزاده کوك-ناشور، مهتر، مستقیم خود بوده و مانند خویشاوند ادعایی خود سرزمین خود را به یکی از درباریان‌ش وا گذاشت. (۳۸) شاید وی زیاده به مخدومان خویش جساورت ورزید، زیرا بزودی از صحنه ناپدید گردید و تمتی-راپتاش^۲ سوکل یا شاه شوش گردید. (۳۹)

سرانجام کوك-ناشور سمت سوکل ماه یافت (۱۸۰۰-۱۸۱۰ ق م). اگرچند تمتی-راپتاش و کودو-زولوش^۳ دیگری (۴۰) در ظاهر از وی تبعیت می کردند، اما او خود با غرور و مباهاات همه القابی را که در طی زندگی خود به دست آورده بود بر شمرد. وی در مقام سوکل ماه، سوکل عیلام، سیماش و شوش همچنان به بخشیدن زمینهای خالصه به خواص و مقربان خود ادامه داد. زمینی را که از هوته کوك^۴ به هوته شه کین^۵ (۴۱)، از آسیر سیر^۶ به هیتپولسی^۷ (۴۲) و از مانهاشهور^۸ به شوماهانی^۹ می رسید به شوکشو^{۱۰} و ماهیسی^{۱۱} از مردم شهر هومان^{۱۲} بخشید. این سند نه همان به خاطر متن و نقشه پیوست آن ارزش و اعتبار دارد، بلکه شاید به واسطه اینکه زمین اهدایی در نزدیکی سرزمین بابل قرار داشت، و نقشه پیوست دارای تاریخ سال بابلی جاری، یعنی نخستین سال فرمانروایی آمی زادوگا^{۱۳} است که نشان می دهد این سند در ۱۸۵۱ ق م تهیه شده بود، نیز اهمیت دارد. (۴۳) سند دیگری که به شرح بر آوردن دیوار معبدی می پردازد مانند متن تمتی-آگون بر دست دبیران سده دوازدهم پیش از میلاد بازنویسی گردیده و بدین ترتیب برای آیندگان حفظ شده است. (۴۴) کوك-ناشور ظاهرأ پادشاهی قدرتمند بود؛ از بازیهای سرنوشت اینکه همان دبیرانی که پس از گذشت چندین قرن آنچنان صادقانه به استنتاج متن او پرداختند وی را با کوك-ناشور دیگری که از «نوادگان» تان-اولی^{۱۴} بود اشتباه گرفتند.

1- Shirtuh

2- Temti-raptash

3- Kudu.Zulush

4- Hutekuk

5- Huteshekin

6- Asir sir

7- Hitpuli

8- Manhashhur

9- Shumahani

10- Shukshu

11- Mahisi

12- Humman

13- Ammizaduga

14- Ten.Uli

پادشاهی آینسدهٔ تمتی-راپتاش (حدود ۱۷۹۱-۱۷۹۹ ق م) که احتمالاً بر کودوزولوش دوم و تان-اولی (۴۵) به عنوان فرمانگزاران خویش سلطه داشت، ظاهراً آرام و بی حادثه گذشت، اما شمار زیاد اسناد اقتصادی که به زمان او تعلق دارند، شاید به افزایش میزان فعالیت تجاری در شوش اشاره می کنند. ۱۲۶۱ همچنین اطلاع دیگری دربارهٔ سالهای فرمانروایی کودوزولوش دوم (حدود ۱۷۸۱-۱۷۹۰ ق م) در دست نیست، اما مسلم است که وی نیز به مقام سوکل ماه رسید. ۱۲۷۱ فرمانگزاران وی ظاهراً تان-اولی و تمتی-هالکی^۱ بوده اند. ۱۴۸۱ شخص اخیر در مقام سوکل شوش، به موجب کتیبه ای اکدی که وی در آن تنها لقب «شاه» به خود می دهد، پرستشگاهی به «اینشوشیناک، شاه ایزدان»، صفتی که در روزگار ما از آن به خطا برای تحصیل نام شاهانه «اینشوشیناک-شار-ایلیانی»^۲ تعبیر رفته است، ۱۴۹۱ اتحاف کرد. هنگامی که تان-اولی به مقام سوکل ماه رسید (حدود ۱۷۷۱-۱۷۸۰ ق م) بنا بر رویهٔ معمول تمتی-هالکی به سمت سوکل عیلام و سیماش ارتقا یافت و کوك-ناشور دوم پادشاه جدید شوش گردید. ۱۵۰۱ به سبب خطای باستان شناسان عیلامی، التباسی میان این کوك-ناشور و کوك-ناشور اول پدید آمد و در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد برچندین آجر شرح کارهای فرضی او را نقش کردند. امروزه ما می توانیم این خطا را اصلاح کنیم و بی آنکه دبیران بعدی را زیاده نکوهش کنیم میان این دو تن تمیز دهیم.

متأسفانه اطلاعاتی دربارهٔ تان-اولی نداریم؛ اما هنگامی که تمتی-هالکی به نوبهٔ خویش سوکل ماه گردید، وی نیز مانند کسانی که پیش از او بدین سمت رسیدند، هنگامی که پرستشگاهی به ایزد بزرگ شوش اتحاف کرد از لذت دریافت لقب کامل برخوردار گردید. وی در کتیبه ای که نیز به زبان اکدی است، مانند کوك-ناشور یکم می گوید که «خواهر زادهٔ «شیلهاها» است. ۱۵۱۱ اگر چند لقب او به فراموشی سپرده شد، اما ششصد سال بعد شیلهاک-اینشوشیناک یاد کرده های او را زنده نگه داشت. ۱۵۲۱

نقص و پریشانی منابع ما را از شناخت نام جانشینان تمتی-هالکی محروم

1- Temti-halki

2- Inshushinak-shar-ilani

می سازد. اگر منابع ما نقصی نداشته‌اند، می توانستیم رخنه‌های هنوز بیشتری بیابیم، زیرا ترتیب پیچیده جانشینی در عیلام انگیزه‌ای برای قتل فراهم می آورد. يك «خواهرزاده» دیگر شیلهاها، احتمالاً پیش، اما با احتمال بیشتر پس از تَمی-هالکی، اهمیت پیدا کرد. با این شخص که کوك-کیرواش^۱ نام داشت نخستین بار در مقام کار بدستی کوچک، شاید سوکل شوش برمی‌خوریم که فرمانگزار بالا-ایشان^۲ بود. ۱۵۳۱ بعدها درباره این بالا ایشان می‌گفتند که وی نیز مانند سیوه‌پالارهو پاك چوبهای گرانبهایی برای پرستشگاه شوش آورده بود. ۱۵۴۱ کوك-کیرواش نیز به‌نوبه خویش، شاید در مقام سوکل عیلام و سیماش، تَم-سانیت^۳ را که ظاهراً مرگ پیش‌رس اء کوك-ناخونته را وارد امور شوش کرده بود تابع و فرمانگزار خویش داشت. ۱۵۵۱ سرانجام وی نیز به‌نهایت هدفهای سیاسی خود دست یافت و به‌مقام سوکل ماه رسید. کوك-ناخونته و کوك ناشور سومی فرمانگزار وی بودند. ۱۵۶۱ وی در نوشته‌ای سومری که اکنون منسوخ گردیده می‌گوید پرستشگاهی را در شوش بازسازی کرد و گرد آن را دیواری تازه برآورد. ۱۵۷۱ اگر ما متون اصلی دیگری از این «نواده» شیلهاها در دست داشتیم، شاید می‌توانستیم اصل و نسب واقعی او را پیدا کنیم؛ متأسفانه دبیران سده دوازدهم پیش از میلاد که گزارش او را استنساخ کردند و تفسیرهای عیلامی خود را بر آن افزودند، ۱۵۸۱ وی را تنها به‌نام پسر لانکو کو^۴ ۱۵۹۱، نامی که صورت دیگری از آن شناخته نشده، می‌شناختند؛ از این روی موقع دقیق او در رشته جانشینی مبهم باقی می‌ماند. ۱۶۰۱

تاریخ غالباً نشان داده است که فرمانروایان و مردم مملکتی تضعیف شده سخت می‌کوشند تا شکوه و عظمت روزگاران گذشته را بازیابند. کهن‌گرایی یکی از شیوه‌هایی است که در کوشش برای زنده کردن گذشته به کار می‌رود؛ بنابراین، در دعاوی گوناگون رساندن تبار به شیلهاهای بزرگ، شاید بتوان هم ضعف دید هم کهن‌گرایی. به‌هر تقدیر، حدود ۱۷۵۰ ق م عیلام تقریباً بکلی از نظر ناپدید می‌شود. از آنجایی که حدود این ایام مملکت بابل تحت الشعاع کاسیها قرار می‌گیرد، از این

1- Kuk-KirWash

2- Bala-ishshan

3- Tem-Sanit

4- Lankuku

روی برای فهم بهتر رویدادها بساید به این قوم و تاریخ بابل پردازیم. خواهیم
کوشید تا دریابیم که آیا سرنوشت عیلام در فاجعه‌ای که به سر همسایه غربی آن،
یعنی سرزمین میاندورود آمده تغییر یافته یا نه.

بخش پنجم

میان پرده کاسیها

اگرچند برآستی گفته‌اند که کمتر فاتحانی به اندازه کاسیها نشانی از قدرت خود بر مردم بابل باقی گذاشته‌اند، با این همه آگاهی ما درباره تاریخ نخستین این قوم بسیار اندک است.^(۱) خوشبختانه از فهرست واژه‌های کاسی که به دست دبیران بابلی گردآوری شده که ترجمه برابره‌ای اندکی از آنها را نیز به دست می‌دهند، پاره‌ای تصور درباره پیوندهای زبانی آنها می‌توان حاصل کرد.^(۲) بیشتر واژه‌های باقیمانده و نیز اکثر نامهای اشخاص ثابت^(۳) می‌کنند که عامه مردم کاسی به زبانی قفقازی که شاید همسایه نزدیک زبان عیلامی بود تکلم می‌کردند.^(۴) فهرستی دیگر که نامهای پادشاهان کاسی را به اکدی برمی‌گرداند پرتو بیشتری به مسئله ایزدان آنها که در این نامها تجسم یافته‌اند می‌افکند.^(۵) این حقیقت که بیش از يك ایزد را با ایزد بابلی مفروضی یکی دانسته‌اند حکایت از آن دارد که چندین گروه از ایزدان مهاجمان پیش از آمدن ایشان به بابل با ایزدان این سرزمین یکی بوده‌اند. اما ما می‌توانیم تشخیص دهیم که پاره‌ای از ایزدان کاسی از گونه ایزدان قفقازی هستند.

مثلاً شپاک^۱ برابر مردوک^۲، ساه^۳، همسان شمش، هودها^۴ همانند اداده^۵، وهاربه^۶ مطابق با انلیل است. ۱۷۱. خاستگاه دیگر ایزدان آنها روشن نیست. کاشو^۷، ایزد همنام آنها که بیگمان نام خود را از سرزمین آنها گرفته و نیز ممکن است نامی قفقازی باشد، کامولا^۸ با ائا، دور^۹ و شوگاب^{۱۰} که برابر است با نرگال؛ شوقامونا^{۱۱} که با نرگال و نوسکو^{۱۲} همانند است؛ هالا^{۱۳} یا گولا^{۱۴}؛ شومالیا^{۱۵} یا شبارو^{۱۶}، «بانوی کوههای تابان که بر چگادها مأوا دارد»، میریز^{۱۷} ریابلتو^{۱۸}؛ وگیدار^{۱۹} یا نینورتا^{۲۰} در زمره این ایزدان قرار دارند.

می‌توانیم در میان مهاجمان عنصر دیگری نیز پیدا کنیم. اسب‌دروزد کاسیهانمادی الهی بود؛ و استفاده پایدار آنها از این حیوان که تنها پس از ورود ایشان در بابل رواج یافت. بیگانگان نورسیده را با گروههای هند و اروپایی که در این ایام به سراسر مرزهای شمالی هلال خصیب حمله آورده بودند، یعنی حیتها^{۲۱}، فرمانروایان میتانی^{۲۲} و شاید عنصری از هیکسوسها^{۲۳} پیوند می‌دهد. این پیوند را نامهای دیگر ایزدان کاسی نیز اثبات می‌کنند. شورباش^{۲۴} که برابر است با شمش، ایزد خورشید، بی‌تردید سوریای^{۲۵} ۸۱ هندوان و هلیوس^{۲۶} یونانیان است ماروتاش^{۲۷} را همانند نینورتا با ماروت^{۲۸} هندی یکی دانسته‌اند. بورباش^{۲۹}، ایزد طوفان دیگری همانند اداد ظاهرأ برابر با بورئاس یونانی است.

همه این عوامل نشان می‌دهند که کاسیه مردمی بودند که از جاهای گوناگون برهم فراز آمده بودند، و زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم چندان از آنها دور

1— Shipak

2— Marduk

3— Sah

4— Hudha

5— Adad

6— Harbe

7— Kashshu

8— Kamulla

9— Dur

10— Shugab

11— Shuqamuna

12— Nusku

13— Hala

14— Gula

15— Shumalia

16— Shibarru

17— Mirizir

18— Beltu

19— Gidar

20— Ninurta

21— Hittites

22— Mitanni

23— Hyksos

24— Shuriash

25— Surya

26— Helios

27— Maruttash

28— Marut

29— Boreas

شده است که جدا ساختن کامل عناصر تشکیل دهنده آنها میسر نیست با این همه، آشکار می‌نماید که يك کاست حاکم هند و اروپایی، و بنابراین در نهایت نوردیک، روزگاری در میان آنها زندگی می‌کرد و برگروهای بیگانه و بیشتر از مردم قفقاز استیلا داشت. بدیهی است که این فاتحان زبان خود را به اتباعشان تحمیل می‌کنند، اما در مورد میتانی به يك نمونه عکس برمی‌خوریم، و در مورد مردمی که با نام کاسی یا به صحنه تاریخ گذاشتند احتمالاً همین وضع پیش آمده است؛ اشرافیت نوردیک احتمالاً با گذشت روزگار زبان خود را جز اندکی که در اسامی خاص حفظ گردیده به فراموشی سپرد. بدین ترتیب اقوام بومی شکست خود را تلافی کردند.

زادبوم کاسیها مانند خاستگاه آنان نامعلوم است. بقایای بعدی اشاره دارند که کاسیها از زاگرس مرکزی، در شمال عیلام به بابل فرود آمدند. نواده پادشاه سوم^۱ آنها مدعی سیادت برگوتیها و برپادان^۲ و المان^۳ که باید همان ناحیه حلوان باشد بود. شلمنصر^۴ سوم، پادشاه آشور، تقریباً هزار سال پس از ورود آنها در نامری^۵، از قلمرو لولوبیان پادشاهی به نام ایانزو^۶ یافت که نام او صرفاً واژه کاسی برای «شاه» است. در سرزمین کوهستانی شرق و شمال شرقی نام کاسیها در عهد باستان در میان قبایل کیسن^۷ و کوسی^۸ به حیات خود ادامه داد. [۱۷۱] اما لازم است اشاره کرد که این سند تا حد زیادی عکس این مسئله را ثابت می‌کند، زیرا در سده بیست و چهارم پیش از میلاد، یعنی در روزگاری که بسیار بعید است که کاسیهای واقعی در رسیده باشند، در شمال عیلام سرزمینی به نام کاشن^۹ وجود داشت. [۱۷۲] این امر اشاره دارد که آنها نام خود را از سرزمینی گرفتند که مدتها پیش به اشغال درآورده بودند، و این سرزمین احتمالاً مدتهای دراز پس از آنکه اقوام تازه و تازه‌تری را جذب خود کرد نام اصلی خود را همچنان نگهداشت. شاید سرزمین یاد شده شاهد ادغام و اختلاط عناصر گوناگون-هند و اروپایی، قفقازی

1- Padan

2- Alman

3- Shalmanser

4- Namri

5- Ianzu

6- Kissean

7- Kossean

8- Kashshen

و دیگران- بوده که از ترکیب آنها کاسیهای تاریخی پدید آمدند؛ شاید این ترکیب در سرزمینی دیگر و دورتر انجام گرفته.

بارها پیش می‌آید که از تاخت و تاز و تهاجم، یا ورود و تجاوز سریع نورسیدگان به سرزمینی مسکون و آباد سخن می‌گوییم. این واقعۀ ندرتاً روی می‌دهد. مردم تازه در افق پدیدار می‌گردند، اما برای فرود آمدن یکسره و یکجا به سرزمینی که آرزوی دست یافتن به آن را در دل دارند ممکن است دست به کوشش ضعیفی بزنند. اگر آنها را عقب راندند، سیاست رخنه صلح آمیز را در پیش می‌گیرند که طی آن رفته رفته جذب در گروه پیشین می‌شوند، اما زورمندی و سلحشوری خود را کمتر از دست می‌دهند. اعضای آنها گام بگام به سوی قدرت پیش می‌روند تا اینکه خود که زمانی استخفاف می‌دیدند و در بیم و هراس بسر می‌برند بر آن سرزمین استیلا می‌یابند و حکومت را به دست می‌گیرند.

«پیروزی» کاسیها در بابل این گونه روی داد. در ۱۹۸۶ ق م سامسو-ایلونا^۱، پادشاه بابل، تهاجم همه جانبه دشته را که بر دست گروهای گرسنه ساکن در آنها انجام می‌گرفت دفع کرد. از آن پس برای تقریباً یکصد و پنجاه سال آینده آنها به عنوان درودگر، کارگر و مهتر در اسناد تجاری ظاهر می‌شوند. (۱۲۱) از مراحل که آنان برای رسیدن به قدرت پشت سر گذاشتند چیزی دانسته نیست. اما باید مسلم بدانیم که پیشرفتشان تدریجی و پایدار بوده است. آنان با اندیشه‌هایی خام و ساده مگر در راههایی که از دیگران وام گرفته بودند سرانجام به اوج قدرت دست یافتند، و در ۱۷۳۹ ق م سرزمین بابل زیر فرمانروایی دودمان کاسی درآمد.

نخستین پادشاه (۱۴) آنها کانداش^۲ نام داشت (۱۷۳۴-۱۷۴۹ ق م) که شانزده سال پادشاهی کرد و در کتیبه‌ای نیمه ادبیانه خود را «شاه نواحی چهارگانه جهان، شاه سومر و اکد، شاه بابل» می‌خواند. (۱۵۱) بدیهی است که وی می‌کوشید تا خود را جانشین قانونی دودمانی بخواند که بتازگی برانداخته بود. پادشاهیهای بیست و دو ساله جانشینان بلافصل او، سر آگوم^۳ و کاشتیلیاش^۴ یکم که احتمالاً از نسل آگوم

1- Samsu-iluna

2- Gandash

3- Agum

4- Kashtiliash

نبوده از مملکتی آرام و قدرتی بلامنازع خبر می دهد، گرچه توقف تقریباً کامل اسناد تجاری از عدم فعالیت بازرگانی و رکود احتمالی خبر می دهد. اوشی^۱، پسر کاشتیلیاش هشت سال پادشاهی کرد؛ سپس آبیروانش^۲ و پسرش تازی گوروماش^۳ به تخت برآمدند. يك واقعت شگفت مربوط می شود به پادشاهی که معاصر با پادشاهان اخیر بوده است. این پادشاه گولکیشار^۴، فرمانروای مستقل سرزمین بطایح بود (۱۶۳۰-۱۶۸۴ ق م) که سرزمین کران دجله در ناحیه در را به یکی از رعایای خود سپرد. ۱۶۱۰ اگر در که در شمال شرقی ناحیه بابل بمعنی دقیق کلمه نهاده بود از او فرمان می برد، در این صورت در این ایام دست کاسیها از جاده ای که آنها را به آخرین زادبومشان در کوهستانها می رساند قطع شده بود.

در پی تازی گوروماش که با به تخت برآمدن یکی از پسرانش به نام آگوم-کاکریمه^۵ دودمانش به شاهی بازگشت، هاربا-شپاک^۶ و تپیناکزی^۷ به پادشاهی رسیدند. این آگوم-کاکریمه بود که گذشته از القاب رسمیت شاه کاشو^۸، شاه اکد، و شاه سرزمین پهناور بابل خود را شاه پادان و المان و شاه گوتیوم نیز خواند. این امر احتمالاً حکایت از آن دارد که وی خود را ملزم می دید گذشته از نواحی نوگشوده در جلگه ها از زادبوم نیاکانش در کوهها نیز حراست کند.

در پی آگوم-کاکریمه، بورنا-بوریاش^۹ و در پی او پادشاهی ناشناخته و آنگاه کاشتیلیاش دوم (۱۵۱۲-۱۵۳۰ ق م) به تخت برآمدند. پادشاه اخیر رفته رفته زمینهای بطایح را دورگرفت؛ و برادرش به سرائ-گامیل^{۱۰}، آخرین پادشاه بطایح لشکر برد و او نیز به عیلام پناه جست. ۱۱۸۱ سپس برادر که اولام-بوریاش^{۱۱} نام داشت خود بر تخت کاسیها نشست و با جلوس او (۱۵۱۱ ق م) ظاهراً دودمانش بکلی با میهن تازه اش بابل خو گرفت. دوره بعدی که «آمارنا»^{۱۲} خوانده می شود در اینجا علاقه ما را بر نمی انگیزد.

1- Ushshi

2- Abirattash

3- Tazzigurumash

4- Gulki shar

5- Agum-kakrime

6- Harba-Shipak

7- Tiptakzi

8- Kashshu

9- Burna-Buriash

10- Ea-gamil

11- Ulam-Buriash

12- Amarna

اگر چند شمار کتیبه های پادشاهان کاسی که تا اینجا از آنان نام رفته در هیچ جا زیاد نیست، اما در شوش بکلی به دست نمی آید و خاکبرداری که در این محل کار کرده اند در لابه ای که به دوره کاسیها مربوط می گردد ظاهراً چیزی به دست نیاورده اند. بدین ترتیب در تصرف عیلام بر دست کاسیها که مقارن با حاکمیت آنها بر بابل رویداده ظاهراً تردیدی نیست. از سوی دیگر، مسلم است که دودمان عیلامی که بر دست ابارتی و شیلهاها بنیاد گرفت، اندکی پس از دودمان نخست بابل از صحنه تاریخ بیرون رفت. در مورد عیلام، احتمالاً این سرزمین قربانی تاخت و تاز مردمانی گردید که خود در اصل از پیش سپاهیان کاسی گریخته بودند. بهر تقدیر، تردیدی نیست که در تاریکی و ابهامی که در این دوره هم سرزمین بابل هم عیلام را می پوشاند دقیقاً کاسیها مسئولند.

بخش هشتم

شاهان انزان و شوش

با شتاب شگفت آوری از تاریکی‌ای که مدت چهارصد سال پس از ظهور کاسیها در بابل ایران و عیلام را می‌پوشاند بیرون می‌آییم. داستانی بسیار دل‌انگیز در وقایع‌نامه‌ای متأخر می‌گوید که هورپاتیلا^۱، شاه عیلام از کوریگالزوی^۲ سوم، پادشاه کاسیها (۱۳۲۰-۱۳۴۴ ق م) درخواست تا در دور-شولگی^۳، که نام دزی در بطایح بود که به‌دست شاه بزرگ سلسله سوم اور ساخته شده بود با وی نبرد کند. [۱] شاه عیلام گفت که نتیجه این نبرد باید سرنوشت عیلام را تعیین کند. نیروهای دوطرف با یکدیگر درگیر شدند، سربازان هورپاتیلا وی را فرو گذاشتند و عیلام بخشی از امپراتوری کوریگالزو گردید. [۲]

اگرچند این وقایع‌نامه خاص بسیار ناموثق و بی اعتبار است، اما داستان یاد شده تماماً بر ساخته نیست. اکنون چنین می‌نماید که هورپاتیلا فرمانروای قانونی بابل بود و دست کم چهار سال در آنجا پادشاهی کرد. [۳] وی که به‌دست آشوریان از بابل بیرون رانده شده بود به احتمال زیاد به عیلام پناه جست و در آنجا به نبرد

1- Hurpatila

2- Kurigalzu

3- Dur Shulgi

خود با کوریگالزو، دست‌نشانده آشوریان را ادامه داد. اما مسلم است که وی آرمان و داعیه خود را بکلی از دست داد؛ در شوش کوریگالزوسوسک عقیقی به ایزد ساتاران و یک سر عصای شاهی به‌انلیل اتحاف کرد؛^{۱۴۱} وی در آکروپولیس تندیسهای کوچک خود و کتیبه‌ای که گزارش شکست شوش و عیلام و ویران‌سازی همراهی است باقی گذاشت.^{۱۴۱} فرمانروای کاسی یک لوح عقیق را که روزگاری برای سلامتی شولگی، فرمانروای اور در شوش به‌اینانا اتحاف شده بود به‌نیپور باز آورد و در آنجا باری دیگر به‌انلیل هدیه کرد یک بار دیگر بر آن به‌شرح‌گشودن شوش در عیلام پرداخت.^{۱۴۱}

تقریباً بیدرننگ توجه کاسیها از عیلام برداشته شد و برنواحی شمال‌شرق بابل که سربازان تازه‌نفس خود را از آنجا می‌آورد متمرکز گردید. آریک-دن-ایلو،^۱ فرمانروای آشور به‌پادشاهی کوچکی به‌نام نیگیمتی^۲ در رشته‌کوههای شرق آربلا حمله برد و سپس به ناحیه مسکن ایشوباکالاه^۳، قبیله‌ای که بعدها با بقایای کاسیها در کوهها متحد گردید اشکر کشید.^{۱۴۱} اداد-نیراری^۴ نیز به زاگرس مرکزی حمله کرد و بقایای گوتیها و لولوبیان را فرومالید. پس از جنگش با نازی-ماروتاش^۵ کاسی، مرز میان آشور و بابل در ارمن^۶ از سرزمین اکارسالو^۷ که همان ناحیه حلوان کنونی است، و در کوهها تا سرزمین لولوبیوم پیش می‌رفته تعیین گردید.^{۱۴۱} در این اوضاع و احوال عیلام بسرعت از زیر سیادت کاسیها بیرون آمد؛ و پاهیر-ایشان^۸، پسر ایگی-هالکی^۹ که احتمالاً معاصر نازی-ماروتاش (۱۲۹۴-۱۳۱۹ ق م) بود دودمان عیلامی تازه‌ای پی افکند. متأسفانه دست‌آوردهای او بکلی بر ما ناشناخته است، مگر اینکه وی همان چوبهای گرانبهایی را که پیش از اوسیه‌پالارهو پاکوبالا-ایشان بدقت روی آن کار کرده بودند به‌جای ناشناخته‌ای انتقال داد.^{۱۴۱} حتی کار او ناتمام مانده دنباله‌اش را برادر و جانشین وی آتار-کیتاه^{۱۰} (۱۲۸۶-۱۲۹۵

1- Arik-den-ilu

2- Nigimti

3- Iashubagalla

4- Adad-nirari

5- Nazi-Maruttash

6- Arman

7- Akar sallu

8- Pahir-ishshan

9- Igi-halki

10- Attar-Kittah

ق م) که شاهد ورود این اشیا به پرستشگاه شوش بود ادامه داد. به همین نحو در دربارهٔ آتار-کیتاه نیز آگاهی بیشتری نداریم؛ اما پسرش هوبان-نومنا^۱ ظاهراً پادشاهی بسیار توانا بوده است. وی به عنوان «پادشاه انزان و شوش» و امیر عیلام نخستین کسی بود که دعوی لقب «گسترندهٔ امپراتوری» کرد؛ و آجرهایی که کتیبهٔ عیلامی او بر آن نقش گردیده و در جزیرهٔ لیان در خلیج فارس پیدا شده اند، دعوی او را تأیید می کنند. این کتیبه که از ایزد هوبان، کیریریشا^۲، ایزد بانوی ما در جزیره و باها را که شاید ایزدان حامی محلی بودند یاری می جوید گزارش می دهد که هوبان وی را دوست می داشت و دعاها را می شنید و پادشاهی را اینشوشیناک به او داده است. وی به تلافی سلامتی زنانش می شیمروه^۳ و ریشاپانلا^۴ پرستشگاهی برای این ایزدان برآورد و با امیدواری از آنان می خواهد که زندگی خوش و پادشاهی امن و آرام به او ارزانی دارند.^۵ جانشینان بلند آوازه تر او، شوتروک-ناخونته، کوتیر-ناخونته و شیلهاک-اینشوشیناک در زنده نگه داشتن نام هوبان-نومنا که پرستشگاهی برای کیریریشا ایزد جزیرهٔ لیان و هوبان و کیریریشا برآورده بود با یکدیگر رقابت می کردند.^۶ شیلهاک-اینشوشیناک که در نظر او هوبان-نومنا حتی «نواده» شیلهاهای بزرگ بود نیز گواهی داد که دربارهٔ شوش و اینشوشیناک فروگذاری نشده است.^۷

اونتاش-هوبان^۸ (حدود ۱۲۴۵-۱۲۶۵ ق م)، پسر هوبان-نومنا به عنوان سازندهٔ بنا براستی آوازه ای بلند یافت. در روزگار پادشاهی او شمار زیادی پرستشگاه، جرمها و دیگر بناهای دینی در آکروپولیس شوش ساخته شد و دریک کتیبهٔ عیلامی که به همین مناسبت کنده اند این بناها بدقت توصیف شده اند. آن دسته از ایزدان سامی که مورد احترام بودند عبارت بودند از نابو^۹ که از ارج و احترام زیادی برخوردار بود و هم پرستشگاه داشت هم تندیس، سین، بلالا^{۱۰}، بلیت-الی^{۱۱} (بانوی شهر) و اداد؛ اما حتی اداد را نیز به شالا که از دورهٔ فرمانروایی

1- Huban-numdna

2- Kiririsha

3- Mishimruh

4- Rishapanla

5- Untash-Huban

6- Nabu

7- Belala

8- Belit-ali

سوکل ماه شناخته بود پیوند می‌دادند و بیشتر بناها را برای ایزدان عیلامی برآورده بودند. شاید بناهایی که کمتر زرق و برق داشتند بناهایی بودند که به ناپراتپ^۱، شیموت^۲، پینیکر^۳، ائاسونکیک^۴ (ائاشاه است)^۵، هیشمیتیک^۶ و روخوراشیر^۷، نازیت^۸ که ساختمان او در حمایت هوبان و اینشوشیناک بود و ایزدی که نامش به صورت آ.سونکیک^۹ نوشته شده^{۱۰} اختصاص داده بودند. اما به گفته کتیبه، پرستشگاه او پورکوپاک^{۱۱} از دیگر بناهایی که تا آن زمان برای این ایزد ساخته بودند بهتر و باشکوهتر بود؛ و چون ناخونده دعای اونتاش-هوبان را اجابت کرده آنچه را که وی خواسته بود انجام داده بود مسکنی نیز برای او برآوردند. اما بناهای هنوز باشکوهتر آنهایی بودند که برای هوبان و اینشوشیناک ساخته بودند. آنان دارای مسکن جداگانه‌ای بودند، و هر دو به عنوان ملکی ایلانی^{۱۲} «امیران ایزدان» گذشته از یک پرستشگاه حرمی به نام نورکیپرات^{۱۳} «روشنایی اقطار عالم» نیز داشتند. اما خود شوش را فراموش نکردند. اونتاش-هوبان «در راه شهر من» یک پرستشگاه و یک نمازخانه اینشوشیناک اتحاف کرده بود. ۱۵۱ زیادی شمار این بناها حکایت از آن دارند که وی منابع در آمد زیادی داشته و فتوح زیادی کرده بود؛ اما اینها بر استلها ثبت شده بودند که از آنها تنها استل شوترک-ناخونده باقیمانده و بقیه همه مگر پاره‌هایی از استلی که دیگری نوشته بود از میان رفته‌اند. ۱۶۱ اونتاش-هوبان تندیس از خود که از جنس سنگ آهک است به هوبان و اینشوشیناک اتحاف کرد و این امر را در کتیبه‌ای دوزبانه که در تندیس کنده ثبت کرده است؛ و گفتنی است که این کتیبه آغاز پیدا شدن آخرین اشکال در حروف عیلامی را نشان می‌دهد. ۱۷۱ استفاده تقریباً انحصاری او از زبان عیلامی برای گزارشهای دیگر نشانه وجود احساسات ملی گرایی است که به افزایش مخالفت با فرهنگ اکدی انجامید. در پادشاهی اونتاش-هوبان فلزکاری در تندیس مفرغی قدی ناپیر-آسو^{۱۴}،

1- Napratep

2- Shimut

3- Pinikir

4- Ea-Sukik

5- Hishmitik

6- Ruhuratur

7- Nazit

8- A.IP(orE).A.Sunkik

9- Kpurkupak

10- Melki itaoi

11- Nur kiprat

12- Napir-asu

شهبانوی او که آن را میان نهی و یکپارچه در قالب گرفتند و درون آن را از فلز گداخته پر کردند و به اوج پیشرفت خود رسید. شهبانو بر شازه‌ها و سینه جامه کلفتی پوشیده و «دامن شرابه‌دار» بلندی برتن کرده که دنباله آن بر زمین کشیده می‌شود. آرایش جامه بدقت نشان داده شده و النگو و انگشتی دستان او که آنها را تا کرده نیز بروشنی پیداست. يك كتيبه عیلامی به کسی که تندیس را پیدا کند و آن را نابود سازد یا نام ناپیر-آسو را که در کتیبه پاك کند یا بخرشد هشدار می‌دهد که خشم هوبان، کیریریشا و اینشوشیناک بر او فرود خواهد آمد، و بلتی^۱، ایزد بانوی بزرگ شهرت و خانواده را از وی دریغ خواهد داشت.^{۱۸۸}

جلسوس کاشتیلیاش سوم در بابل (۱۲۴۹ ق م) مقارن بود با آمادگی اونتاش-هوبان برای دست زدن به فتوح خارجی. بهانه او برای جنگیدن یا دشت-نشینان را در داستان آگابتاها^۲، چرمسازی که از هانیبالگات^۳ نزد کاشتیلیاش گریخت و برای او سپری از چرم ساخت می‌توان پیدا کرد. وی به پاداش این کار ملکی در نزدیکی شهر پادان^۴ در مرز شمال شرقی سرزمین بابل دریافت کرد.^{۱۸۹} به احتمال زیاد فرمانروای عیلام چنین دریافت که این ملك در قلمرو عیلام قرار دارد نه بابل، جنگی که در پی آن در گرفت ظاهراً رویهم‌رفته يك جانبه و مغرضانه بوده است؛ تنها کتیبه کاملاً^۵ اکدی اونتاش-هوبان به یاد پیروزی در این جنگ که شاید بزرگترین دست‌آورد او بوده نوشته شده است. وی ایمیریا^۶، ایزد حامی کاشتیلیاش را به غنیمت گرفت و به آکروپولیس شوش برد که هوبان، اینشوشیناک و کیریریشا بتوانند برای همیشه از وی نگهداری کنند.^{۱۹۰} وی سنگی را که بخشش کاشتیلیاش که انگیزه جنگ میان آنها شده بود بر آن ثبت شده بود نیز با خود به پایتخت آورد.

عیلام احتمالاً از آشوب داخلی در چند سال آینده آسیب دید، زیرا در پی مرگ اونتاش-هوبان این-نه پسر او بلکه عمش اونپاتار-هوبان^۶، پسر پایه‌گذار دودمان، پاهیر-ایشان بود که به تخت برآمد.^{۱۹۱} احتمالاً به همین دلیل بود که

1- Betti

2- Agabtaha

3- Hanigalbat

4- Padan

5- Immiria

6- Unpatar-Huban

توکولتی-نینورتا^۱، فرمانروای آشوربی آنکه عیلامیان در برابر او درایستند توانست از تارسینا، که کوه دسترسی ناپذیری میان شهرهای شاه-سیلا^۲ و بارپانیش^۳ بر کران جنوبی زاب پایین بود به کوه‌های زاگرس رخنه کند و به ناحیه گوتیه‌ای در همه جا پراکنده میان سرزمینهای سقوش^۴ و لالار^۵ در آید. (۲۲۱) پس از پیروزی فرمانروای آشور بر کاشتیلیاش که وی فهرست بلندی از شهرهای مرزی را که گاه در دست عیلامیان و گاه در تصرف بابلیها بود به فتوح خود بیفزود. باری دیگر مقاومتی در برابر خویش ندید. (۲۳۱)

اوپاتار-هوبان تنها چند سالی فرمانروایی کرد و در پی او برادرش کیدن-هوتران^۶ به پادشاهی رسید (حدود ۱۲۲۲-۱۲۴۲ ق م)؛ وی با حمله به بابل کارتوکولتی-نیروتا را تلافی کرد. با این تهاجم ناگهانی کیدن-هوتران که در را تسخیر کرد، پرستشگاه آنو^۷ را در این شهر غارت نمود و پیش از بازگشت به عیلام حتی به نیپور نیز رخنه کرد، پادشاهی يك سال و نیمه اذلیل-نَدین-شومی^۸، پادشاه دست‌نشانده توکولتی-نینورتا بر تخت بابل دفعتاً پایان پذیرفت. توکولتی-نینورتا بابه تخت بر نشانیدن کاداشمان-هاربه^۹ به مدت يك سال و نیم و سپس اداد-شوم-ایدینا^{۱۰} (۱۲۳۳-۱۲۳۸ ق م) بیدرنگ به مرمت ویرانی بابل پرداخت. اما فرمانروای عیلام نیز بیکار نشست؛ وی باری دیگر به دشتها ناخت، و پیش از اینکه سالم به میهن خویش بازگردد از دجله گذشته در مغرب تا ایسین و در شمال تمارادا^{۱۱} که درست در غرب نیپور قرار داشت پیش رفت. (۲۲۱) نیرویی که وی را قادر ساخت تا دست بدین تهاجمات مؤثر بزند روشن است؛ بنابراین، اینکه گزارش فتوح او تنها در نوشته‌های بابلی یافت می‌شود، و نیز اینکه جدا از فهرستهای شِلْهَاک-اینشوشِینَاک نام کیدن-هوتران در اسناد عیلامی پیدا نمی‌شود خود شرح جالب روشی تصادفی است که بر پایه آن منابع عیلامی ما باز آفرینی شده‌اند.

1- Tukuli-Ninurta

2- Sha-Sila

3- Barpanish

4- Suqush

5- Lalar

6- Kidin-Hutran

7- Anu

8- Enlil-nadin-Shumi

9- Kadashman-Harbe

10- Adad-shum-iddina

11- Maradda

در پی هیدین هوتران، هالودوش-اینشوشیناک^۱ به پادشاهی نشست که از نسبت او با اسلافش آگاهی نداریم و درباره پادشاهی او چیزی نمی دانیم. (۲۵۱) چون روزگار پادشاهی وی بسر آمد پسرش شوتروک-ناخونته به پادشاهی رسید (حدود ۱۱۷۱-۱۲۰۷ ق م). این پادشاه دوره بزرگ واقعی تاریخ عیلام را آغاز کرد، دوره ای که با پاره ای توجیهات می توانیم آن را دوره «باستان» بخوانیم. يك کتیبه شوتروک-ناخونته، بی آنکه بتوانیم آن را بدرستی ترجمه کنیم، تصویری مبهم از فعالیتهای گوناگون او به دست می دهد. متأسفانه متن این کتیبه بسیار دشوار و معنی آن مبهم است. دیباچه کتیبه به توصیف انتقال استلی از آبا^۲ به شوش و اتحاد آن به اینشوشیناک می پردازد. آنگاه این کتیبه می گوید که بسیاری از شاهان گذشته جایی را که چوبهای برگزیده،^۳ در آنجا پیدا می شد نمی شناختند، اما وی از درگاه ایزدش اینشوشیناک خواست تا این محل را به او نشان دهد و اینشوشیناک نیز دعای او را اجابت کرد. راه این محل از تهریمان^۴، تدا^۵ و کل^۶ و سپس از هاشمار^۷ و شاهنام^۸ می گذرد. (۲۷۱) وانگهی، شاهان گذشته از جاهایی به نام شالی^۹، میموراشی^{۱۰}، و لوپونی^{۱۱} هرگز نامی ننشیده بودند. وی به کمک اینشوشیناک جایی را که چوبهای برگزیده می روید پیدا کرد؛ و درست مانند شماری از شاهانی که وی نامشان را نمی دانست، و درست مانند سیوه پالار هوپاک، بالا-ایشان، پاهیر-ایشان و اتار-کیتاه^{۱۲} در آنجا درختکاری نمود. وی نیز چوبهای برگزیده به شوش آورد، به لطف هوبان و اینشوشیناک روی آنها کار کرد و در پرستشگاهی که فراز آکرو پولیس نهاده بود به اینشوشیناک، ایزد خویش اتحاد نمود. (۲۸۱) وی با فخر و غروری درست می بالد که کارهایی که شاهان گذشته انجام نداده بودند او به انجامشان توانا بوده است، و همه این دست آوردها برای سرافرازی هوبان اینشوشیناک حاصل شده اند. (۲۹۱) هنگامی که استلی را در بلندبهای

1- Halludush-Inshushinak

2- Aia

3- Tahriman

4- Teda

5- Kel

6- Hashmar

7- Shahnam

8- Shali

9- Mimurashi

10- Luppuni

11- Attar.Kittah

دور دست انزان پیدا کرد ناچار شد بپذیرد که نام شاهی را که آن را برافراشت نمی‌داند. کتیبه‌ای که این اعتراف بی‌ریا و ساده را بیان می‌کند با گفتاری مبهم در اشاره به دوراونتاش^۱ که بعدها به نام دوراونداسی^۲ خوانده شد، بر کران رودخانه هیشته^۳ یا ایدیده^۴ و به جایی به نام تیکنی^۵ ادامه می‌یابد. این کتیبه با اتحاف استلی به عنوان هدیه پادشاه به ایزد محبوبش پایان می‌گیرد. (۳۰۱)

کتیبه‌های دیگر شوتروک-ناخونته آسانتر از این فهم پذیر بودند. وی با آجر نمازخانه اینشوشیناک در شوش را آرایش داد و دعایی را خواند که ایزد با التفات به کارش می‌نگرد. (۳۱۱) هنگامی که پرستشگاه ایزد بانو مانزات^۶ که شاهان گذشته برآورده بودند ویران گردید، وی آثار خرابی را از محل دور کرد و با کوشش به جست‌وجوی آجرهای کتیبه‌داری که آن شاهان در دیوارهای پرستشگاه کار گذاشته بودند پرداخت؛ وی با آجرهای خود پرستشگاه را بازسازی کرد و شکوه گذشته‌اش را به آن بازگرداند. (۳۲۱) وجود حوضهای سنگی برای پرستش ایزدان عیلامی، بالاخص برای اینشوشیناک و سوهسیپا^۷ حکایت از آن دارند که قربانیهای ندری منظمأ انجام می‌گرفت. (۳۳۱) جزیره لیان به امپراتوری شوتروک-ناخونته تعلق داشت و او در آنجا پرستشگاهی را که روزگاری هوبان-نومنا برای کبربریشا برآورده بود بازسازی کرد و باری دیگر به این ایزد بانو اختصاص داد. (۳۴۱) در عمل هر کتیبه مخالفت با فرهنگ اکدی را اعلام می‌کند؛ تنها متن شوتروک-ناخونته که به زبان اکدی نوشته شده است به ایشمه‌کاراب^۸ ایزدی اکدی که از روزگار فرمانروایی سوکل‌ماه‌ها بر مردم عیلام شناخته بوده اتحاف شده است. (۳۵۱)

در این میان آشور-دان یکم (۱۱۵۴-۱۱۸۹ ق م) پادشاهی دیرپای خود را در آشور آغاز کرده بود. چندان نگذشت که وی متوجه زاماما-شوم-ایدینا^۹، فرمانروای ناتوان بابل گردید و زبان بر کران زاب پایین، ایریاو^{۱۰} و آکارسالو را

1- Dur Untash

2- Dur Undasi

3- Hithite

4- Idide

5- Tikni

6- Manzat

7- Suhsipa

8- Ishmekarab

9- Zamama-Shum-iddina

10- Irria

از چنگ او بیرون آورد. ۱۳۶۱ شوتروک-ناخونته بیدرننگ به ناتوانی بابل پی برد و با پسرش کوتیر-ناخونته به بسیج و آراستن نیروهای عیلام پرداخت. کتیبه خود او از لشکرگاهی در الی از تسخیر هفتصد شهر تا مارا^۱ و سپس یکصد شهر دیگر سخن می گوید. ۱۳۷۱ وی به سرزمین بابل در آمد. در اشنونا^۲ تندیس از پادشاه سابق و نیز تندیس از مانیشتوسو^۳ پیدا کرد. ۱۳۸۱ وی «استل پیروزی» معروف نرم-سین^۴ و سنگ بزرگی را که قوانین حموربی بر آن نقش شده بود از سیپار بگرفت؛ شوتروک-ناخونته، بخشی از این نوشته را برای کندن کتیبه خود پاک کرد، اما جای خالی هرگز پر نگردید. ۱۴۰۱ وی در مجاورت کیش یک ستون سنگی هرمی شکل از مانیشتوسو و دو تندیس دیگر از همان پادشاه را که کتیبه او می گوید آنها را «در اکد» یافته به غنیمت گرفت. ۱۴۱۱ وی اکنون در سرزمین کارینتاش^۵ بود و یک استل ملی-شپاک^۶ به دست او افتاد. ۱۴۲۱ پس از آن به سوی بابل پیش رفت و زاماما-شوم-ایدینای نگونبخت را که تنها یک سال پادشاهی کرده بود از تخت شاهی برداشت و پسر خود کوتیر-ناخونته را بر جای او نشاند. ۱۴۳۱ از جمله نتایج این سفر جنگی این بود که وی بر نواحی فرمانگ-زار خراج و مالیات بست، و مقرر گردید که نواحی دور کوریرگا^۷ و سیمپار، دور شارو کین^۸ و اوپیس^۹ میزان معینی تالان و مینا^{۱۰} بپردازند. این خراج بی تردید به منظور بر آوردن و نگهداری پرستشگاهها برای ایزدان بابلی گرفته می شد، زیرا به آجرهایی اشاره می شود که می بایست برای بازسازی دیوارهای مساکن آنها به کار روند. ۱۴۵۱ آنگاه شوتروک-ناخونته گرانبار از غنایم فراوان به شوش بازگشت و آنها را به اینشوشیناک^{۱۱} اتحاف کرد و کتیبه های تازه ای نوشت و نزدیک پرستشگاه اینشوشیناک کار گذاشت. ۱۴۶۱

مورخان بابلی رسمی از دادن لقب «شاه بابل» به کوتیر-ناخونته خودداری

* Talent و Mina، واحدهای وزن در جهان باستان که میزان آن در نواحی

گوناگون متفاوت بوده است، اما مینا برابر $\frac{1}{60}$ تالان بود. -م.

1- Mara

2- Fshnunna

3- Manishtusu

4- Karintash

5- Meli-Shipak

6- Dur Kurigalzu

7- Dur Sharrukin

8- Opis

ورزیدند و آن را به انلیل-ندین-آخه^۱ دادند که مقاومت کاسیها را تا سه سال دیگر ادامه داد. سرانجام در ۱۱۷۱ ق م کوتیر-ناخونته برای همیشه به فرمانروایی دودمان کاسی خاتمه داد. چکامه‌های بابلی اخیر که می‌کوشیدند تا حقیقت تلخ و ناگوار سیطرهٔ عیلام را توجیه کنند پای می‌فشرده‌اند که ایزدان بابل خود او را برای نشستن بر تخت شاهی فرا خواندند. (۲۷۱) اما فرمانروای عیلامی اندیشهٔ کلاً متفاوتی در سر داشت، و امتیاز پایتخت بودن از بسا بابل گرفته شد. ایزدان بابل نشان دادند که از قدرتی برخوردار نیستند و پیکرهٔ مردوک^۲ خود به شوش انتقال داده شد (۴۸۱) که در آنجا کوتیر-ناخونته به جای پدر بر تخت نشسته بود. وی بر سر راهش به این شهر یکی دیگر از ایزدان معروف بابل یعنی نانا، بانوی اروک را از پرستشگاهش بگرفت. هنگامی که آشوربانی‌پال^۳ اعلام کرد که هزار و پانصدوسی و پنج سال پیش از روزگار او کودور-ناخوندی^۴ از سوگند ایزدان بیمی به خود راه نداد و بر پرستشگاههای اکد دست گذاشت و نانا را به شوش انتقال داد حدود هزار سال به شمار واقعی سالهایی که این ایزد در شوش اسیر بود بیفزود. (۴۹۱)

پادشاهی کوتیر-ناخونته در عیلام (۱۱۶۶-۱۱۷۰ ق م) ظاهراً کوتاه بوده است. وی فرصت آن را داشت که پرستشگاه کیریریشا در جزیرهٔ لیان را بازسازی کند و آن را برای سلامتی خود، همسرش ناخونته-اوتو^۵ و فرزندش وقف کند. (۵۰۱) وی پرستشگاه ایزد لاگامال^۶ را در شوش بازسازی کرد و آن را تحت حمایت اینشوشیناک قرار داد. (۵۱۱) وی پیش از آنکه بر تخت شاهی نشیند، پیرامون حرم اینشوشیناک را در بخش شمال غربی تپهٔ شورش بادیواری از آجرهای مصوریامنه‌قوش به تصویر انسان-گاوی که در حال پرستش درخت خرماس است حصار گرفت؛ (۵۲۱) وی پس از برآمدن به تخت شاهی تندیس خود را در این حرم که وسیعاً به زیباسازی آن آغاز کرده بود قرار داد. (۵۳۱) مرگ ناگهان به فعالیتهای او پایان داد و فاتحی بزرگتر را به جای او بر تخت نشاند. درگذشت او آغاز عصری تازه و طلعیهٔ روزی کوتاه اما بهتری را رقم زد.

1- Enlil-nadin-ahhe

2- Marduk

3- Ashurbanipal

4- Kudur-Nanhvndi

5- Nahhunte-utu

6- Lagamal

بخش هفتم

شکوه امپراتوری عیلام

شیلهاک اینشوشیناک (حدود ۱۱۵۱-۱۱۶۵ ق م)، برادر کوچک‌تر - ناخونده بی‌تردید بزرگ‌ترین فرمانروای عیلام بوده است. روزگار پادشاهی وی منتهای دست‌آوردهای سیاسی عیلام، و نیز شاید اوج اهمیت بازرگانی و اقتصادی این سرزمین بوده است؛ اما کوشش او در گستردن مرزهای مملکت عامل مؤثر فروپاشی امپراتوری او پس از مرگش بوده است. آگاهی ما از این چیزها اندک است؛ ما تنها می‌توانیم دست‌آوردهای او را در میدانهای جنگ دنبال کنیم و بکوشیم تا تصویری از شوش روزگار او به دست دهیم. همه چیزهای دیگر در تپه‌های خاکبرداری نشده و ناشناخته عیلام پنهان است.

کتیبه‌ای که در اواخر پادشاهی او نوشته شده پاره‌ای آگاهی درباره فتوح نخستین او به دست می‌دهد.^(۱) این کتیبه با نیایشی طولانی به درگاه ایزدانی که در عیلام آنها را می‌پرستیدند آغاز می‌شود، یعنی هوبان، اینشوشیناک، کیریریشا، نانار،

ناخونته، تمّتی، سبیلی، شیموت، هوتران، تیرو^۱، ناب-باهایی^۲-هوتیپ-ناپیپ، شاید ایزدانی که از مساکن خدایان، و نیز خدای آسمانها، خدایان عیلام و خدایان شوش نگهداری می کردند. شاه خود را پسر شوتروک-ناخونته، «نواده» محبوب بانو بیاک^۳، برادر محبوب کوتیر-ناخونته، برگزیده ناخونته، امیرتوانای خدایان عیلام می خواند.^۴ وی این اسل را برای سلامتی خود، ناخونته-اوتو که روزگاری زن کوتیر-ناخونته و اکنون همسر او بود، و برای سلامتی فرزندانش، یعنی پسرانش هوت-لودوش-اینشوشیناک^۵، شلهینا-هامرو^۶-لاگامار، کوشیر-هوبان^۷، تمّتی-تورکا-تاش^۸ و لیلی-ایرتاش^۹ و دخترانش ایشنیکاربات^{۱۰}، اوروتوک-الهالاهو^{۱۱}، اوتو-هیخی-پینیکیر^{۱۲} و بار-اولی^{۱۳} نوشت. وی کارهای خیری را که خود و همسرش در راه اینشوشیناک کرده اند برمی شمارد، بارها از او رحمت و بخشش می طلبد و می خواهد که نیایشهایش را بشنود و خواسته هایش را برآورد. همه گفته های بالا تنها دیباجه این کتیبه است. مورخ سیاسی از آنچه در پی آن می آید شادمان می شود. شیلهاک-اینشوشیناک در هشت گروه، که شاید متناظر با هشت سفر جنگی جداگانه است شهرهایی را که وی بگشود برمی شمارد. پیش از هر گروه نیایشی آمده و در پی آن نام ناحیه ای که این شهرها در آن قرار داشتند ذکر شده است؛ یکباره نام بیش از دویست و پنجاه محل از این جاها در فهرست آمده است. متأسفانه، امروزه نام کمتر از یکصد محل کاملاً روشن و خواناست، و در بسیاری موارد نام نواحی بکلی پاک شده است. با این همه، ارزش آن را دارد که وقتی را به بررسی این نامها اختصاص دهیم. نامهایی که با روشنی بیشتری قابل تشخیص اند آنهایی هستند که با بیت «خانه» یا شا (از) آغاز می شوند، زیرا اینها به ریشه سامی آن اسامی اشاره دارند. اسامی دیگر به ریشه کاسی یا دست کم قفقازی دلالت می کنند و ریشه بقیه نیز بکلی ناشناخته است.

1- Tiru

2- Nap.bahappi-hutip.nappip

3- Beyak

4- Huteludsh-Inshinak

5- Shilhina.hamru.lagamar

6- Kutir.Huban

7- Temti-turka-tash

8- Lili-irtash

9- Ishnikarbbat

10- Urutuk.Elhalahu

11- Utu.e.hihhi-pinikir

12- Bar-Uli

گروه نخست یکباره چهل و دو جای نام را در بر دارد. اکنون تنها نامهای شاشلیتو^۱، شاید شابلتیا^۲، بیت بولی^۳، شنکورو^۴، بیت ناپاهه^۵ («خانه آهنگران»)، شایمیره^۶ («ازخران»)، بیت ناکیرود^۷ (که شاید همان قبیله ناکری^۸ باشد که بعدها بر دست تیگلات پلسر سوم، فرمانروای آشور شکسته شد) ۱۳۱؛ و بیت پیلانتو^۹ خواناست. در گروه دوم تنها شابربری^{۱۰} («از گرگها») و شا ناکری^{۱۱} («از . . . درودگران») را می توان خواند. گروه سوم یکباره مرکب است از سی و یک شهر در ناحیه اوکارسیلام ایبه^{۱۲}، چون آکارسالو^{۱۳} که بتازگی بر دست آشور-دان^{۱۴} گشوده شده بود در این ناحیه قرار داشت و کوه ایبه^{۱۵} که شمش-داداد پنجم، فرمانروای آشور بر سر راهش از زابان (آلتون کسوپروی کنونی) به شهر می طورنات^{۱۶} بر کران رود دیاله از آن گذشت ۱۴۱ بخشی از این ناحیه بوده است، از این روی فهم اینکه شیلهاک-اینشوشیناک هنگامی که نام شهرهای گشوده را به دست می دهد به کجا لشکر کشید دشوار نیست. در اینجا به شهرهای سلام^{۱۷}، تونی^{۱۸}، مانکو^{۱۹} را که باید ماد گای^{۲۰} توزخرماتلی^{۲۱} کنونی باشد (که روزگاری گودئا سنگگ گچ از آنجا به دست می آورد)، بیت سینیریا^{۲۲}، بیت کاتاشمن^{۲۳} («خانه کاتاشمن»)، بیت لاسی^{۲۴}، بیت سین-شمی^{۲۵} (که بر نبوکدنصر^{۲۶} یکم، فرمانروای بابل نیز شناخته بود که زمین ناحیه آن بر کران دجله را به کاهن ایزدش انلیل بخشیده بود) ۱۵۱، بیت اتله^{۲۷}، اپی سینی-بتی^{۲۸}، شاورادا گالی^{۲۹} («از کاخ خدمتگزار») و

1- Sha Shilitu

2- Sha Beltia

3- Bit Buli

4- Shen Kuru

5- Bit Nappahe

6- Sha Imire

7- Bit Nakiru

8- Nakri

9- Bit Pilantu

10- Sha Barbari

11- Sha...Nankari

12- Ukar Sillam Ebeh

13- Akar Sallu

14- Ashur-dan

15- Ebih

16- Me Turnat

17- Sellam

18- Tunni

19- Me Matku

20- Madga

21- Tuz Khurmatli

22- Bit Siniriba

23- Bit Katashman

24- Bit Lassi

25- Bit Sin Shemi

26- Nebuchadnezzar

27- Bit Etelle

28- Appisini-beti

29- Sha Warad Egalli

کیپرات^۱ برمی خوریم.

گروه چهارم در ناحیه تیلّا^۲ قرار داشتند و مرکب از یازده شهر بودند. نامهای ارافه^۳، نوزا^۴ و شاید تیتور^۵ و («پل») بیدرنگک بهما می گویند که در ناحیه کرکوک کنونی قرار داریم، اما بقیه ناههای خوانا، یعنی هانباته^۶، و شانیسه^۷ («از مردم») ناشناخته اند. با چهل و یک محلی که در نواحی دورون^۸، ابد^۹، شاتراک^{۱۰} و ایالمان^{۱۱} قرار داشتند به مناطق طورنات یا دیاله، ایهو حلوان کنونی باز می گردیم. اسامی شهرهای گروه پنجم که هنوز می توان آنها را خواند عبارت اند از طورنات، شاهان^{۱۲}، بیت ریه هابی^{۱۳} («خانه شبان بزرگ»)، بیت باهه^{۱۴}، شاپورنامشهوم^{۱۵} (نامی کاسی بمعنی «از آن پشتیبان خدا»)، شاید بیت ایشتر^{۱۶}، هوراتو، ایشیرتوشا^{۱۷}، اداد^{۱۸} («حرم اداد»)، شا آنپیم^{۱۹}، بیت ریتوتی^{۲۰} بزرگ و کوچک، بیت ایتانو^{۲۱}، رشو^{۲۲}، بیت ریکیم اداد^{۲۳} («خانه تندر اداد») بیت موگیا^{۲۴}، بیت ایشتر بعدها تیگلت پیلسر سوم را در خود یافت. اما رشو احتمالاً همان قبیله رشی^{۲۵} آرامیان است که از روزگار سارگن نزد آشوریان شناخته بود و در کوههای شرق در که کرسی آن بیت ایمبی^{۲۶} بود قرار داشت.^(۱۷)

گروه ششم یکباره چهل و نه محل را در نواحی بالا-هوتا^{۲۷}، ایالمان، و آ. . . زاهایا^{۲۸} نام می برد؛ حتی این نامها نیز نشانه هایی از ناحیه حلوان به دست

- | | | |
|-----------------------|----------------|-------------------|
| 1- Kiprat | 2- ... Tilla | 3- Arrapha |
| 4- Nuza | 5- Titurru | 6- Hanbate |
| 7- Sha Nishe | 8- Durun | 9- Ebeh |
| 10- Shatrak | 11- Ialman | 12- Sha Hanta |
| 13- Bit Rie Rrppi | 14- Bit Bahe | |
| 15- Sha Purna Mashhum | | 16- Bit Ishtar |
| 17- Ishirtu Sha Adad | | 18- Sha Anpima |
| 19- Bit Rituti | 20- Bit Ittatu | 21- Reshu |
| 22- Bit Rikim Adad | 23- Bit Mugia | 24- Rashi |
| 25- Bit Imbi | 26- Balahuta | 27- A Zahaya |

می‌دهند. این نام‌ها عبارت‌اند از ناهیش باراره^۱، شاه‌یلک^۲، شابلیهو^۳، موراتاش^۴ (که تیگمت پیلسر یکم آن را جنوب زاب پایین در میان کوه‌های آسانیو^۵ و آتوما^۶ یافت)،^{۱۸۱} دونو^۷، بیت اوزالی^۸، بیت هانیپی^۹، شا‌کوپیا^{۱۰}، سه بیتاتی^{۱۱} («خانه‌ها»)، بیت ناگیا^{۱۲}، شا‌کاتارزاه^{۱۳}، دوهوپونا^{۱۴} (که بعدها شمشی-اداد پنجم آن را در جنوب رود طورنات و کوه ایالمان پیدا کرد)،^{۱۹۱} آناخوتاش^{۱۵}، بیت سین-ایشمانی^{۱۶}، بیت سیلیا^{۱۷} (بیت سعالی^{۱۸} یا شعالی^{۱۹} آشوری) که کرسی آن بیت شایلتی^{۲۰} بود (آشوریان آن را به نام دور ایلاتای^{۲۱} می‌شناختند که آرامیان در آن پناه بسته بودند)،^{۱۹۱} بیت زاهمی^{۲۲}، بیت هوبانی^{۲۳} («جای مخازن»)، شامارازا^{۲۴}، شایکلای^{۲۵}، شانگیباری^{۲۶}، تینتو-ایلی-اریش^{۲۷}، بیت-ماتیمو^{۲۸}، بیت لاقیپو^{۲۹}، تینتو^{۳۰}، بیت ریکیم اداد (در گروه پیشین از آن نام رفته) بیت تامتتا^{۳۱} و هارباتو^{۳۲}. نام‌های آخر این گروه که ثابت می‌کنند به‌میهن کاسیه‌ها رسیده‌ایم عبارت‌اند از بیت ناب شومالیا^{۳۳} («خانه ایزد شومالیا»)^{۳۴}، بیت تاساک سونکیک^{۳۵} (یا بیت تاریش^{۳۶} شارو)، بیت میلشپاک^{۳۷} («خانه ملی-شپاک»)^{۳۸} و شاپوراهوته^{۳۹}، این گروه با بیت باری («خانه گرگ‌ها») و «شهر کاپلو»^{۴۰} پایان می‌گیرد.

1- Nahish Barare	2- Sha Hilik	3- Sha Balihu
4- Murattash	5- Asaniu	6- Atuma
7- Dunnu	8- Bit Uzali	9- Bit Hanipi
10- Sha Kupia	11- Bitati	12- Bit Nagia
13- Sha Kattarzah	14- Duhupuna	15- Annahhutash
16- Bit Sin-ishmanni		17- Bit Silia
18- Bit Sa'alli	19- Sha'ali	20- Bit Sha Ilti
21- Dur Illtai	22- Bit Zahmi	23- Bit Hubbani
24- Sha Marazza	25- Sha Ikla	
26- Shangibari	27- Tintu Ili-erish	28- Bit Matimu
29- Bit Laqipu	30- Tintu	31- Bit Tamtea
32- Harbatu	33- Bit Nap Shumalia	34- Shumalia
35- Bit Tasak Sunkik		
36- Bit Tarish Sharru		37- Bit milshipak
38- Meli-Shipak	39- Sha Burra Hutta	40- Kaplu

گروه هفتم نامهای بیت کیلالا^۱، بیت نانکاری^۲ («خانه درودگران»). تان سیلام^۳، بیت کونزوباتی^۴، پوهوتو^۵، ناکاپو^۶، زالات^۷، کیشو^۸ و بیت راپیکو^۹ را در بر می گیرد؛ نام ناحیه . . . کاتار^{۱۰} است. گروه هشتم یکباره نام بیست و شش محل را بر می شمارد؛ از این محله‌ها تنها نام کیتان^{۱۱} (بازاتان)^{۱۲}، نارسیلام^{۱۳} («رودسیلام»)^{۱۴} هاراپ^{۱۵} و بیت کیمیل اداد^{۱۶} تماماً خواناست، اما نام ناحیه را نمی‌توان خواند. نیازی به گفتن مطالبی بیشتر درباره این استل بزرگ نیست که با ضابطه اتحاد دیگری به خدایان عیلام، خدایان انشان و خدایان شوش ادامه می‌یابد. پاره‌های استلی دیگر نامهای تازه‌ای به اسامی پیشین می‌افزاید. یکی از این پاره‌ها از ناحیه هلمان نیرپونی^{۱۷} و چهارده محل پیش گفته در ناحیه‌ای که از نام آن تنها اکمیش لانهو^{۱۸} . . . را می‌توان خواند یاد می‌کند. پاره‌ای دیگر از نیرپونی-شوروتوها^{۱۹} به نام ناحیه یاد می‌کند و در ناحیه‌ای ناشناخته محل‌هایی به نامهای مکشیا^{۲۰} و شا کوتو^{۲۱}، آسه^{۲۲}، شا کیلکا^{۲۳} کیشیمو^{۲۴}، هارپا^{۲۵} و تالزانا^{۲۶} بر می‌شمارد. (۱۱)

پس از بررسی این فهرست‌ها سفرهای جنگی شیلهاک-اینشوشیناک با روشنی تمام در پیش چشم نمایان می‌شود. نخست آکارسالو^{۲۷} و سپس ناحیه کوه ابیه میان آلتون کوپرو و رودخانه دیاله به دست او افتاد. وی از آنجا بدسوی غرب عنان گرداند و شماری از قبایل آرامی را که حتی در این تاریخ نخستین بر کران شرقی

- | | | |
|-------------------------|----------------|---------------|
| 1- Bit Kilalla | 2- Bit Nankari | 3- Tan Silam |
| 4- Bit Kunzubati | 5- Puhutu | 6- Nakapu |
| 7- Zallat | 8- Kishu | 9- Bit Rapiqu |
| 10- Kattar | 11- Kitan | 12- Natan |
| 13- Nar Sillam | 14- Sillam | 15- Harap |
| 16- Bit Kimil | 17- Niripuni | |
| 18- ... akmish Lanhu... | | |
| 19- Niripuni Shurutuha | | 20- Mak Shia |
| 21- Sha Kutu | 22- Asse | 23- Sha Kilka |
| 24- Kish Shimu | 25- Harpa | 26- Talzana |
| 27- Akar Sallu | | |

دجله اسکان گزیده بودند به زیر طاعت خویش درآورد. با تسخیر مادگا یا توزخرمانلی در سرزمینی بود که در ایام عادی قلمرو بی چون و چرای آشور بود و از آنجا با گامی کوتاه در جهت شمال به نوزی^۱ و ارافه^۲ یا کرکوک می‌رسیدند. وی با آمدن به این محل به جایی رسیده بود که درست در مشرق آشور واقع بود و کمتر از هفتاد مایل با آن فاصله داشت؛ بنابراین دور نیست اگر تصور کنیم که شیلهاک-اینشوشیناک خود پادشاهی دیربای آشور-دان را برانداخت (۱۱۵۴ ق م). وی با رسیدن به دورون و ایلمان به محل خروج از کوههای طورنات یا رودخانه دیاله در حلوان کنونی بازگشت و از آنجا به سوی شرق پیش رفته به سرزمینهایی که روزگاری کاسیها را در خود پناه داده بود رخنه کرد.

سلطه فرمانروای عیلام با سیطره قطعی فاصله زیادی داشت. اگرچند برادرش به حکومت شاهان کاسی در بابل پایان داده بود، اما فترانست این ناحیه را نگهدارد، و در ایسین در شمال بخش شمالی این سرزمین رسوبی قدرت تازه‌ای سربرآورد. در ایام فرمانروایی مردوک-شاپیک-زری^۳ این قدرت به مداخله در امور آشور آغاز کرد^۴ که می‌توانیم حدس بزنیم سیادت فرمانروای عیلام انگیزه واقعی شورش و ناآرامی در پی مرگ آشور-دان شده بود. شیلهاک-اینشوشیناک نتوانست جلوی این مداخله را بگیرد و بیدرنگ عیلام را به قصد گوشمالی دادن پادشاه ایسین ترک گفت. وی به سوی دجله عزیمت کرد و در آنجا سپاهی را که به مقابله او فرستاده شده بود شکسته به سوی شهر هوسی^۴ پیش رفت و با پیمودن مسیر بالای فرات به نیمتو-مردوک رسید که احتمالاً منظور او نیمیتی-انلیل^۶، دیوار بابل است. (۱۲۳) اما در اینجا احتمالاً با شکست مواجه گردید، زیرا روشن است که وی از آن پس سلطه چندانی بر هر یک از بخشهای سرزمینهای بابل و آشور نداشته است.

اما شاه بزرگ هنوز دارای امپراتوری نیرومندی بود. وی بر لیان در خلیج فارس نیز فرمانروایی داشت، زیرا در آنجا پرستشگاهی را که هوبان-نومنا برای

1- Nuzi

2- Arrapha

3- Marduk-Shapik-Zeri

4- Hussi

5- Nimettu-Marduk

6- Nimitti-Enlil

کیریریشا ساخته بود و يك پرستشگاه مشترك هوبان و کیریریشا را بازسازی کرد. ۱۱۴۱ دامنه قلمرو او در بخش درون بومى تقريباً تا تخت جمشيد مى رسيد، زيرا آجرهائی که نام او بر آن نقش گرديده و در راه سلامتى او، همسر و فرزندشان اتحاف شده در سرزمين عشایر ممسنى نيمه راه ميان رامهرمز و شیراز به دست آمده است. ۱۱۵۱ هنگامی که وی برای پس گرفتن ظروف بسرقت رفته خود از افراد قبيله بالاھوته^۱ که در زاگرس مرکزی سکونت داشتند به این ناحیه لشکر کشيد در الی، انزان، اولان و شاپور ناماشهون^۲ لشکرگاه زد. ۱۱۶۱ وی مانند هوبان-نومنا و شوتروک ناخونده لقب «گسترنده قلمرو امپراتوری» بر خود نهاد و کسی لقبی بالاتر از این نداشت.

در روزگار پادشاهی او، اینشوشيناك که روزگاری تنها خدای محلی شوش بود، بزرگترین ایزد قلمرو او گردید؛ و در سراسر نواحی زیر فرمان او پرستشگاههایی برای او بر آوردند. تنها يك کتيبه از بر آوردن پرستشگاههایی در تتو^۳، شاتااميتيك^۴، اکالات^۵ (که ایزدان آن معمولاً اداد^۶ و شالا بودند)^۷ برابر^۸، شاتااتاكال ايبروك^۹، ماروت^{۱۰} (احتمالاً نارماراتی^{۱۱} یا بطایح) و شاهانتالاك^{۱۲} سخن می گوید. ۱۱۸۱ اما تنها خداوند شوش را بزرگ نمی داشتند، بلکه به ديگر ایزدان عیلام نیز حرمت می نهادند. لاکامار^{۱۳} پرستشگاهی در بیت هولمی^{۱۴} داشت و هوبان پرستشگاهی در بیتاریسیان سیت^{۱۵}، و چنانکه گفته آمد برای کیریریشا بتنهایی و برای کیریریشا و هوبان مشترکاً بناهایی در جزیره ایان نیز بر آورده بودند. از بر شمردن این پرستشگاهها می توان دلیل دیگری برای پهناوری وسعت امپراتوری شילהاك-اینشوشيناك به دست آورد. وی تمامی سرزمین شرق دجله تا زاب پایین را بگشود و در عین حال دست کم بخشی از بطایح جنوب غرب شوش نیز در تصرف او بود. بیگمان

- | | | |
|---------------------------|----------------------|-------------|
| 1- Balahute | 2- Sha Purna Mashhum | 3- Tettu |
| 4- Sha Atta Mitik | 5- Ekallak | 6- Adad |
| 7- Shala | 8- Berraberra | |
| 9- Sha Attata Ekal Likrub | | 10- Marrut |
| 11- Nar Marrati | 12- Sha Hantallak | 13- Lakamar |
| 14- Bit Hulmi | 15- Beptar Siyan Sit | |

برخی از جاهایی که از آنها نام رفته در خاک ایران بودند و با تخت جمشید، تختگاه آینده هخامنشیان فاصله زیادی نداشتند.

در این زمان سیل در آمد از سراسر نواحی امپراتوری به شوش جاری گشت و با چنین ثروتی که پیش از آن هیچیک از پادشاهان عیلام از آن برخوردار نبودند وی این مام شهر را به سطح دیگر شهرهای بزرگ روزگار خویش رسانید. بسیاری از مؤسسات از جمله بنگاههای صنعتی و بازرگانی که به دست افراد اداره می شدند در محله تجاری و مسکونی شهر قرار داشتند و آن بخش از شهر که مرکز کاخها پرستشگاه بود صحنه فعالیت بس بیشتری بود. شیلهاک - اینشوشیناک بنای پرستشگاه اینشوشیناک را که برادرش آغاز کرده بود به پایان برد. وی پیکره خود را که از آجر ساخته بود در کنار تندیس برادرش قرار داد و پیرامون پرستشگاه را با نقوش برجسته کوتاه که بر آنها نیایش او نقش شده که از اینشوشیناک می خواهد که به کرده نیک او با نظر لطف بنگرد دور گرفته است. (۱۲۰) در جنوب این بنا وی پرستشگاهی را که اونتاش-هوبان برای پینیکیبر برآورده بود. (۱۲۱) و پرستشگاه سوهسپا^۱ را که در گذشته معبود شوتروک-ناخونته بود بازسازی کرد. (۱۲۲) برای سلامتی خود و خانواده اش ضمیمه ای مقدس در درون هرم تاب-میگیر شو^۲ بنا ساخت؛ (۱۲۳) قربانگاهی را که ضمیمه پرستشگاه بلتیا^۳ («بانسوی من») بود با آرایش تازه ای پوشاند و در پیرامون آن اشیای مسی قرار داد، چنانکه بفرمود تا در پرستشگاه «هوبان بلند پایگاه» استای از مرمر سفید قرار دهند. (۱۲۴) وی پرستشگاهی را که به مانزات و شیموت اختصاص داشت بازسازی کرد، و چون این آخری «ایزد عیلامی» بود توجه خاصی به او می شد. (۱۲۵) پرستشگاه دیگری را که به اینشوشیناک و لاگامار اختصاص داشت بازسازی کرد با اعتراف به اینکه نامهای پادشاهانی را که نخست آن را برآورده بودند نمی داند، (۱۲۶) و نیز پرستشگاه دیگری از آن ایشنی کاراب^۴ را که در دوره متقدم به ایشمه کاراب معروف بود و در مسکن تازه خود از یک راهرو حفاظت می کرد و شیلهاک-اینشوشیناک یکی از دخترانش را به نام او ایشنی کارابات^۵ نامیده بود

1- Suhsipa

2- Tab-migir shu

3- Beltia

4- Ishnikarab

5- Ishnikarabbat

بازسازی کرد. [۲۷]

بیگمان معبدی را که هفت متر مربع وسعت دارد و در بخش جنوبی شوش از زیر خاک بیرون آورده شده و تندیس سنگی با شکوهی از پوزور-اینشوشیناک در آن نهاده است شیلهاک-اینشوشیناک برای یکی از این ایزدان بنا کرده بود. شاید پلکان مارپیچ صد و بیست پله‌ای که ۴۳ متر از سطح خاک-ریز پایین می‌رفت به پرستشگاهی می‌رسید که به یکی از این ایزدان تعلق داشته است. [۲۸]

بناهایی از این گونه از جهت شکوه و عظمت به پای دو پرستشگاه عظیمی که در گوشه جنوب غربی تپه کهن‌دز شهر ساخته شده بودند نمی‌رسیدند. نقشه مغمار بر الواح گلی شکسته و پراکنده ثابت می‌کند که آنها را بدون نقشه از پیش اندیشیده نساخته بودند. [۲۹] تصادف طرحی واقعی از این بخش از تپه را برای ما حفظ کرده است. این طرح يك لوح برنزی نامرغوبی است که تصویر این دو پرستشگاه که کوچکتر دو طبقه، و بزرگتر سه طبقه است بر آن نقش گردیده. با دیدن این تصاویر بی‌اختیار «برج‌های پرستشگاه ساخته از آجرهای لعابدار با دماغه‌های برنزی درخشان به‌خاطر می‌آید که آشور-بانی‌بال حدود پانصد سال بعد در شوش ویران ساخت. دو سنگ ایستاده پرستشگاه بزرگتر را که در برابر آن سکویی سنگی با جامه‌هایی برای خون قربانی نهاده است از پهلوی نگه می‌دارد. تصویر يك گلدان، سکویی دیگر و يك استل و نیز تصویر يك بیشه مقدس به چشم می‌خورد؛ این بیشه نیز توصیف آشوربانی‌بال را به‌خاطر می‌آورد که می‌گوید «بیشه‌های مقدسی که هیچ بیگانه‌ای در آنها نفوذ نکرده و بهمرزهای آنها تجاوز نکرده است». یکی از دو تصویر برهنه که اصلاح کرده و دولا شده ظرفی در دست دارد که در هنگام قربانی کردن به کار می‌رفت. در گوشه‌ای از این لوح کتیبه‌ای می‌گوید که چگونه شیلهاک-اینشوشیناک این شیء برنزی را ساخت و نام آن را «خورشید برآمده» خواند. [۳۰]

پرستشگاه نخستین و کوچکتر در محلی که شولگی پرستشگاهی برای نینهورسنگ بنا کرده بود ساخته شد و بیگمان به همان ایزد بانو اتحاف گردید، اما احتمالاً وی اکنون نامی بومی از قبیل کیری‌ریشا یا پینیکی‌ر داشت. چهار انبار نذورات و هدایا

نشانه‌ای از خود پرستشگاه به دست می‌داد که اندازه‌های آن حدود ۱۳×۲۶ متر بود و اتاقهای اضافی دیگری نیز در همه جوانب آن ساخته بودند. چهار انبار دیگر چهار گوشه درون پرستشگاه را که اندکی کوچکتر از ده متر مربع بود نشان می‌داد. در درون پرستشگاه تندیسهای پوزور-اینشوشیناک و یک استل مانیشوسو را حرمت می‌نهادند، اما درون قدس الاقداس را تندیس برنزی ناپیراسو^۱، شهبانوی اونتاش-هوبان می‌آراست. سراسر پرستشگاه را با آجرهایی که ملاط آن قیرمعدنی بود فرش کرده بودند، اما یکنواختی فرش را در بسیار جاها با برافراشتن استلهای عیلامی برداشتند.

شکوه و عظمت این پرستشگاه نیز به پای بنای تازه‌ای که برای خداوندگار شوش، اینشوشیناک ساخته بودند نمی‌رسید،^(۳۲) پرستشگاه او بر سکویی به طول $۶۵/۵$ متر و عرض نصف این مقدار قرار داشت و گوشه‌های آن تقریباً بتمامی در جهت شمال و جنوب قرار داشتند. زیر بنیادهای این بنا که از آجر پخته و ملاط قیرمعدنی ساخته شده باری دیگر هشت ذخایر هدایا به چشم می‌خورد که چهارتای آن در چهار گوشه خود پرستشگاه که اندازه آن $۱۶/۵ \times ۳۴$ متر بود قرار داشت و چهارتای دیگر زیر چهار کنج محراب داخلی که اندازه آن ۸×۱۳ متر بود. این ذخایر عبارت بودند از تندیسهای پوزور-اینشوشیناک که کتیبه‌ای به خط پیش از عیلامی بر آن کنده بودند، آویزه‌هایی از زر و سیم، انگوها، ورقه‌ها و حلقه‌ها؛ لگنهای برنزی و ورقه‌های مفرغی لوله شده؛ گلدانهای سیمین و سنگی و الواح شولگی، قدرتمندترین پادشاه سلسله سوم اور. در هر یک از دو مدخل پرستشگاه شیری به اندازه طبیعی که از گل لعابدار ساخته شده ایستاده است؛ این شیرها به گفته آشوربانی‌پال که گاوهای نر جنگجویی را که دروازه‌ها را می‌آراستند به آنها افزود «تندیسهای بسیار بزرگ یا نگهبانان پرستشگاه بودند»^(۳۳) این گاوها بر گوده‌های سنگی بسیار بزرگی که کتیبه‌هایی بر آنها کنده بودند می‌چرخیدند؛ و کتیبه یادشده فهرست نامهای پادشاهان گذشته بود که پرستشگاه اینشوشیناک را ساخته بودند. در مدخل بنا مخروطهای گلی یا برآمدگیهای لعابدار آرایشی می‌گفتند که

1- Napirasu

که اینشو-شیناک مدخل بنا را در راه سلامتی خود، همسرش ناخونده-اوتو^۱ و فرزندانسان به ایزد خود اتحاف کرد؛ (۳۵) یک قبه به زانا-تنتار^۲ اهدا شده بود که ظاهراً «بانوی بابل» بوده است. (۳۶) همچنین بر آجرهای مدخل که بر اندکی از آنها با سمه نیز خورده است کتیبه‌هایی نیز نقش گردیده که در آنها شילהاک-اینشو-شیناک می‌بالد که وی آنچه را که شاهان گذشته ساخته بودند بازسازی کرد، نام هر یک از آنان را نقش نمود تا بدین وسیله خاطره کارهای آنان در روزگار او زنده بماند. (۳۷)

دیوارهای پرستشگاه که تکیه بر شمع و پشتیبانی نداشت از خشت خام ساخته شده بود، اما روی آن را روکشی از آجر گرفته بودند. در اینجا و آنجا آجری منقوش که گهگاه از لعاب پوشیده بود نام پادشاه نامداری را که پرستشگاه را برای اینشو-شیناک بر آورده بود ثبت می‌کرد. در نتیجه تحقیق و تتبع پادشاه در تاریخ گذشته نام بسیاری سوکن ماه‌ها زنده شد. (۳۸) کوك-ناشور و كوك-کیرواش که به روایت کتیبه‌ای سومری هر یک در منطقه پرستشگاه‌ها پرستشگاهی به خداوند اتحاف کرده بودند بالاخص معزز و محترم بودند؛ متون سومری آنها را باز نویسی کردند و شילהاک-اینشو-شیناک برای روشن ساختن خوانندگان خود اطمینان می‌دهد که کتیبه‌های آنها را ترجمه کرده، نامهایشان را یافته و بنا بر این خاطره کرده‌های آنها را زنده کرده است. (۳۹) اما چون از يك متن اکدی تمتی-آگون که گزارش اتحاف تندیس است که وی در راه سلامتی مهر خویش کوتیر-ناخونده به اینشو-شیناک کرده بود، عملاً برداشتهای یکسانی شده، (۴۰) از این روی آشکار است که شילהاک-اینشو-شیناک نه می‌توانسته سومری را بخواند نه آن را تفسیر کند! و نیز نوع دیگری از آجر که در دیوارها به کار رفته علاقه پادشاه به زمان حال را آشکار می‌سازد؛ این آجر همه فرزندان وی را بر می‌شمارد و پرستشگاه را به عنوان هدیه خود به شهر شوش تقدیم می‌کند. (۴۱)

در درون بنا ستونهایی از آجرهای سه گوش که بر آنها کتیبه‌هایی کنده شده سقف چوبی را نگه می‌داشتند. آجرهایی که لعاب زیبایی بر روی آنها نشسته، بتنهایی و به طور برجسته‌ای، رنگ لازم را به دیوارهای داخلی افزودند. اما دقیقترین

1- Nahhunte-Utu

2- Zana-Tentar

برجسته‌کاری روی مفرغ انجام گرفته است. این برجسته‌کاری شماری از سربازان را تصویر می‌کند که در يك ستون پیش می‌روند، همگی کلاه‌خود یکسانی که چهره‌پوش تیز و نوک‌داری دارد به‌سر نهاده‌اند و نیم‌تنه بی‌آستین، دامن‌های کوتاه و موزه‌های نوک‌برگشته پوشیده‌اند. ریش آنها آرایش مربعی دارد و تا سینه آنها می‌رسد و شرابه‌های کلاه‌خود پشت‌گردن، گردن و گوشه‌ها را می‌پوشاند. شمشیر کج کوتاهی در دست راست دارند که آن را رو به‌بالا گرفته‌اند، يك کمان از جانب چپ آویزان است، يك گرز در دامن فرو رفته و تسمه‌ای که بر نشانه راست بندشده ترکشی را که بر پشت نهاده است نگه می‌دارد. کتیبه‌ای که امروزه تمامی آن ناخواناست احتمالاً از فتوح و تقدیم غنایم به‌ایزدان مانزات، ناخونته، لاگمار، پینیکیبر و کیری‌ریشا سخن می‌گوید. (۱۴۲)

قربانگاه معبد را میله مفرغی کتیبه‌داری که يك استوانه میان‌تهی یکپارچه به طول بیش از هفت متر بود نگه می‌داشت. کتیبه به شرح ساخت و اتحاف آن به اینشوشیناک به‌خاطر سلامتی پادشاه و خانواده‌اش می‌پردازد، اما نفرین بلندی نیز در آن آمده که به آنهایی گفته شده که هنر وی را تباه سازند. این نفرین از هوتران، «نواده» محبوب کیری‌ریشا و هوبان، و نیز خود هوبان و کیری‌ریشا، اینشوشیناک و ناخونته استمداد می‌جوید. (۱۴۳) کتیبه‌هایی که بر استل نقش شده‌اند به‌ما می‌گویند که شیاهاک-اینشوشیناک قربانگاه تازه شکوهمندی با آرایش مسی برآورد که پیرامون آن ظروف مسی و ظروف دیگر که در مراسم عبادی به‌کار می‌رفتند قرار داد و این اشیاء احتمالاً تندیس‌های جانوران شاخدار را نیز که به‌منظور حفاظت و دفاع از آن می‌ساختند دربر می‌گرفت. همان کتیبه‌ها می‌افزایند که وی در بالای قربانگاه اشیایی نهاده بود که ما می‌توانیم از آنها به «شبه‌های با شکوه» شوتروک-ناخونته، کوتیر-ناخونته، خودش، ناخونته-اوتو، شیموت-نیکا-تاش^۱، برادرش، و همه فرزندان‌ش تعبیر کنیم. اگر اینها در واقع پیکره‌هایی بودند، دیگر نیازی به‌تردید در این نیست که شاهان عیلام یا تمامی خاندان حاکم را به‌مرتب خدایی می‌رساندند. (۱۴۴)

حیاطی فرش شده که پرستشگاه در میانه آن بنا شده بود محصور از دیواری

بود که بیگمان دارای حجاریهای برجسته بوده و در آن استلهای عیلامی متعددی برافراشته بودند. سه استل از این استلها را پیش از این بدقت بررسی کرده‌ایم، زیرا آنها کلیاتی از فتوح شِلاهاک-اینشوشیناک در سرزمینهای دوردست به دست داده‌اند. (۴۵) دو استل دیگر به توصیف برآوردن پرستشگاه و محراب آن پرداختند؛ از این دو، یکی به هوبان، کیریریشا و اینشوشیناک و دیگری تنها به اینشوشیناک اتحاف شده بود. (۴۶) استل ششمی فهرستی از شاهان گذشته به دست داد که پرستشگاهی برای اینشوشیناک برآوردند و جاهای گوناگونی را در سراسر کشور برشمرد که در آنها پرستشگاههای دیگری برای ایزدان عیلام پیدا می‌شد. (۴۷) محتوای استل هفتم شرح برآوردن پرستشگاهی برای مانزات و شیموت بود؛ از استل هشتمی تنها پاره‌هایی شکسته به دست ما رسیده است. (۴۸) این استلها بی‌تردید نمود و ظاهرگیرا و مؤثری داشتند، اما در نظر عیلامیانی که به قصد عبادت به اینجا می‌آمدند مدخل جنوبی پرستشگاه چشم‌اندازی شگفت‌آورتر داشت، زیرا در آنجا یادگارهایی را نگه می‌داشتند که از سرزمینهای بیگانه به غنیمت گرفته بودند. در اینجا استلی که قوانین بزرگ حموربی را بر آن نوشته بودند، ستون‌هرمی شکوهمند مانیشوسو، «استل پیروزی» معروف نرم-سین، و سنگهای مرزی بدون شماره که واگذارهای زمین را بر آنها نوشته بودند را به نمایش گذاشته بودند. اینها دلایل زنده قدرت پادشاه، نیروی نظامی و برتری او در بیرون و درون قلمروش بودند. این اشیا و چهار دیواری پرستشگاه شکوه و عظمت امپراتوری عیلام را به بیننده القا می‌کردند، اما پس از آنکه این امپراتوری سر درنشیب انحطاط نهاد. اینها دیگر چیزی مگر پژواک قدرتی که برای همیشه از میان رفته بود نبودند.

تاریخ نمونه‌های فراوانی از امپراتوریها را به‌خاطر دارد که پس از رسیدن به اوج قدرت خویش بیدرنگ راه زوال گرفتند و عیلام از این قاعده مستثنی نبوده است. اندکی پس از سال ۱۱۵۰ که شِلاهاک-اینشوشیناک جای خود را به هوت‌لودوش-اینشوشیناک داد فرایند پریشانی و فروپاشی آغاز گردید؛ وی هنگامی که اسامی پسرانش را برمی‌شمارد از او پیش از همه نام می‌برد. هوت‌لودوش-اینشوشیناک خود چندین بار دعوی می‌کند که هم از کوتیر-ناخونته نسب می‌برد

هم از شيله‌اك-اينشوشيناك. در حقيقت چنين مي‌نمايد كه وي پسر ناخونته-اوتو بود كه شايد خود دختر شوترك-ناخونته بوده كه نخست به همسري كوتير-ناخونته درآمد و سپس با شيله‌اك-اينشوشيناك ازدواج كرد. هوته‌لودوش-اينشوشيناك كه جسارت ورزيده لقب گذشتگان‌ش «شاه انزان و شوش» را بر خويش نهاد اصرار داشت كه خود را «گسترنده امپراتوري» بخواند، البته بي آنكه دايعه‌اش درست و موجه باشد. گرايش به كهن گرايي هم در اشكال نشانه‌ها هم در محتوای كتيبه‌های او به چشم مي‌خورد، و اين خود حكايت از آن دارد كه روزهای بزرگ عیلام ديگر سرآمده است. اين حقيقت كه هيچ كتيبه‌ای از او در جزيرهٔ ليان واقع در خليج فارس پيدا نشده احتمالاً دلالت بر آن دارد كه اكنون ليان از قلمرو او بيرون رفته است، اما بر آوردن پرستشگاهی برای اوپوركوپاك^۱ در شالوليكي^۲ كه بعدها به نام شالوكثا^۳ خوانده شد، ثابت مي‌كند كه دست كم بخشی از بطايح هنوز فرمانگزار او بوده است.^(۴۹)

ساختمانهایی كه هوته‌لودوش-اينشوشيناك در شوش بر آورد نه پرزرق و برق بودند نه زياد. وي در كيپو، كه شايد بخشی از ناحیهٔ پرستشگاهها بود، در راه سلامتی خود، برادران قانونی و مشروعش، پسران و دخترانش و نيز خويشاوندانش پرستشگاهی بر آورد.^(۵۰) برای سلامتی خود، مادر و اجدادش ناخونته-اوتو، و برادران قانزيش يك گوده در سنگي برای ايزد بانو مانزات ساخت. وي اين گوده را در پرستشگاه مانزات و شيموت كه بر دست شيله‌اك-اينشوشيناك بنا شده بود قرار داد و باری ديگر ايزد اخير را «خداوند عیلام» ناميد.^(۵۱) هوته‌لودوش-اينشوشيناك با آجرهای كوچك پهن كه لعاب سبز بر آنها زده بودند نمازخانهٔ مستطيل شكل كوچكي برای اينشوشيناك بر آورد و اعلام كرد كه خشم هوته‌لودوش-اينشوشيناك و شياهای باستانی بر كسي كه آن را آشفته سازد فرود خواهد آمد.^(۵۲) استلای كه مي‌توانش به او نسبت داد به درگاه خدايان انشان و ايزدان شوش و نيز اينشوشيناك، كيريريشا، ناخونته، اوپوركوپاك، تيرو^۴ و مانزات نيايش مي‌كند.^(۵۳)

1- Upurkupak

2- Shalulikki

3- Shallukea

4- Tiru

اگر چند شوتروك-ناخونته عیلام هوته لودوش-اینشوشیناك را به خاطر می آورد، اما پیداست که وی پادشاه کم اهمیتی بوده و در روزگار پادشاهی او عیلام بسرعت روبزوال نهاد.

پیدایی پادشاه بزرگی در سرزمین بابل، یعنی نبوکدنصر یکم، با فروپاشی قدرت عیلام مقارن بود. فرمانروای بابل از این فرصت حداکثر بهره برداری را کرد. وی در کتیبه خود پیروزیهای شوتروك-ناخونته، پادشاه عیلام را برمی شمارد و می گوید عزم کرده که یا این پیروزیها را تلافی کند یا جان بر سر این کار بگذارد. نبوکدنصر با بقایای مردم خویش به سرزمین عیلامیان رخنه کرد و تا سرچشمه های رود او کنویا کرخه^۱، احتمالاً در نقطه ای واقع در مشرق مندلی پیش راند و در آنجا منتظر حمله آنان ماند. هوته لودوش-ناخونته که به سپاهی که پادشاه سابق فراهم آورده بود متکی بود برای دست زدن به نبرد بی میل نبود. سربازان بابل، چنانکه نبوکدنصر خود اعتراف می کند، متحمل شکست سختی گردیدند و سواره نظام او با پریشانی و بی نظمی پشت به هزیمت داد. وی جرئت نیافت خطر کرده باری دیگر دست به جنگ گشاید، بلکه به دور آپیل سین^۲ عقب نشست، چنانکه خود می گوید: «عیلامی سر در پی من نهاد و من از پیش وی بگریختم؛ من به بسترگریه و آه کشیدن نشستم. ۱۵۱) وی سپس به مردوك که از روزگار فرمانروایی کوتیر-ناخونته در عیلام اسیر بود پناه جست. مردوك ناله های وی بشنید و به نبوکدنصر بفرمود تا او را از عیلام دشمن بیاورد. ۱۵۲)

تا اینجا فرمانروای بابل هیچ توفیقی نیافته بود؛ و اگر هوته لودوش-اینشوشیناك توانسته بود رعایای عیلامی خود را وفادار نگهدارد می توانست دعوی پیروزی کامل کند. اما ریتی-مردوك^۳، خداوند «خانه» کرزیابکو، سرزمینی که از حلوان کنونی چندان دور نبوده هوته لودوش-اینشوشیناك را فرو گذاشته جانب فرمانروای بابل را گرفت؛ ۱۵۷) و دو تن از کهنه ایزد ریا^۴، یعنی شاموا^۵ و پسرش

1- Uknu

2- Dur Apil Sin

3- Ritti-Marduk

4- Ria

5- Shamua

شاماایا^۱، در شهر دین-شاری^۲ در نزدیکی شوش از پیش پادشاه عیلام گریختند و به نبوکدنصر پیوستند. (۱۵۸۱) نبوکدنصر با این کمک غیر منتظره‌ای که دریافت کرد توانست تهاجم خود را از سر گیرد. چون شهر دردیگر سیادت عیلام را نمی‌پذیرفت، از این روی پایگاهی شد برای لشکر کشی به عیلام که سی ساعت طول کشید. گرما، گردوغبار و نبودن آب پیشروی پادشاه بابل را به تأخیر انداخت، اما هوته‌لودوش-اینشوشیناک به‌دلیلی که از آن آگاهی نداریم مقاومتی در برابر او نکرد و نبوکدنصر به رودخانه‌اولای^۳ در نزدیکی شوش رسید. در اینجا سرانجام عیلامیان گردآمدند چنانکه فرمانروای بابل می‌گوید، آنچنان نبردی کردند که از غبار آوردگاه چهره خورشید تیره‌وتار شد. ریتی-مردوک دلیرانه در برابر مخدوم سابق خویش در ایستاد، و به حکم و مشیت ایشتار و اداد «شاه عیلام بازگشت و برکوه خود ایستاد»، یعنی مرد. نبوکدنصر پیروز شد؛ وی سرزمین عیلام را تسخیر کرد؛ و دارایی آن را غارت نمود. (۱۵۹۱) وی دشت و کوه را از ویرانی انباشت و به بیابانی مبدل ساخت؛ هنگامی که سرانجام نبوکدنصر به بابل بازگشت تنها نبود، زیرا مردوک نیز همراه وی راه سفر، راه شادمانی، راه خواستنی رفتن به بابل از عیلام دشمن را پیش گرفت. (۱۶۰۱)

همچنین ایزد ربا نیز از دین-شاری گرفته شد و به سرزمین رسوبی برای شاد کردن دل شاموا و شاماایا برده شد. در شهر هوسی، که از غارت شدن آن به دست شیلهاک-اینشوشیناک زمان درازی نمی‌گذشت، خانه‌ای دایمی برای ابن ایزد ساخته شد و برای نگهداری آن موقوفه‌هایی واگذار گردید. از جمله این واگذاریها زمینهای اوپیس^۴ و دورشاروکین^۵، که زمانی خراجگزار شوتروک-ناخونته به‌شمار می‌رفتند، و نیز ناحیه هوسی از سرزمین بیت-سیناشاریدو^۶ و برکران نرتاکیرو^۷، بیت بازی^۸ برکران نهر شاهی و بیت-آکارناکندی^۹ بود که بالاخص به نام شهر

1- Shamaia

2- Din-Sharri

3- Ulai

4- Opis

5- Dur Sharrukio

6- Bit Sina Sharidu

7- Takkiru

8- Bit Bazi

9- Bit Akarnakkandi

ایزد ریا خوانده می شد.^{۱۶۸۱}

ریتی-مردوک نیز خداوند تازه اش را به خاطر اعطای آزادی به سرزمین نیاکانش ستود. وی اعلام کرد که در ایام شاه گذشته آنها آزاد، اما زیر فرمان دشمن بودند و برخلاف رسمشان پیداست که به عیلامیان اشاره می کند-مجبور به پرداخت عوارض به نمر^۱ گردیدند. نبوکدنصر بیدرنگ زمینهای بیت-کارزیابکو^۲ همراه با اسبان، گاوها، احشام و چوبهایشان را از عوارض معاف ساخت و استقلال شهروندان را اعلام نمود. نفرینی که هر فرمانروایی را که از این فرمان تخطی کند تهدید می نماید از نینورتاواداد^۳؛ شومالیا^۴، «بانوی کوههای درخشان که بر ستیخ کوهها خانه دارد»؛ نرگال و نانا؛ شاهان^۵، ایزد درخشنده، پسر پرستشگاه دریاسین و بانوی اکد، و ایزدان بیت هابیان^۶ استمداد می جوید.^{۱۶۸۱}

نبوکدنصر چنین مدعی است که لولوبیان قدرتمند را بشکست و کاسیها را غارت کرد.^{۱۶۸۱} از لشکرکشی وی به سرزمین لولوبی جز هنگامی که به عیلام تاخت چیزی نمی دانیم، و احتمالاً به سربازان لولوبی که در سپاه عیلام حضور داشتند اشاره می کند. شکست کاسیها نیز احتمالاً تنها اشاره ای است به برانداختن دودمان آنها، بی تردید در دعوی فتح عیلام به دست او مبالغه رفته است و این حقیقت که پس از هوتنلودوش-اینشوشیناک برادر کهنترش به نام شیهینا-هامرو-لاگامار^۷ بر تخت عیلام نشست و در روزگار عیلام جدید خاطره او را به یاد می آوردند سلطه نامحدودی بر این سرزمین را رد می کند.^{۱۶۸۱} با این همه مسلم است که با مرگ هوتنلودوش-اینشوشیناک دودمانی که با پاهیر-یشان^۸ آغاز گشت از شرکت فعال در امور بین المللی دست کشید.

تا مدتی صحنه کوشش برای کشورگشایی از ساکنان فراسوی مرزهای غربی به شمال عیلام انتقال یافت که در آنجا آشور-رش-ایشی^۹ دعوی نبوکدنصر

1- Namar

2- Bit Karziabku

3- Ninurta

4- Shumalia

5- Shahan

6- Bit Habban

7- Shihilna-hamru-Lagamar

8- Pahir-ishshan

9- Ashur-resh-ishi

در شکستن لولوبیان و گوتیان در نواحی کوهستانیشان را تکرار کرد. ۱۶۵۱. چند سال بعد مردوک-اندیم-آخه^۱، فرمانروای بابل تیگلت پیلسریکم، پادشاه آشور را بشکست و بگرفت و ایزدان اداد و شالا^۲ را با شهر اکالاته^۳ که زمانی به دست شیلهاک-اینشوشیناک افتاده بود متصرف گردید. ۱۶۶۱. تیگلت پیلسر با گذشتن از زاب پایین و برآمدن به کوهها و حمله به سرزمینهای موراتاش^۴ و ساراداوش^۵ عمل وی را پاسخ گفت. ۱۶۷۱. وی زمانی پس از دهمین سال پادشاهی خویش در بالای شهر زابان، مقابل آرزوهینا^۶ یا آلتون کوپروی کنونی باری دیگر با اهل بابل نبرد کرد؛ آنگاه شهر ارمن و جلگه شهر سالوم^۷ را بگرفت و از آکارسالو^۸ تا لوبدو^۹ را به باد غارت داد؛ وی با گذشتن از رودخانه رادانو^{۱۰} شهرهایی را که دریای کوههای کامولا^{۱۱} و کاشتिला^{۱۲} نهاده بودند. بخشی از قلمرو خویش ساخت. ۱۶۸۱.

به رغم این تهاجمات هیچیک از قدرتهایی که در بابل سربر آوردند نتوانستند در کوههای شرقی پیشروی کنند، اما خود عیلام به عنوان موجودیت تاریخی بکلی ناپدید گردید. دو تن از سه پادشاه سلسله دوم بطایح، یعنی سیماش-شپاک^{۱۳} و کاشو-ندین-آهی^{۱۴} نامهایی دارند که از خاستگاه کاسی آنها خبر می دهد، و مار-بیتی-آپال-اوسور^{۱۵} (حدود ۹۹۱-۹۹۶ ق م) که در پی دودمان بازی^{۱۶} به پادشاهی رسید «فرزند عیلام» خوانده می شد؛ ۱۶۸۱. اما اینها مطلقاً چیزی درباره خود این سرزمین نمی گویند. در بخش جنوبی شوش، آنجا که کوتیر-ناخونته و شیلهاک-اینشوشیناک پرستشگاهی برای اینشوشیناک ساخته بودند گورها محل بناهای قدیمتر را پوشانده اند؛ و حتی گورها نیز فقر نویدکننده ای دارند. درباره دوره ای که بیش از سیصد سال از مرگ هوتهلودوش-اینشوشیناک می گذرد منابع ما بکلی سکوت می کنند. بنابراین گزاف نیست اگر بگوییم با مرگ او برای سرزمین عیلام سده های تاریکی در رسید.

1- Marduk-nadin-ahhe

2- Shala

3- Ekallate

4- Murattash

5- Saradaush

6- Arzuhina

7- Salum

8- Akarsallu

9- Lubdu

10- Radanu

11- Kamulla

12- Kashtilla

13- Simmash-Shipak

14- Kashshu-nadin-ahi

15- Mar-biti-apal-usur

16- Bazi

بخش هشتم

هندوایرانیان در کوههای زاگرس

در سراسر دوره‌های تاریخی که اینجا به شرح آن پرداخته‌ایم، ساکنان کوههای زاگرس ظاهراً به گروه مردمی تعلق داشتند که تا پیدا شدن نامی بهتر قفقازی خوانده می‌شوند. عیلامیان، کاسیها، مردم گوتیوم و دیگر جمعیت‌های مستقل نواحی کوهستانی را به این گروه منتسب دانسته‌ایم. پیوند دورادور زبان آنها با گویشهای تامیل در هند نیز حکایت از آن داشته که در سراسر فلات ایران اعضای این گروه سکونت داشتند.

اما در آمدن کاسیها به بابل با رسیدن آنها به دیدرس تاریخی فی‌نفسه دلیل ورود نژادی دیگر از مردم، یعنی هند و ایرانیان به این سرزمین است. اگرچند کاسیها خود از این نژاد نبودند. اما چنین می‌نماید که آنان برخی تماس با هند و ایرانیان را تجربه کرده بودند و از آنجاست که چند ایزد غیر قفقازی نیز وارد ایزدان آنها شده است. ناحیه‌ای که این تماس روی داده می‌بایست ایران باشد و تصور چگونگی انجام آن نیز دشوار نیست.

سرکردگان هند و ایرانی و رزمندگان آنها که سواران چیره دستی بودند، حدود آغاز هزاره دوم پیش از میلاد از سراسر دشتهای ترکستان از جلگه های شمال قفقاز و دریای خزر به درون سرزمین ایران سرازیر شدند، همینکه به درون فلات رسیدند نیروهایشان تقسیم گردید. يك شاخه راه جنوب شرق را گرفته وارد سرزمین هند گردید و در آنجا زبان خود را به مردمی که به فرمانگزاری آن گردن نهاده بودند تحمیل کرد و آن را به زبانی تحول داد که به سانسکریت معروف است. شاخه دیگر که کوچکتر بود به سوی مغرب ایران پیش رفت، کاسیها ایزد خورشید، سوریا^۱ و ایزد طاعون، ماروت^۲ و ایزد طوفان، بوریا^۳ را از آنها آموختند و دریافتند که اسب، مرکب سرآمد جنگاوران است و نیز گاوانر و الاغ کندرو بهترین جانوران بارکش هستند.

اما جناح غربی مهاجمان هندوایرانی در کوههای زاگرس متوقف نگردیدند. رهبران ایشان به سوی غرب پیش رانده به پیچ بزرگ فرات رسیدند و پس از مهاجرتی طولانی برای بهره بردن از برکات و مواهب مبهم حکومت اشرافی در آنجا که میتانی^۴ نام داشت فرود آمدند. نامهای ایشان عمدتاً هند و ایرانی است و از اسامی آنانی که روزگاری هم میهنانشان بودند، یعنی هندوان آینده زیاد دور نیست؛ ایزدانسان نا، های هندی-ایرانی داشتند-ایندرا^۵، وارونا^۶، میترا^۷ و ناساتیا^۸؛ جنگاورانشان به واژه ای شناخته می شدند که در سانسکریت ماریا^۹ «قهرمانان» نام داشتند؛ و اسناد ایشان در آنجا که از پیشه تربیت اسب که پیشه ای نوعاً هند و ایرانی است سخن می گویند از اعداد نخستین هندی-ایرانی که تقریباً همان اعداد سانسکریت است پرده برمی گیرد.

این پیدایی پادشاهان هند و ایرانی بدون قرینه های معاصر در نواحی غربی مشرق زمین نبوده است. تنها می توانیم خاستگاه هیکسوسها را که در سده هجدهم پیش از میلاد مصر را مقهور ساختند حدس بزنیم، اما امروزه کمتر کسی تردید

1_ Surya

2_ Marut

3_ Burya

4_ Mitanni

5_ Indra

6_ Varuna

7_ Mitra

8_ Nasatya

9_ Marya

دارد که در میان آنها آریاییهایی بودند که به یکی از گویشهای گروه کنتوم^۱ هند و اروپایی تکلم می کردند. همزمان با آن، قشری از همان شاخه آریایی گروه اصلی قفقازی آناتولی را از سر راهش برداشت؛ دست آورد نهایی این قشر تمرکز دادن قدرت در شهری بود که بغازکوی نام دارد، و در آن ایام تختگاه امپراتوری بزرگ حیتها بود. خاستگاه این مردم را احتمالاً باید در غرب جست نه در شرق. هیکسوسها چیرگی بر مصر را حدود ۱۵۸۰ ق م از دست دادند، اما شاهان هند و اروپایی حتی تا سده سیزدهم پیش از میلاد که «مردم دریا» مملکت آزان را ویران ساختند و امنیت مصر را تهدید کردند در قدرت ماندند. پادشاهان هندو ایرانی میتانی یک سده زودتر از عموزادگان دورشان در آناتولی و یک امپراتوری احیا شده آشور طعمه مهاجمان شدند. اشراف سالاریهای کوچک آنها البته زودتر از همپایگانشان در میان کاسیها تسلیم بنیاد و زمینه قفقازی گردیدند؛ زبان نوشتاری آزان قفقازی بود و چون مغلوب گردیدند دیگر کمتر نشانه‌ای از فرهنگ هند و ایرانی پشت سر باقی گذاشتند، اما رخنه شان تا پیچ فرات از اهمیت تاریخی زیادی برخوردار است. چنین می نماید که آزان طلایه توده عظیمی از همان گروهی بودند که وارد ایران شده بودند؛ در ۱۵۰۰ ق م که ایشان به مرز شمال غربی بین النهرین رسیدند خویشاوندانشان در شاخه شرقی به هند سرازیر شدند. بدرستی می توان احتمال داد که بلندیهای ایران که مانع پیشروی اینان می شدند در طی سده های آینده به اشغال اقوامی درآمدند که پانصد سال بعد به نام مادها و پارسبان ایرانی قدم به صحنه تاریخ گذاشتند. اقوام قفقازی استقلالشان را تنها در کوههای زاگرس نگه داشتند، و به همین دلیل است که در گزارشهای تاریخی شاهان آشور که تا سده نهم پیش از میلاد در این کوهها رخنه می کردند نامهای هند و ایرانی به چشم نمی خورد.

پیش از این با نام پاره‌ای از این نواحی مستقل آشنا شده ایم، اما نامهای دیگر بکلی تازه اند. در مرز شمالی عیلام که تا سده نهم پیش از میلاد آرام و خاموش بود سرزمین الیپی^۲ قرار داشت. این سرزمین دره های کوهستانی شمال شرق در

1- Centum

2- Ellipi

را دربر می‌گرفت و شاید تا نه‌اوندکنونی امتداد می‌یافت و در شمال تا جاده بغداد-کرمانشاه-همدان می‌رسید. اندکی شمالتر از این بقایای گوتیان و کاسیها زندگی می‌کردند؛ و مثل دوره‌های پیشین مردمی که لولوبی نامیده می‌شدند هنوز جلگه حاصلخیز شهر زور را در اشغال داشتند و از راههای شمالی که به جاده تجاری می‌رسیدند که خود به‌درون فلات ایران می‌رفت نگرهبانی می‌کردند. گهگاه از سرزمینی به نام نمری^۱ یاد می‌شود که از دیرباز با بیت همبان^۲ و از طریق آن با محل بیرون آمدن دیاله از کوهها ارتباط داشت. اما در آشور نمری صرفاً کلمه مبهمی برای سرزمینهای جنوب شرقی است، در صورتی که نام عمومی برای مناطق باستانی لولوبی هنگامی که به‌استانی آشوری مبدل گردید زاموا^۳ یا مازاموا^۴ بوده است. شمال این ناحیه نیز، که هنوز در جنوب و جنوب شرق دریاچه ارومیه قرار داشت سرزمین مانای^۵ بوده است، اما در مغرب دریاچه سرزمین پارسوا^۶ یا پارسواش^۷ نهاده بود که نخستین توقفگاه پارسیان بر سر راهشان به پارسوماش^۸ و سپس پارسه^۹ بود.

این مناطق-البپی، زاموا (از جمله نمری و سرزمین لولوبیان)، مانای و پارسواش دورترین موانع گسترش قدرت آشوریان در کوههای زاگرس در سراسر سالهای آینده بودند. این مناطق صحنه نخستین تماس میان آشوریان و ایرانیان نیز بوده‌اند.

اداد-نیراری دوم، فرمانروای آشور (۸۹۰-۹۱۱ ق م) مدعی است که از فراسوی زاب پایین نزدیک مرزهای لولوبیوم و زاموا حرکت کرده تا تنگهای نمری پیش رفت،^{۱۰} اما کوشش واقعی برای پیشروی در کوههای زاگرس تا تجدید قدرت آشور در ایام فرمانروایی آشوربانی پال (۸۶۰-۸۸۵ ق م) به تأخیر افتاد. در ایام پادشاهی او سربازان آشور به رشته کوه آوروومان^{۱۰} در مشرق شهر زور رسیدند.

1- Namri

2- Bit Hamban

3- Zamua

4- Mazamua

5- Mannai

6- Parsua

7- porsuash

8- Parsumash

9- Parsa

10- Awroman

پس از سه جنگ بخشی از این ناحیه تسلیم گردید و يك کرسی ولایتی به نام دور آشور^۱ در محل شهری قدیمی به نام آتلیلا^۲ بر آوردند تا مرکز غله این ناحیه حاصلخیز باشد. یکی از معارضان که با وی درگیر شدند نام سامی نور-آداد^۳ داشت؛ اما دیگران-موساسینا^۴، کیریتارا^۵، آمه‌کا^۶، آراشتوا^۷ سابینی^۸ و آتا^۹-همگی نامهایی داشته‌اند که با اطمینان می‌توان آنها را به گروه قفقازی زبانها نسبت داد. بنابراین باید نتیجه بگیریم که، اگر هند و ایرانیان اختلاط و آمیزشی با بومیان این بخش از زاگرس داشته‌اند تا ۹۰۰ ق م دیگر هیچ نشانه‌ای از آن به‌جا نماند. فشار هندو ایرانیان یا چنانکه اکنون می‌توانیم آنها را براستی بنامیم، ایرانیان فلات، بزودی در کوه‌ها نیز محسوس گشت. آنان همچنانکه به‌سوی غرب در کوه‌های زاگرس پیشروی می‌کردند اختیار شهرهای محصور را از دست سرکردگان بومی بیرون می‌کردند و ثابت نمودند که برای سربازان آشوردشمنان سهمگینی هستند که دست کمی از اسلاف خود ندارند. این نخستین اخطار در پادشاهی شلمنصر سوم بود. در ۸۵۶ ق م این پادشاه در زاموا دو سرکرده بومی به نامهای نیکدیمه^{۱۰} و نیکدیارا^{۱۱} یافت. در ۸۴۴ ق م یکی از فرمانروایان ایانزو^{۱۲} که نامش واژه کهن کاسی برای «شاه» بود به عنوان دست‌نشانده آشور در نمری پذیرفته شد. ۱۴۱ شورش او در ۸۳۵ ق م نشان لشکرکشی دیگر آشور به‌مشرق بود. سربازان آشور به نمری و پارسوا درآمدند؛ با سرزمین مادیای مادها در نزدیکی سقز، حدود صدوسی مایلی شرق آربلادرگیری پیش‌آمد و در جنوب دریای زریبور^{۱۳}، در جایی به نام هرهر^{۱۴} که از این پس به‌دزی آشوری مبدل گردید، پیکره پادشاه برای پرستش نصب گردید. ۱۵۱ باری دیگر در ۸۲۹ ق م فرمانده کل سپاه آشور به‌سوی اوالکی^{۱۵} از سرزمین ماناییان^{۱۶} پیش رفت؛ وی میان این سرزمین و پارسوا در

2- Dur Ashur

4- Musasina

7- Arashtue

10- Nikdime

13- Zeribor

16- Mannan

2- Atlila

5- Kirtiara

8- Sabini

11- Nikdiara

14- Harhar

3- Nur-Adad

6- Ameka

9- Ata

12- Ianzu

15- Ualki

غرب دریای ارومیه با ارته‌سری^۱ مواجه گشت که نامش که با يك عنصر ایرانی ترکیب یافته نشان می‌دهد که چگونه نژاد تازه به این ناحیه سرازیر می‌شدند.^{۱۶۱} در سال بعد باری دیگر سربازان آشور به پارسوا و نمری در آمدند.^{۱۷۱} می‌توانیم مطمئن باشیم که زاموا در سراسر این ایام زیر سلطه آشور بود، زیرا در ۸۳۰ ق.م سمت عالی گذاشتن نام خود بر يك سرزمین در دست هوایا^۲. حاکم مازاموا بود^۳. هنگامی که شورش دیون آشور به پادشاهی شلمنصر پسیان داد.^{۱۸۱} نواحی شرقی باری دیگر استقلال خود را باز یافتند، اما پارسوا در مغرب دریای ارومیه که به تصرف نیروی تازه‌ای در بلندیهای ارمنستان، به نام هالدیا^۴ در آمده که پادشاه آن استلی در تنگ کاشین^۵ در جنوب غرب دریای باقی گذاشته است.^{۱۹۱} این وضع از دید آشور قابل تحمل نبود. نیروهای پادشاه جدید، شمشی-اداد پنجم (۸۱۲-۸۲۵ ق.م) به سوی مانای^۶ و پارسوا و نیز مسو^۷ و گیزبلوندو^۸، سرزمینهایی که احتمالاً در دره رودخانه جغتو از ریزابه‌های دریای ارومیه نهاده بودند پیشروی کردند. این نیروها در این ناحیه با يك ایرانی به نام پیری-شاته^۹ مواجه شدند؛ اگر چنانکه سالنامه‌ها می‌گویند راست باشد که این شخص پادشاه ناحیه بوده، در این صورت شاهد انتقال قدرت از فرمانروایان قفقازی به ایرانی هستیم. این نتیجه‌گیری را نامهای ایرتساتی^{۱۰}، ساتیرای^{۱۱}، ارته‌سیرار^{۱۲} و احتمالاً مامانیش که به شاهان سرزمین نایری^{۱۳} در مرز ارمنستان تعلق داشتند تقویت می‌کند. اما هنگامی که نیروهای آشور از پارسوا به درون سرزمین مادای^{۱۴} یا مادها، احتمالاً در ناحیه تخت بلقیس پوشیده از برف پیش رفتند با سرکرده‌ای به نام هاناسیروکا^{۱۵} مواجه شدند که نامش بالاخص قفقازی می‌نماید. بنابراین سلطه ایرانیان بر شمال زاگرس تا ۸۲۲ ق.م به دست نیامد و حرکت ایرانیان از فلات هنوز نمی‌توانست انجام بگیرد.^{۱۹۲۰}

1- Artasari

2- Hubaia

3- Mazamua

4- Haldia

5- Keleshin

6- Mannai

7- Mesu

8- Gizilbundu

9- Piri-Shate

10- Irtisati

11- Satirai

12- Artasiraru

13- Nairi

14- Madai

15- Hanasiruka

شمشی-اداد در سال چهارم پادشاهی با عبور از ابیه^۱، بخش جنوبی رشته کوهی به نام جبل هم‌رین^۲ و تصرف شهرهای می‌طورنات^۳ و دعبینا^۴ در مناطقی که از دیرباز بر شیلهاک-اینشوشیناک شناخته بودند با بابل دست به جنگ گشود. در سال پنجم آشور بها از پایین رود زاب، کوه ابیه و طورنت یا دیاله گذشتند و کوه هشمره را پشت سر نهاده بر در (بدره کنونی) فرود آمدند و خزاین را غارت کردند. گویند اهل در شهر خود را ترک گفته به عیلام رفتند، از پارساماش^۵ که بزودی با نام پارسوماش^۶ و برای دودمان ایرانی هخامنشی به صورت نامی آشنا درآمد تا بیت بوناکی^۷ در سرچشمه‌های کرخه دستخوش غارت، ویرانی و حریق گردید. در اواخر پادشاهی شمش-اداد، نمری نیروهایش را به سپاهیان دشمنانش ملحق ساخت، و سی و پنج سال آینده شاهد زوال موقت آشور بود. با این همه، هشت لشکر کشی به قصد سرکوبی مادای یا مادها، دو سفر جنگی به قصد مانای و چهار لشکر کشی به قصد نمری انجام گرفت. این لشکر کشیها نتیجه چندانی به بار نیاورد، زیرا ستاره بخت هالیدی^۸ باری دیگر درخشش یافته بود. شاه منوئاش^۹ پارسوا را به تصرف درآورد. سپس کتیبه‌ای بر تاش تپه جنوب ارومیه در سرزمین ماناییان باقی گذاشت. ۱۱۳۱ بنا بر این هنگامی که اداد-نیراری سوم، فرمانروای آشور دعوی فتح الیپی هرهر، آرازیاش^{۱۱}، مزو، مادای، گیزیلوندو^{۱۲}، مونا یا مانای، پارسوا و سرزمینهای دیگر را می‌کند به تکرار چشم بسته گفته‌های گذشته می‌پردازد. ۱۱۴۱ جانشینانش حتی مهمتر از وی بوده‌اند.

باجلوس تیگلت پیلسر سوم (۷۲۸-۷۴۶ ق م) وارد آخرین دوره تاریخ آشور می‌شویم. چون به بررسی گزارشهای او بپردازیم خواهیم دید که دشمنانش در مشرق نامهایی دارند که آمیزه‌ای پیچیده و ناگشودنی از نژادهای کاسی، یا قفقازی، آرامی و ایرانی را نشان می‌دهند؛ برتری فزاینده گروه اخیر از اهمیت زیادی

1- Ebi

2- Jebel Hamrin

3- Me Turant

4- Di bina

5- Hashmar

6- Parsmaash

7- Parsumash

8- Bit Bunakki

9- Heldia

10- Menuash

11- Araziash

12- Gizilbundu

برخوردار است، زیرا از استقرار امپراتوری ایران در آینده خبر می‌دهد. يك خط از پیشروی آشور ۱۵۱ در سال دوم پادشاهی تیگلات پیلسر سوم موجب بازگرداندن ناحیه حاصلخیز شهر زور به پایه ولایت گردید که حاکم آن در سالهای آینده توانست در برابر تبعیدگروههای کوچک ساکنان زاگرس به سرزمین دوردست سوریه درایستد. در این ناحیه نیروهای تونی^۱، فرمانروای سومورزو^۲، میکی^۳، پادشاه هلیپی^۴، و سرزمین بیت هامبان^۵ درگیر بودند.

خط دوم تهاجم در کوههایی که اندکی دورتر قرار داشتند نبال گردید، اماتعین دقیق محل «سرزمینها» و شهرهای یادشده دشوار است. بیشتر اسامی آنها خاستگاه قفقازی دارند. چنانکه تقریباً همه جا بنامهای این ناحیه تا آخرین دوره نیز دارای خاستگاه قفقازی اند. نامهای افرادی که با آنها برخورد روی داد بیشتر سر رشته ای به دست می‌دهند. برخی از این نامها کاکي^۶، شاه بیت زاتی، توناکو^۷، در بیت آبدادانی^۸، میتاکی^۹، باتانو^{۱۰} در بیت کپسی^{۱۱}، بیسی هادیر^{۱۲}، فرمانروای شهر کیشیسا^{۱۳} (بعدها با نام کیشه سیم^{۱۴} شهرت یافت) و راماته یا^{۱۵}، فرمانروای آرازباش بود که فرآورده هایی تهیه می کرد که خاص نواحی کوهستانی و دره های حاصلخیز بودند، نظیر اسب، گاو، گوسفند و سنگ لاجورد. بررسی دقیق خط سیر این لشکر کشی احتمالاً نشان می دهد که نیروهای آشور از زمینی دشوار گذشته تا ناحیه اطراف بانه و بستان حدود یکصد و بیست و پنج مایلی شرق آربلا پیش رفتند. مانو-کیما-سابه^{۱۶} فرمانروای سامی نژاد بیت آبدادانی که چندین سال وابسته آشور بود ملزم گردید که سیصد تالان (اگر درستی این گزارش را باور کنیم تقریباً ده تن) سنگ لاجورد و پانصد تالان مس تهیه نماید.

1- Tuni

2- Sumurzu

3- Miki

4- Halpi

5- Bit Hamban

6- Kaki

7- Tunaku

8- Abdadani

9- Mitaki

10- Battanu

11- Bit Kapsi

12- Bisi-hadir

13- Kishisa

14- Kishesim

15- Ramateia

16- Mannu-kima-sabe

در سال ۷۳۷ ق م لشکری بس بزرگتر به‌راه می‌افتد. اوپاش^۱، فرمانروای بیت‌کپسی که قلمرواش مورد تجاوز قرار گرفت به کوه آبیروس^۲ که احتمالاً ستیخ پنجه‌علی‌داغ در شمال غرب همدان کنونی بود گریخت. سرکرده‌های دیگر، یعنی بور-دادا^۳، اوشور^۴ و نانوس^۵ نیز سلامت را در گریز یافتند. ایباوتارشی^۶ که نام ایرانی او پرده از خاستگاهش برمی‌گیرد به نزدیکی کوه روا^۷، که چنانکه گویند به درون کویر نمک کشیده می‌شد و بنا بر این شاید خود پنجه‌علی‌داغ باشد پناه جست. تیگلت پیلسر که از این پیروزیها جرئت یافته بود توانست اعلام کند که این سفر جنگی در واقع به قصد سرزمین مادا^۸ انجام گرفته بود، زیرا در همین ناحیه بود که مادهای ایرانی برای پدید آوردن يك پادشاهی بهم در آمیختند.

برای نشان دادن تصویر این پیشروی کتیبه‌هایی نیز نوشته شد، اما درستی این کتیبه‌ها کمتر از سالنامه‌ها است. در این کتیبه‌ها نام سرزمین پارسوا، شهر زاکروتی^۹ مادهای نیرومند و سرزمین نیشای^{۱۰} را می‌یابیم؛ و در اینجا دعوی گرفتن خراج از سرزمینهای مادها و الیبی^{۱۱} و از سرکرده‌های سراسر کوههای آنها تا کوه بیکنی^{۱۲} را می‌خوانیم. اشاره به پارسوا سخت نابجا و بی‌مورد است مگر اینکه بتوانیم در پشت این نام گروههای مردمی را ببینیم که از کرانه‌های دریاچه ارومیه در جهت جنوب شرق به همدان کوچیدند. هنوز معلوم نگشته که شهر زاکروتی در کجا نهاده بود، اما برخی آن را با قبیله ساگارتیوی^{۱۳} پارسیان که هردوت از آن نام برده برابر دانسته‌اند. [۱۶] اما نیشای به واسطه پرورش اسبان معروف نسایی نامی بسیار آشناست جز اینکه ذکر آن در اینجا تنها به تصادف بوده است. الیبی را از دیرباز می‌شناسیم. اما کوه بیکنی را از سالهای پیش با دماوند یکی دانسته‌اند؛ [۱۷] و مقایسه «بیکنی، کوه سنگ لاجورد» با سنگ آبی رنگ

1- Upash

2- Abirus

3- Bur-dada

4- Ushuru

5- Tanus

6- Iautarshi

7- Rua

8- Mada

9- Zakruti

10- Nishai

11- Ellipi

12- Bikni

13- Sagartioi

مشهوری که در سراسر دوران باستان سنگی بسیار مطلوب و خواستنی بوده است کافی است تا ثابت کند که این کسوه همان برج آبی رنگ نزدیک تهران است که همواره بر سنیخ آن برف نشسته است.^{۱۸۸} نیازی به گفتن نیست که در دعوی تیگلت پیلسر مبالغه رفته است. اما البته احتمال آن نیز وجود دارد. ای بسا که تمامی حقیقت گفته نشده، زیرا «خراج» به احتمال فراوان خریدهای بازرگانی و هدایای داوطلبانه، نظیر پرداختهای ضروری را نیز در برمی گرفته است.^{۱۹۱}

هنگامی که سارگن (۵۰۷-۷۲۲ ق م) وارث تاج و تخت آشور گردید با مسئله عاجل نگهداری و گسترش سازمان ولایتی در زاگرس و مبارزه با نفوذ امپراتوری هالیدیاد شمال و مشرق روبرو شد. خطر پیش از همه در پادشاهی مانای جنوب دریای ارومیه تهدید آغاز کرد که در آنجا سرکرده ای ایرانی به نام میتاتی^۱ از سرزمین زیکرتو^۲ بومیان را برانگیخت تا بر خداوندشان ایرانزو^۳ بیرون آیند. ایرانزو به سارگن پناه جست که در ۷۱۹ ق م شورشیان را بیرون راند؛^{۲۰۱} اما سه سال بعد آزا^۴، پادشاه تازه بر دست میتاتی و ایرانی دیگری به نام باگداتی^۵ کشته شد. سارگن با نشان دادن برادر آزا به نام اولوسونو^۶ ۱۲۱۱ بر تخت شاهی فرمانروایی را به دودمان او بازگرداند، اما معلوم شد که فشار هالیدیا بسیار زیاد و او بسیار ناتوان است. یک لشکرکشی دیگر از آشور سرعت او را به موقع سابقش بازگرداند، ولایت پارسواش را با افزودن شش ناحیه به آن گسترش بخشید و هر هر را که موقتاً با نام کارشارو کین معروف بود یک بار دیگر کرسی ولایتی ساخت که نیز شش ناحیه تازه را در برمی گرفت. اگر، چنانکه محتمل نیز می نماید. محل این شهر را در جنوب شرقی حدود شهرزور قرار دهیم، نباید از ذکر پادشاهی الیپی و فرمانروای آن تالتا^۷ به این مناسبت و احترام گذاشتن بیست و هشت محتمل روستاهای مادی به سردار آشور در شگفت آییم.

در ۷۱۵ ق م نیروهای هالیدیایی باری دیگر به سرزمین مانایان درآمدند.

1- Mitatti

2- Zikirtu

3- Iranzu

4- Aza

5- Bagdatti

6- Uilusunu

7- Talta

آنان به کمک حاکمی بومی به نام دایاوکو^۱ که پسرش در نواحی هالدیا در این سرزمین بسر می‌برد توطئه کرده اولوسونو را برانداختند و بیست و یک دژ را در کشور متصرف گردیدند. این بار نیز سارگن بسرعت دست به کار شد. دایاوکو که نامش در یونانی به دیوکس^۲ تحریف یافت با خانواده‌اش گرفتار گردید و به حماة^۳ سوریه تبعید شد. و آرامش به سرزمین آشفته و بی‌سامان بازگشت. شورش دیگری در پایین ناحیه شهرزور فرو نشانده شد، دو ناحیه تازه به ولایت افزوده گردید و کارشارو کین چندان نیرو گرفت که توانست از درگیری دوباره چنین رویدادی جلوگیری کند. گزارش ساده و بی‌شاخ و برگ این رویداد در سالنامه‌های آشور ناگهان با نامه‌ای که به گزارش رویدادهای واقعی تقویت کننده این شهر و توصیف تهاجمی به سرزمین مادها می‌پردازد احیا می‌گردد؛ بنابراین نامه یاد شده را باید منبع واقعی خود سالنامه‌ها دانست^۴ که اعلام می‌کنند بیست و دو صاحب منصب شهرها باری دیگر هدایای خود را در این پایتخت تحویل دادند. جزئیات دیگر کارزارها را نیز می‌توان در نقوش برجسته‌ای که روزگاری کاخ سارگن را می‌آراستند پیدا کرد. در این نقوش برجسته تسخیر شهر کیشه سیم در ولایت پارسواش، دژی سه دیواره آراسته به برجهای جانبی با شکوه سیکرس^۴ در ولایت کارشارو کین که نیز حصار بلند ساده‌ای بوده که به برجهای کوچک جانبی آراسته بود، کیندائو که دروازه اصلی آن سنگفرشی است که به یک باتلاق منتهی می‌شود، و شهرهای دیگر که در پیرامونشان خندق کنده‌اند یا محفوظ به دیوارهای بلند و جنگلگاهها هستند به چشم می‌خورد.

این نقوش برجسته ساکنان کوه‌های زاگرس در این دوره از بومی و ایرانی را نیز برای ما نمایش می‌دهند. موی سر که غالباً پیچ خورده کوتاه شده است و سربندی سرخ رنگ آن را برجای نگه می‌دارد. اما غالباً کلاهی کوتاه سر را می‌پوشاند و سربندی پهن بر پیشانی بسته می‌شود؛ ریش کوتاه تصاویر نقوش نیز پیچ خورده است. بر روی خفتانی آستین کوتاه که تا سر زانو می‌رسد نیم تنه

1- Daiuukku

2- Deioes

3- Hamath

4- Sikris

عجیبی از پوست گوسفند پوشیده‌اند که در ایام صلح از شانه‌ها آویخته و جلوی آن باز است؛ اما در کارزار حافظ تن است و جایگزین خاموت چرمی و نیم شلواری رزمی آشوری می‌شود. پاره‌ای از این سرکرده‌های ناحیه زاگرس مانند حریفانشان پابرنه می‌روند؛ اما بخش نمایانی از جسامه موزه‌های بنددار بلندی است که شمار اندکی از آنها مانند موزه‌هایی که غالباً در میان حتیها دیده می‌شود نوک برگشته دارند، ولی درنواحی کوهستانی همه از این گونه موزه در پامی کنند. اما در مورد جنگ افزارها باید گفت که آنها نه کمان برمی‌دارند نه شمشیر؛ سلاح تهاجمی عادی آنها نیزه‌ای بلند و سلاح دفاعیشان سپری به شکل مستطیل است که از جگن ساخته می‌شود.

گزارش دقیقی از سفر جنگی سارگن در ۷۱۴ ق م آگاهی بیشتری درباره این افراد به دست می‌دهند. سارگن و سربازانش با عبور از کوه کولر^۱ در دره زاب پایین در شمال شهر زور بزودی به سرزمین ماناییان رسیدند و در آنجا با استقبال اولوسونو روبرو شدند. در پارسواش حکام نمری، سرزمین مادها و چندین سرزمین دیگر برای تقدیم کردن هدایای خود- «اسبان خرامان، استرهای تندرو، اشتران [باکتریایی]» پیش سارگن شتافتند. برای يك خواننده متفنی و اتفاقی اسامی این سرکرده‌ها الهامبخش و محرك نیستند، اما يك کارشناس خبره عناصری را که حکایت از خاستگاه ایرانی دارند بدقت بررسی می‌کند. ثالثاً، فرمانروای الیبی که عضوی از گروه نژادی کهن بود نیز به خدمت سارگن آمد، اما از سرزمینهای دوردست جنوب و مشرق شهر زور سه سرکرده ایرانی به نامهای اوکساتار^۲، کوکاسارس^۳ یکم دوریسی^۴ و ساتاره‌شوه^۵ نیز با او همراه بودند. اینان نیز تنها نبودند. سرکرده‌های دیگری از ناحیه زاگرس و فلات ایران در تقدیم کردن پیشکشهای خود به قدرت بزرگ مشرق زمین، یعنی آشور به آنها پیوستند. اسامی آنها در دو فهرست برای ما محفوظ مانده است که یکی از آنها گهگاه خلاصه یکی دیگر است، اما اسامی ترازه‌ای نیز به آن اضافه شده است. (۲۷) شمار زیاد

1- Kullar

2- Uksatar

3- Cyaxares

4- Durisi

5- Satareshu

فرمانروایان قفقازی در این دوره متأخر نظیر پایااو کو^۱ و ماشدایااو کو^۲ که اسامی آنها مانند نام دایااو کویادیو کس دارای عناصری است که در متون به دست آمده از نوزی^۳ فراوان یافت می‌شوند ما را به حیرت می‌اندازد. با این همه شمار نام‌هایی که ما می‌توانیم آنها را با کمترین تردید ایرانی بخوانیم کم نیست. آثوره پارانو^۴ دارای بخش آثوره^۵ است که در دوره هخامنشی در نام ایزد بزرگ همه باشندگان، یعنی «سروردانا»^۶ ائورامزدا^۷ یافت می‌شود. بخ‌سررنه^۸ مانند نسام سرزمین بیت‌بغیه^۹ که احتمالاً به زبان سامی ترجمه گردیده به صورت بیت‌ایلی^{۱۰} («خانه خدا») درآمد دارای بخش بغه است^{۱۱} که از واژه‌های ایرانی دوره کاسی با آن آشنایی داریم. اس‌تارپانو^{۱۲} مانند ساتاره‌شو^{۱۳} شامل ترانویسی آشوری واژه خشیره^{۱۴} است که از فارسی کهن به «پادشاهی» شناخته بود. شبه‌بره^{۱۵} از واژه‌ای که بمعنی «اسب» بود و فعل «بردن» ترکیب می‌یافت و ظاهراً بمعنی «سوار» بود. جای سخن نیست که ناتوانی دبیر آشوری در بازنویسی صدهای زیاد ایرانی بر الواح گلی آن گونه که آنها را از نام‌های دیگر مانند اوشرای^{۱۶}، هاردو کو^{۱۷} و آربا کو^{۱۸} می‌شنید، (۲۸) هنوز عناصر ایرانی دیگری را که در نام‌های خاص وجود دارد از ما پنهان می‌سازد. اما هیچیک از کسانی که در آن سفر جنگی شرکت داشتند نتوانسته بود در سیما، جامه و زبان تمایزی میان قفقازی و ایرانی تشخیص دهند؛ حتی می‌توانیم حدس بزنیم که از این پس هنگامی که در سالنامه‌های آشوری از مادی، یعنی ساکنان ماد یاد می‌شود، هدف دبیران اقوام گروه ایرانی است.

نهمین سال پادشاهی سارگن شاهد گشتی کوتاه در خاک الیپی و ماد در مشرق بوده است. (۲۹) يك ولايت ماد در مرز الیپی به نام بیت‌ایلی با بخش‌های دیگر در

1- Paiaukku

2- Mashdaiaukku

3- Nuzi

4- Aurarparnu

5- Aura

6- Wise lord

7- Auramazda

8- Bagbararna

9- Bit Bagaia

10- Pait Ili

11- бага

12- Starpanu

13- Satareshu

14- Khshathra

15- Ashpabarra

16- Ushrai

17- Hardukku

18- Arbaku

کوهستان تا سرزمین ماندا^۱ مقهور و مطیع گردیدند. ادعا می‌شود که از چهل و پنج محتشم شهری و از تالتا، فرمانروای الیبی خراج گرفته شد. نیروهای آشور احتمالاً تا فراسوی همدان کنونی پیش رفتند، زیرا کتیبه‌های استوانه‌ای می‌گویند که آنان از هشمر^۲ تا سیماش در مرز دوردستهای مشرق ماد را گشودند. (۱۳۰) و سیماش مانند الیبی در کنار مرز عیلام قرار داشته است.

1- Manda

2- Hashmar

بخش نهم

پادشاهی عیلام جدید

اگرچند در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد عیلام به عنوان يك قدرت بزرگ از میان رفت، اما باور کردنی نیست که حکومت در این سرزمین و نیز سراسر جنوب غرب ایران بکلی فروپاشیده باشد. شایدروزی بتوانیم نامه‌های سرکرده‌های محلی را که صورت ظاهر قدرت را در مناطق خود نگهداشتند و نزد رعایای خود بزرگ می نمودند پیدا کنیم. و نیز شاید آینده از نام فرمانروایانی که قلمرو آنان پیرامون شیراز کنون متمرکز بود و خاک زیر فرمانروایی خود را در جنوب شرق گسترش دادند، و بدین ترتیب برای منابع ما ناشناخته مانده‌اند پرده بردارد. حتی ممکن است آگاهی یابیم که سربر آوردن دوبارهٔ عیلام به عنوان قدرتی سیاسی در نتیجهٔ فشار مهاجران تازه‌ای بوده که احتمالاً خویشاوند همان ایرانیانی بوده‌اند که شدیداً به شمال زاگرس فشار وارد می آورند یا شاید آرامیانی بوده‌اند که از جنوب سرزمین بابل وارد فلات ایران شده بودند. در حال حاضر ما به سرگشتگی نویدکننده‌ای دچاریم؛ از حدود ۱۱۵۰ ق م تا ۸۲۱ ق م در منابع مربوطه به نام

این سرزمین اشاره‌ای نرفته است. از اوضاع داخلی آن حتی در تاریخ متأخر که شمشی-اداد پنجم می‌گوید که این سرزمین در جنگ با او که در دابان^۱ در گرفت در صف دشمنان او قرار داشت چیزی نمی‌دانیم.^(۱۱)

فرار از این ابهام و تاریکی تنها در ۷۴۲ ق م میسر می‌شود. در این زمان، يك سالشمار بابلی به ما خبر می‌دهد که هوبان^۲-نوگاش، پسر هوبان^۳-تاهراه شاه عیلام گردید.^(۱۲) نباید این گفته را کلمه بکلمه بپذیریم. اکنون چنین می‌نماید که در سراسر بخش نخست دوره بعد پادشاهی عیلام واحدی مگر پادشاهی انزان و شوش وجود نداشت. فرمانروایان این امپراتوری مانند شاهان سده‌های بیستم و نوزدهم پیش از میلاد تنها گام بگام توانستند به بالای هرم قدرت برسند. يك شخص که فرمانروایی را شاید به عنوان پادشاه شوش آغاز می‌کرد می‌توانست از طریق اعتبار خانوادگی یا به کمک دسیسه سیاسی سرانجام به بالاترین مقام دست یابد. در بابل پادشاه نسبتاً فرمانگزار شهر شوش به نام پادشاه عیلام شهرت داشت. از این روی این لقب عنوان کاملاً بی‌سیمایی بود که سالها تاریخنگاران ناحیه دشت را گیج و متحیر ساخته است.

هوبان-نوگاش نخستین پادشاه شوش بود که ما گزارشی درباره او در دست داریم؛ منابع بابلی ما هنگامی که رویدادهای عیلام در این ایام می‌پردازند تنها از او سخن می‌گویند. خواهر او همسر هوبان-ایمنه^۴ بود که باید او را نخستین پادشاه امپراتوری جدید انزان و شوش بدانیم. در گزارشهای معاصر تیگلت پیلسر سوم که گذشته از غلبه بر طوایف کوهستانی شمال و شرق آشور در گیر به اطاعت و داشتن قبایل آرامی امتداد کران شرقی دجله نیز بود، از هیچیک از این دو پادشاهان نامی نمی‌رود.^(۱۳) هنگامی که سارگن فرمانروای آشور بر بلندپروازیش بیفزود، هوبان-نوگاش، پادشاه شوش نیز بخت خویش را برای دست زدن به کشور گشایی بیازمود.^(۱۴) وی کوشید تا مروداخ-بالادان^۵، دشمن سارگن در بابل را یاری دهد، نیروهای عیلام جنگ و گریزی نزدیک شهر در کردند. اما وی نتوانست بر شهر

1- Daban

2- Huban-nugash

3- Huban-Tahrah

4- Huban-immena

5- Merodach-Baladan

دست یابد (۷۲۰ ق م). مرگ او که سه سال بعد روی داد موجب تعطیل موقت تاخت و تازهای سربازان عیلام در ناحیه جلگه‌ای گردید.

جانشین هوبان-نوگاش در شوش برادرزاده‌اش شوتروک-ناخونته دوم (۶۹۹-۷۱۷ ق م) بود؛^{۱۵} امتیاز واقعی این شخص برای رسیدن به قدرت آینده از آنجا ناشی می‌گشت که وی پسر هوبان-ایمنه، پادشاه بزرگ انزان و شوش بود. نمی‌دانیم که وی چه مدتی در پادشاهی باقی ماند؛ کتیبه خود او به ما آگاهی می‌دهد که هنگامی که به کمک ایزدش اینشوشیناک به پادشاهی مملکت انزان و شوش رسید نمازخانه‌ای برای این ایزد برآورد.^{۱۶} این بنا را باستانشناسی معاصر در ساختمانی به وسعت پیش از سیزده متر مربع در بخش جنوب غربی آکروپولیس شوش پیدا کرد.^{۱۷}

چندین کتیبه دیگر را نیز که در قلمرو عیلام پیدا شده باید به ایام پادشاهی شوتروک-ناخونته دوم نسبت دهیم. یکی از این کتیبه‌ها که بر استلی که در شوش به دست آمده نوشته شده و از مدتها پیش به کاهن تقدیس کننده شوترورو^۱ نسبت داده می‌شد از برپا کردن بیش از سی تندیس در بسیاری از شهرهای کشور سخن می‌گوید.^{۱۸} کتیبه‌های دیگر بر حجاریهای روی سنگ در دوردستهای شرق شوش نزدیک دشتی که اکنون به المیر معروف است و در جنوب رود کارون قرار دارد یافت می‌شوند. مدتهای دراز پیش از شوتروک-ناخونته این دشت ماندگاه عیلامی مهمی داشت؛ اسناد بازگانی نخستین و نیز تلهای گوناگون و تپه‌های ویران حکایت از آن دارند که این ناحیه روزگاری از رونق بازگانی برخوردار بوده است.^{۱۹} خط و زبان و تصاویر ثابت می‌کنند که نقوش برجسته و کتیبه‌های هانی^۲، پسر تاخیهی^۳، شاهزاده آیاپیر^۴ نیز به دوره پادشاهی عیلام جدید تعلق دارد.^{۱۰}

یکی از این نقوش هانی ریشدار را با سری دستار بسته که امروزه نیز در این ناحیه رواج دارد نشان می‌دهد. طره‌ای بافته که تا کمرش می‌رسد در واقع گیسوی اوست؛ ردایی که تا زانوی او می‌رسد آراسته به نواری از گل و بته و شرابه‌های

1- Shutruru

2- Hanni

3- Tabhihi

4- Aiapir

بلند است؛ و دامنی که پوشیده تا پاهای او می‌رسد. پشت سر او کاهنش شو‌تور و ایستاده است، و سربازی که کمان به‌دست گرفته و نوازندگانی که سازهایشان را در دست گرفته‌اند نشان می‌دهند که دربارش از بهترین تجملات دربارهای مشرق زمین برخوردار بود. کتیبه که به ایزدان تپتی^۱، تیروتیر^۲، تیروتور^۳، ناپیریشپاک^۴، من^۵ (؟)، هوبان و ناخونته اهدا گردید، از دست آوردهای شاه شو‌تور-ناخونته، پسر اینداد^۶ و بناها و استلهایی که در آیپروشلهته^۷ برپا شدند سخن می‌گوید. این پادشاه احتمالاً شو‌تورک-ناخونته ما نبوده است، اما نام او اشاره دارد که وی عضوی از همان خاندان و دودمان بوده است. ۱۲۱

نقش برجسته‌ای که در دره تنگ دیگری کنده شده هانی، همسرش، شاید فرزندان‌شان و مرد دیگری را نشان می‌دهد که احتمالاً پادشاه است. شخص اخیر خودی به‌سر دارد که از جلو دارای پیش‌آمدگی است و از پشت پس‌گردن را می‌پوشاند؛ ریشش دراز و بی‌پیچ‌و‌تاب است. ردایی که تا زانویش می‌رسد در کمر بسته شده، اما پاهایش برهنه است. ۱۲۲

اقدامات شو‌تورک-ناخونته محدود به آثار معماری یا خودستایی نبوده است. وی نیز مانند سلف خود از مروداخ-بالادان در بابل حمایت می‌کرد. اما در وقتی که سارگن دور‌آنورا^۸ در شصت مایلی شوش را متصرف گردید و آن را کرسی ولایتی تازه قرار داد، ادامه این سیاست چندان خردمندانه نمی‌نمود. ۱۲۳ در نتیجه پادشاه عیلام رهسپار ناحیه کوهستانی مشرق در گردید؛ از دست دادن شماراندکی دژ مرزی مشرق دجله در نزدیکی در که پس از این روی داد، با دفع کردن تهاجم آشور به بیت ایملی^۹ در سرزمین راشی^{۱۰} که در مغرب و در درون کوهها نهاده بود تلافی گردید. ۱۲۴ لشکرکشی به این سرزمین حتی برای سارگن بسیار دشوار بود، و پیروزی تنها هنگامی به‌دست آمد که گردانهای او توانستند از جاده‌هایی که بخوبی

1- Tepti

2- Tirutir

3- Tirutur

4- Napirshipak

5- Man

6- Indada

7- Shilbite

8- Dur Athara

9- Bit Imbi

10- Rashi

از آنها پاسداری می‌شدند پیشروی کنند. چنین جاده‌ای- که یکی از آنها از بغداد به همدان می‌رسد- در ۷۰۸ ق م که تالتا پادشاه الیپی که از آشور کمک نظامی دریافت می‌کرد از این جهان در گذشت کار سپاهیان او را آسان کرد. در جنگ برادر کشی که در پی آمد یکی از پسران تالتا به نام نیبه^۱ از شوتروک-ناخونته درخواست یاری کرد و او نیز چهار هزار پانصد تیرانداز به یاری او فرستاد. برادر دیگر که اگر به نامش ایشپه‌بره^۲ اعتماد کنیم از مادر ایرانی بود با پیروزی بیشتر به آشور روی آورد و این کشور نیز وی را بر تخت شاهی نشانید. ۱۶۱

این ادب‌ها بر شوتروک-ناخونته سخت گران آمد. اما اقدام بعدی وی نیز به ناکامی انجامید. وی مروداخ-بالادان را از عقب‌نشینی اجباریش به بطایح بازگرداند و شمار زیادی از کمانداران و اسواران عیلامی را به سرداری ایمپاپا^۳، تانانو^۴ و ده فرمانده لشکر به نیروهای او بیفزود و برای این بابلی گریزان یک پادشاهی ناپایدار به دست آورد. بدبختانه در ۷۰۲ ق م که سناخریب به کونا^۵ حمله برد شماری از سربازان عیلامی تارومار گردیدند. و گروه اصلی نیز که متحدانش هنگامی که آشوریان کیش را گرفتند آن را فرو گذاشتند بشدت فلج شد و بنه‌اش را به تاراج دشمن داد.

سناخریب همینکه به این پیروزی دست یافت برای نبرد با ایاسوبیگالای^۶ و بقایای کاسیها که به گفته او فرمانگزار نیاکان پادشاهش نبوده‌اند در امتداد جاده کرمانشاه دست به پیشروی زد. ۱۸۱ اما وی نتوانست در اعماق کوهستانها پیشروی کند، زیرا اندکی بعد الیپی نا آرام گردید. حاکم هرهر اعلام کرد اوضاع در ولایتی که وی بر آن فرمان می‌راند چندانکه باید آرام است، اما ایشپه‌بره در جنوب به طور قطع در آستانه جنگ قرارداد. از این گذشته، وی گزارش داد که او آکساتار^۷ یا کواکسارس در اعماق سرزمینهای شهر زور که در هشتمین سال پادشاهی سارگن هدایایی به آشور پیشکش کرده بود در رأس توطئه‌ای علیه رئیس شهری قرار داشت

1- Nibe

2- Ishpabara

3- Imbappa

4- Tannanu

5- Kutha

6- Iasubigallai

7- Uaksatar

که در ولایت هرهر واقع بود.^۱ سناخریب که بحق بر الیبی خیانت پیشه خشم گرفته بود به اقامتگاههای شاهی آنها به نامهای ماروبیشتی^۲ و آکودو^۳ حمله برد و بخشی از این سرزمین را به هرهر ضمیمه ساخت. از سرنوشت او آکسانار هنوز آگاهی نداریم، اما دعوی می‌شود که در پی این سفر جنگی از مادها خراج گرفته شد و احتمالاً وی سیادت آشور را پذیرفت.^۴

در کشوری که دارای حکومت پادشاهی مطلقه است شکست در جنگ نشانهٔ بروز شورش داخلی است. احتمالاً به واسطهٔ شکستهای شوتروک^۵ ناخونده در خارج در قلمروش تاج و تختش در خطر افتاد. در سال ۷۰۰ ق م که متحد او مروداخ^۶ - بالادان از بابل به شهر عیلامی ناگیتو^۷ بر کران خلیج فارس گریخت بر افتادش مسلم بود. منابع بابلی ما می‌گویند که «پادشاه تازهٔ عیلام» هالوشو^۸ بود که ما وی را به نام هالوشو- اینشوشیناک^۹ (۶۹۳-۶۹۹ ق م) برادر نخستین فرمانروای شوش، هوبان- نوگاش و پسر هوبان- تاهراه^{۱۰} می‌شناسیم.

این پادشاه پنج سال انتظار کشید. آنگاه هنگامی که سربازان آشور در دهانهٔ رود اولای^{۱۱} در میان بخشهای عیلامی ناگیتو، هیلمو^{۱۲}، پیلاتو^{۱۳} و هوپاپانو^{۱۴} در جستجوی مروداخ- بالادان بودند (۶۹۴ ق م) وی بر آن شد تا دست به یک رشته اقدامات جسورانه‌ای بزند. مستقیماً به سوی سپار در بخش میانسی ناحیهٔ دشت حرکت کرد. ساکنان آن را به دم تیغ سپرد و پسر خود سناخریب، فرمانروای بابل را برای اعدام قطعی به عیلام فرستاد. وی نرگال- اوشه زیب^{۱۵} را بر تخت شاهی نشانید که سرزمین از نیپور تا اوروک- در عمل سراسر ناحیهٔ بابل را به فتوح سابق بیفزود.

همهٔ اینها دست آوردهای بزرگ و شگفتی آوری بوده‌اند؛ و هالوشو- اینشوشیناک توانست بحق دعوی کند که گسترندهٔ وسعت امپراتوری است. چنانکه

1- Marubishti

2- Akkuddu

3- Nagitu

4- Hallushu

5- Hsllushu-Inshushinak

6- Huban-Tahrah

7- Ulai

8- Hilmu

9- Pillatu

10- Hupapanu

11- Nergal-Ushezib

هنگامی که به عنوان خدمتگزار محبوب هوبان و اینشوشیناک اتاق خاصی برای خداوندگار شوش برآورد و درون و بیرون آن را با آجر لعابدار بیاراست چنین ادعایی را نیز پیش کشید. [۲۳] اما متأسفانه نتوانست این فتوح را نگهدارد. سناخرب به تلافی قتل پسرش پسر فرمانروای عیلام را بکشت و سپاهش در جنوب اوروک را از نرگال-اوشه زیب بگرفت. عیلامیان عقب نشستند و نرگال-اوشه زیب نیز به دنبال آنها پشت بهزیمت داد، اما چون حمله از سر گرفته شد وی در زیبور به دست آشوریان گرفتار آمد، اما هالوشو-اینشوشیناک چندان زود به میهن خود بازنگشت. رعایای ناامید و دست از جان شسته اش بر وی بیرون آمدند و در اواخر ۶۹۳ ق م وی را از تخت شاهی برداشتند. [۲۴]

در منابع بابلی کودور-ناخونته (۶۹۲-۶۹۳ ق م) پادشاه جدید عیلام خوانده می شود؛ رابطه واقعی او با پادشاهی انزان و شوش مانند اسلافش بکلی ناشناخته است. احتمال می رود که تختگاه او نه انزان بوده نه شوش، بلکه ماداکتو^۱ که در بخش علیای رود کرخه قرار داشته بوده است. [۲۵]

سناخرب از فرصتی که تغییر پادشاهان در عیلام پیش آورده بود بیدرنگ استفاده کرد. اگر وی با سربازان نینوا از شمال به راشی و متصرفات عیلام در مشرق در حمله می کرد، ممکن بود از ورود دوباره سپاه آنها به دشتهای بابل جلوگیری کرد؛ در این صورت امکان داشت موشه زیب-مردوک^۲ را که عیلامیان وی را جانشین نرگال-اوشه زیب گردن زده کرده بودند بدون متحد گذاشت؛ و سپاهیان محاصره شده آشور در جنوب می توانستند در سلامت کامل به آشور بازگردند. این تدبیر را خردمندانه اندیشیدند و دلیرانه اجرا کردند. راشی غارت گردید، بیت ایملی به تصرف درآمد و تنگهایی که به بیت بسوناکی^۳ و تل هومبی^۴ در سرچشمه های کرخه می رسید فتح گردید. ماداکتو در خطر افتاد و کودور-ناخونته به اعماق کوهستانها در هیدالو^۵ که احتمالاً بر کران رودخانه کارون کنونی نهاده بود عقب نشست. [۲۶] فرمانروای عیلام نیازی به این عقب نشینی نداشت، زیرا از

1- Madaktu

2- Mushezib-Marduk

3- Bit Bunakki

4- Tell Humbi

5- Hidalu

ژانویه جاری شدن سیلابها رسیدن سربازان آشور به ماداکتورا نام‌مقدور ساخته بود و سناخریب ناگزیر فرمان بازگشت داد. با این همه تدابیری که وی اندیشیده بود بسیار موفق بوده است. آشوریانی که در جنوب بابل بودند سلامت به‌میهن خود بازگشتند و شورش‌هایی که در دربار عیلام در گرفت تاج‌وتخت و جان‌کودور-ناخونده را تنها پس از ده ماه فرمانروایی از او بگرفت. (۱۲۷)

برادر و جانشین او که نیز هو-بان-ایمنه نام داشت (۶۸۸-۶۹۲ ق م) و آشوریان وی را به نام او مان-منانو^۱ می‌شناختند مانند برادر وقت‌گذران نبوده است. وی برای پشتیبانی از موشه زیب-مردوک در بابل سپاه نیرومندی بسیج کرد. این سپاه ترکیب می‌یافت از نیروهای انزان که می‌بایست زبر فرمانروایی او باشد؛ پارسو(م)اش^۲، اما نه پارسوماش ولایت آشور در مغرب دریای ائرومیه، بلکه ناحیه‌ای که شمش-اداد پنجم آن را به نام پارساماش^۳ می‌شناخت و احتمالاً در دست هخامنشیان پارسی بود؛ الیبی که در این زمان از نفوذ آشور بسیار دور بود؛ و گروهی از قبایل آرامی شرق دجله یا کران خلیج فارس. سناخریب هنگامی دلیری یافت که در برابر این سپاه سهمگین درایستاد که به پیشروی به‌سوی حلوله^۴ بر کران دجله در شمال بابل پرداخت. سالنامه‌های آشور سرود شکوهمند پیروزی سر می‌دهند؛ سالشمار میان‌هرو بابلی اشاره می‌کنند که کار در نبردی طولانی فیصله یافت. (۱۲۸)

باری دیگر عیلامیان به مصیبت گرفتار آمدند، زیرا در آوریل ۶۸۹ ق م هو-بان-ایمنه که رکن اصلی اتحادیه بود به بیماری فلج گرفتار آمد. تهاجم بابل که از یاری محروم شده بود مبدل به دفاع ضعیفی گردید، و در نوامبر سناخریب باری دیگر بابل را به تصرف درآورد. در مارس آینده هو-بان-ایمنه دیگر مرده بود، ۱۲۹ و با مرگ او امید عیلامیان به فتح دوباره سرزمین بابل نیز فرو مرد. منابع ما درباره پادشاهی هشت ساله جانشین او هو-بان-هالتاش^۵ یکم (۶۸۱-۶۸۸ ق م) بکلی ساکت‌اند.

1- Umman-menanu

2- Parsu(m)ash

3- Parsamash

4- Halule

5- Huban-haltash

به روایت منابع بابلی با مرگ هوبان-هالتاش یکم هوبان-هالتاش دوم «در عیلام» به تخت برآمد. ازدید اسرحدون^۱ پادشاه جدید طرفدار آشور بود، زیرا وی پسر فراری مروداخ-بالادان را به قتل آورد. در نتیجه برادر شاهزاده گریخته به نام نید-مردوک مصلحت در آن دید که عیلام را ترك گفته متحد آشور گردد؛ به پاداش این اقدام اداره ناحیه بطایح به او سپرده شد.^(۱۳۱)

اما به روایت منابع عیلامی یا دست کم شوشی جانشین هوبان-هالتاش یکم شیلهاک-اینشوشیناک دوم، پسر اوممانونو^۲، یعنی پسر همان هوبان-ایمنه بود که سناخریب را در حمله متوقف ساخته بود. این پادشاه در شوش پرستشگاهی برای دیلبات^۳، «بانوی شهر» برآورد و برگزیده برنزی در آن کتیبه عیلامی خود را نوشت،^(۱۳۲) محقق است که از آن پس آشور با جانشینان هوبان-هالتاش دوم همراهی کرد و با خاندان شیلهاک-اینشوشیناک که می توانش فرمانروای قانونی عیلام دانست مخالفت ورزید. در پرتو این حقایق و معلوماتی که در زیر از آنها سخن می رود مسلم است که از آن پس پادشاهی که از اهمیت زیادی برخوردار باشد بر تخت عیلام ننشست. بلکه بعکس، در شوش، ماداکنو، هیدالو^۴ و احتمالاً در شهرهای دیگر نیز چندین پادشاه و فرمانروا حکومت می راندند. روزهای بزرگ عیلام به عنوان يك قدرت بین المللی دیگر سرآمده بود.

شکست نخستین لشکرکشی اسرحدون به مصر احتمالاً هوبان-هالتاش را برانگیخت تا خود را در سرنوشت فرمانروای شوش سهیم سازد. نیروهای عیلام بی تردید از مجاورت بیت ایمنی و شهر در برسیبار که تنها بیست و پنج مایل با بابل فاصله داشت فرود آمدند.^(۱۳۳) اسرحدون به تلافی این اقدام توطئه ای اندیشید تا به جای هوبان-هالتاش برادرش اورتاکی^۵ (۶۶۳-۶۷۵ ق م)^(۱۳۴) بر تخت شاهی نشست، اما به وفاداری وی نیز بدگمان بود.^(۱۳۵) سرانجام ترس وی فرو نشست و بایگانیهای دولتی در نینوا نسخه ای از نامه او به اورتاکی دریافت کردند که مانند گفت و شنود يك سیاستمدار با سیاستمداری دیگر در روزگار ما سرشار از جملات

1- Esarhaddon

2- Ummanunu

3- Dilbat

4- Hidalu

5- Urtaki

بی روح و کسالت آور است. از تأثیر مناسبات دوستانه میان دو پادشاه بود که در سال ۶۷۲ ق م تندیسهای ایشтар و دیگر ایزدان را که به اسارت به عیلام برده بودند، گویا داوطلبانه، به جایگاه اصلیشان در سرزمین بابل بازگرداندند. [۳۸] گروههایی از افراد خصوصی و کاربدستان دولتی به عیلام آمد و شد می کردند. پاهوری^۱ نامی که احتمالاً سفیر اورتاکی در دربار آشور بود چندین نامه دریافت کرد که به زبان مادری او یعنی عیلامی نوشته شده بودند، و برخی از این نامه ها به بایگانیهای دولتی نیز راه پیدا کردند. [۳۹] حتی شوش، اگرچند زیر فرمان اورتاکی نبود، اما از تأثیر این مراوده آزاد برخوردار گردید. منشوری از اسرحدون که اندکی پس از آن در ۶۷۳ ق م ساخته شده بود به این شهر راه یافت [۴۰] و متون تفال زنی آشوری را به اکدی استنساخ کردند و به زبان بومی برگرداندند. [۴۱] پس از ۶۷۲ ق م، اگرچند فرمانروای عیلام را برمی انگیزختند که سوگند دوستی خود را بشکنند، [۴۲] اما صلح میان اورتاکی و فرمانروای آشور در بقیه ایام زندگی اسرحدون همچنان پایدار ماند.

1- Pahari

بخش دهم

سرکرده‌های مادی و پارسی

در آغاز سدهٔ هفتم پیش از میلادی رفته رفته چهره‌های شگفتی در ایران پدیدار گردیدند. اینان که آشوریان به نام گیمیریان^۱ می‌شناختندشان، از «تاریکی کیمیریانی»^۲ خود بیرون آمدند و از راه تنگه‌ها و گدوکه‌ها به سوی جنوب سرازیر گردیدند. گروهی پس از برخورد های جانبی با پادشاهی هالдіا به طور قطع به سوی غرب عنان گردانند و به فلات آناتولی در آمدند. دیگران همراه با سکاکیان یا ایشگوزای^۳ یا در پی آنها از شرق هالдіا گذشتند و به دره‌های ایران فرود آمدند. اینان صحراگردان بی‌آزاری نبودند که در پی یافتن چراگاه برای احشام آرام خود

1- Gimirrian

۲- Cimmerian. نام قومی قدیم، نیمه افسانه‌ای نیمه تاریخی. ذکر آنها نخستین بار در اودیه هومر آمده است. هرودوت آنان را ساکنین اولیهٔ روسیهٔ جنوبی شمرده است. ظهور آنها در تاریخ از قرن هشتم ق م آغاز می‌شود که به توسط سکاها از اراضی سابق در اسکوئیا به آسیای غربی رانده شدند. نقل باختصار از دایرةالمعادف فارسی، ۲/ ۲۳۴۵-م.

3- Ishguzai

باشند، بلکه راهزنانی در سوارکاری ماهر و چیره دست وابسته به اموال غارتی، بیسواد، زشت، اما بسیار توانا بودند.

سرزمین ماناییان در جنوب و جنوب شرق دریاچه ارومیه نخستین توقفگاه کسانی بود که به ایران در آمده بودند. اسرحدون فرمانروای آشور (۶۶۸-۶۸۱ ق م) می دانست که آنان شهر دورانلیل^۱ در این سرزمین را از دست او بیرون کرده اند و شاروایقبی^۲ را خطر سقوط به دست آنان تهدید می کند^۳، و نیز وی می دانست که سربازان خودش که به خاطر کارهای دشمنانه آشوری^۴ مانایی به گوشمالی اوفرستاده شده بودند از سوی همین کیمیریان که انتظار نمی رفت در جای مشخصی باشند در تهدید بودند. وی آشکارا عقیده داشت که ماناییان را تارومار ساخته و متحدایشان ایشپاکای^۵ اسکایی را کشته است^۶؛ اما سالها بعد پسر خودش که در پادشاهی او آشوری هنوز در شورش به سر می برد، ما را آگاه می سازد که ماناییان در ایامی که پدرش زنده بود شاروایقبی را به تصرف در آورده بودند. بنابراین اداره این سرزمین به دست آشوریان پایان گرفت.

از دست رفتن شاروایقبی زیان سنگینی بود. اسبانی که در این ناحیه از شمال غرب ایران، جنوب دشت نسا، پایین دست بیستون در زاگرس پرورش می یافت از دیرباز آوازه ای بلند داشت؛ آوازه دشت روبروی همدان کنونی کمتر از آن نبود. در دوردستهای مشرق در درون قلمرو مادهایی که در دوردستهای غربی می کردند سرزمینی بود که بعدها به نام خو آراه شهرت یافت؛ این سرزمین نیز در پرورش اسبان سواری، گاو، گوسفند و شتر از آوازه ای بلند برخوردار بود. در این ایام سرزمین ماناییان با دره های حاصلخیزش که بخوبی آبیاری می شدند شمار زیادی از اسبان و جانوران بارکشی را که در سپاه آشور به کار می رفتند تأمین می کرد. آن سپاه برای اینکه بتواند تحرك خود را نگهدارد و با موفقیت باسکاییان و کیمیریان سوارکار مقابله کنند به این جانوران نیاز داشتند. اگر سرزمین ماناییان دیگر نمی توانست این جانوران را تهیه کند، برای به دست آوردن آنها می بایست به

1- Dur Enlil

2- Sharru Iqbi

3- Ahsheri

4- Ishpakaia

5- Choara

ناحیه دیگری تاخت. انجام این کار تنها به کمک سواران تیزرویی مقدور بود که تا اعماق سرزمین ناشناخته که تا آن زمان پایشان به آنجا نرسیده بود رخنه می کردند. بشتاب هراندازه جانور که می یافتند گرد می آوردند و آنها را به یاری همه گروهی که به این مأموریت فرستاده شده بودند به خاک آشور می راندند. کوششی برای گشودن سرزمینی که جانورانش را غارت می کردند انجام نمی گرفت و بنابراین نیازی به ایجاد سازمانهای ولایتی نبود. تنها لازمه این کار سرعت و تنها هدف اسبان و جانوران بارکش بود.

از چنین اقداماتی از طریق تفأل با جگر که اسرحدون از خدای خورشید می پرسید که آیا به این کار پردازد یا نه آگاهی داریم. در پشت این متون که در لحظه‌ای که پیروزی یا شکست نزدیک بود نوشته می شدند واقعیت خشک و خشن ترس و خطر نهفته است. مادها، سکاییان و کیمیریان را می‌بایست در نظر گرفت. يك رشته تاخت و تاز از بیت کری^۱ به ماد انجام گرفت. ۱۴۱ اگرچند چیزی درباره مقصد دقیق این تاخت و تازها نمی‌دانیم، اما احتمال دارد که پیش از همه متعرض دشتهای نسا و همدان گردیدند. کوشش برای به دست آوردن اسبان سواری سبب گردید که آشوریان بيباك و جسور رفته رفته پیشروی بیشتری در دشتهای کرده مسافت زیادی از مساکن خود دور شوند. سرانجام تا بدانجا رسیدند که بر آن شدند تا به آن ناحیه افسانه‌ای که در يك حاشیه اش کویر نمک نهاده است و در حاشیه دیگر آن دماوند پوشیده از برف در آیند، آگاهی داریم که سواران برای گردآوری اسب از سرزمین کوك کوما^۲ و شهر رامادانی^۳ به راه افتاده‌اند و بر آن اند که تا آری^۴ و خوآرا نیز پیشروی کنند، اما انتظار می‌رود که کیمیریان و ماناییان پا میان بگذارند و متعرض آنان گردند. ۱۵۱ در می‌یابیم که مهاجمانی که به امید رسیدن به پاتوش آری^۵ («به سوی خوآرا») بر کران کویر نمک از طریق شهری به نام آنتارپاتی^۶ که سارگن آن را به نام آندیرپاتیانی^۷ می‌شناخت به پیشروی پرداختند. اما سرکرده اپارنا^۸ یا

1- Bit Kari

2- Kuk Kuma

3- Ramadani

4- Arri

5- Patush Arri

6- Antarpati

7- Andirpattianu

8- Eparna

مردم ساپاردا^۱ ممکن است دشواریهایی پدید آورد.^[۶] ممکن نبود يك چنین اقدامی در کتیبه های شاهی که در سال ۶۷۳ ق م نوشته شدند ناگفته بماند. کلماتی را که به توصیف این اقدام می پردازند، اقدامی که اندکی در آن مبالغه رفته است، می توان چنین ترجمه کرد:

اما سرزمین پاتوش آری^[۷] بر کران کویرنمک در خاک مادهای دوردست که کوه بیکنی (دماوند) در کنار آن نهاده است، کوه سنگ لاجورد، که هیچیک از نیاکان پادشاه من پا در خاک آن نگذاشته بودند، از آنجا بود که سرکرده های قدرتمند شهری شیدیرپارنا^۲ (چیترا فارنا^۳ باتیسافرن) و اپارنا را همراه با اسبان سواری، گاو، احشام و اشترانشان بیاورد.^[۸]

ما نمی دانیم که این گفته را چگونه می توان کلمه بکلمه تعبیر کرد. تاخت و تازی که پادشاه پی آمد آن را چنین با تردید در تفأل جگر دیدد بیگمان دلیل تهیه این بخش از کتیبه منشور بود، اما حتی چنین تهاجمی نیز درخور توجه بود. هیچ آشوری از این پیشتر در خاک ایران نرفته، یادرواقع تا اینجا قدم نگذاشته است. در همین زمینه متون شاهی اعلام می کنند که سه تن از سرکرده های شهری مادی با پای خویش در نینوا حاضر شدند و درخواستی که باری دیگر به ریاست شهرهای شورشی خودگمارده شوند. این سرکردگان عبارت بودند از اوپیس^۴ از شهر پارتاکو^[۹]، زاناسانا^۵ از شهر پارتوکا^۶ و راماته یا^۷ از شهر اوراکا زابارنا^۸. باری دیگر قادر نیستیم درباره این دعوی که اینان به کمک آشور به شهرهای خود بازگردانده شدند و به مالیاتهایی که حکام آشور بر آنها بستند گردن نهاند بدروستی داوری کنیم.^[۱۰] اگر، چنانکه یکی از پژوهشگران اشاره کرده، راست باشد که این شهرها را می توان به سرزمینهای پارت و هورکانیه^{۱۰} پیوند داد، در این صورت باید مسلم

1_ Saparda

2_ Shidir-parda

3_ Chithra Farna

4_ Uppis

5_ Partakka

6_ Zanasana

7_ Partukka

8_ Ramateia

9_ Uraka Zabarna

10_ Hyrcania

گرفت که نویسنده آشور از شناخت جغرافیایی نسبتاً درستی برخوردار بوده است، اما این شناخت را نیز می‌بایست از يك چنین تاخت و تاز بلند پروازانه‌ای که از آن سخن رفته به دست آورد.

اسرحدون در سالهای آخر پادشاهی خود بر آن شد تا سرزمین مانایان را که روزگاری از ولایات آشور بود باری دیگر به تصرف در آورد. چنانکه پیش از این دانسته‌ایم کیمیریان در روزگار فرمانروایی پدرش این سرزمین را اشغال کرده بودند؛ و اگرچند آنان اکنون اعلام می‌کردند که سرزمین پیش‌گفته به آشور تعلق دارد، اما مخبر دیگر پادشاه این را گفته‌ای کاملاً خلاف حقیقت خواند. نامه این مخبر به اسرحدون تنها منبع ماست، و حتی نامه یاد شده نیز این برداشت را القا می‌کند که مبادا لشکرکشی به سرزمین مانایان به ناکامی بینجامد. با داوری از دشواریهای بعدی پادشاه آشور در مورد سرزمین مانایان ترس او را رویهم‌رفته توجیه می‌کند.

اما این حقیقت که طرح تاخت و تازهای آشوریان در سرزمینهای دوردست تا خوآرا حتی در سال ۶۷۳ ق م اندیشیده شده باشد، خودبخود احتمال وجود يك پادشاهی مادی قدرتمند در این تاریخ آن گونه که هر دوت توصیف می‌کند را منتفی می‌سازد. چون بارها پیش آمده که در جایی که انتقادات «پدر تاریخ» خطا تلقی گردیده درستی گزارشهای او ثابت شده است، ما باید آنچه را که این یونانی سده پنجم پیش از میلاد روایت می‌کند بدرستی بررسی کنیم و از یاد نبریم که او بیشتر اطلاعات خود درباره خاستگاه ماد را از نوادگان يك مادی به نام هارپاگوس^۱ به دست آورد.

هرودوت می‌گوید، در روزگار گذشته، هنگامی که مادیها در روستاها پراکنده بودند، در میانشان سرکرده در ستکاری به نام دیوکس، پسر فرااورتس^۲ زندگی می‌کرد. چون وی در بودباش خویش به داوری در میان مردم پرداخت، به داوری درست آوازه‌ای بلند یافت و در سراسر نواحی آن سرزمین از وی درمی‌خواستند تا در میانشان داوری کند. سرانجام دریافت وظایفی که از او

1- Harpagus

2- Phraortes

می‌خواهند سنگین و پر زحمت است. از این روی دیگر از پرداختن به این کار سرباز زد. آنگاه مادیها انجمن کردند و به او پیشنهاد پادشاهی دادند. دیوکس همینکه نیرو گرفت زیرستانش را واداشت تا شهر اکباتانا^۱، همدان کنونی را با هفت دیوار تودرتو بر آوردند. دیوکس نیز از خصوصیات بر خوردار بود که مشخصه «شاهنشا» بود؛ وی دقیق و سختگیر بود، اما این سختگیری را در اداره حوزه فرمانروایی خود نیز به کار می‌بست. چنانکه شش قبیله بزرگ مادی با میل و رغبت فرمانروایی وی را پذیرفتند در پی پادشاهی پنجاه و سه ساله او پسرش فراورتس (فرورتیش) جانشینش گردید که نخست پارسیان را فرمانگزار مادیها ساخت و در حمله نابهنگامش به آشوریان کشته شد. پسر فرورتیش به نام کواکساری (هو-خستره) هنگامی به تخت برآمد که سکایان قلمروش را به ویرانی کشانده بودند. اینان مدت بیست و هشت سال سراسر کشور را زیر سم ستوران خویش گرفتند، دست به غارت گشودند و مرتکب تعدی و تجاوز گردیدند. سرانجام هو-خستره باری دیگر اختیار کشور را به دست گرفت، پادشاهی آشور را برانداخت و پیش از آنکه مملکت را تسلیم پسرش آستواگس^۲ (ایشنوویگو) کند چهل سال با سرافرازی پادشاهی کرد. پسر سی و پنج سال بر تخت شاهی بماند و سپس در ۵۵۰ ق م بر دست کوروش پارسی بزرگشیده شد. ۱۹۱

پیش از این دیوکس را به صورت دایاوکوی مانایی شناخته ایم که سارگن، فرمانروای آشور وی را از سرزمینش تبعید کرد. بنابراین سلطنتی که هرودوت به او نسبت می‌دهد و سالشمار او روزگار فرمانروایی دیوکس را در سالهای ۶۷۵-۷۲۸ ق م قرار می‌دهد اصلاً وجود خارجی نداشته است. اما درستی ضبط نامهای دیوکس و جانشینان او در کتاب تاریخنگاری یونانی به ما هشدار می‌دهد که از دیگر داده‌های او بی‌توجه نگذریم. احتمالاً دیاوکوی نگو نبخت را برای نسلهای آینده مادیها به عنوان پایه گذار دودمان شاهی آنان تصویر کرده‌اند. با این همه، ما تنها با جلوس ادعایی پسرش فرورتیش که هرودوت تاریخ پادشاهی او را در سالهای ۶۵۳-۶۷۳ می‌دانست وارد تاریخ واقعی می‌شویم.

1- Ecbatana

2- Astyages

پیش از يك سده و نیم بعد که داریوش کبیر با تلاش بسیار می‌کوشید تا تاج و تخت پارس را به دست آورد، فرورتیش نامی نام واقعی خود را خشت‌رینه^۱ اعلام کرد و گفت از نوادگان هووخشتره است.^{۱۶۱} این نام سر رشته‌ای به دست می‌دهد تا به بررسی نام فراورتنس هرودوت پردازیم: نام وی نیز خشت‌رینه بود. اینکه آریا خشت‌رینه صرفاً نام شاهی او بوده،^{۱۶۲} یا اینکه هرودوت می‌دانست که وی مانند معاصرش واقعاً فرورتیش خوانده می‌شد^{۱۶۳} نباید علاقه ما را برانگیزد. اما دلیلی ندارد درباره آغاز سالهای فعال او حدود ۶۷۵ ق م تردید ورزیم، بویژه هنگامی که ما با او برمی‌خوریم و دارد با جگر تغال می‌زند سالهای پایانی پادشاه اسرحدون و تحت نام آشوری شده کشت‌ریتی^۲ است.

هنگامی که نخستین بار با کشت‌ریتی که از ایسن پس وی را به نام خشت‌رینه می‌خوانیم برمی‌خوریم شاه ماد نیست. بلکه رئیس و سرکرده شهر کارکاشی است که نام آن حکایت از آن دارد که محلش در مینن سابق کاسبها در ناحیه مرکزی زاگرس بوده است. داستان هرودوت درباره برآوردن تختگاه مادیها در اکباتانه^{۱۶۴} هنوز در آینده روی می‌دهد.

تغال با جگر تقریباً تمامی فعالیتهای او را توصیف می‌کند. او و سربازان مادی او را در حال تاختن به شهرهای کیریتی^۳ و اوشی‌شی^۴ یا تهدید به بریدن راه مهاجمان و پیکهای آشور که به ماد فرستاده می‌شدند می‌بینیم.^{۱۶۵} درمی‌یابیم که می‌کوشد تا پای مامیتی-آرشو^۵، رئیس شهر مادی را به توطئه علیه آشور بکشاند^{۱۶۶} یا در کوششی برای غارت شهرهای ساندو^۶ و کیلمان^۷ به دوسانی^۸، فرمانروای ساپاردا^۹، سرزمینی که مدتهای دراز پیش از این بر دست سارگن گشوده شده به ولایت هرهر الحاق شده بود پیوندد.^{۱۶۷} سرانجام وی را در حالی می‌بینیم که رهبر اتحادیه مادیها، کیمیریان و ماناییان است که تمامی تشکیلات ولایتی آشور در ناحیه زاگرس را به براندازی تهدید می‌کنند. متأسفانه متونی که به شرح این رویدادها

1- Khshathrita

2- Kashtariti

3- Karihti

4- Ushishi

5- Mamiti-arshu

6- Sandu

7- Kilman

8- Dusanni

9- Saparda

می بردازند بسیار پراکنده اند. ۱۲۵) اما يك لوح سالم نام شهر کیشاسو^۱ را به دست می دهد که همان کیشه سیمی است که سارگن در ۷۱۶ ق م گشوده بود. ۱۲۶) درباره پادشاهی خستریته می توان تردید کرد، اما درپرتو این حقایق درباره اهمیت نقشی که وی در سالهای آخر پادشاهی سارگن ایفا کرد، یعنی همان تاریخی که وقایعنامه هرودوت نام فرااورتس را به دست می دهد نمی توان شك کرد.

هرودوت نیز می گوید که فرااورتس نخستین مادی بود که فارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. این قول ممکن است نقل واقعیتهای تاریخی باشد. اما نخست باید به بررسی معلوماتی که درباره همین پارسیان وجود دارد بپردازیم. آنان چه کسانی بودند و چه زمانی در اینجا فرود آمدند؟

در ۸۱۵ ق م هند و ایرانیان از پارسوا در مغرب دریایچه^۲ ارومیه به سوی دره های زاگرس در نزدیکی عیلام سرازیر گردیدند. آوارگان در شمال شرقی شوش به فاصله اندکی از سرزمین عیلامی انزان میهن تازه ای یافتند. آنان به یاد سرزمینی که آن را ترك گفته بودند بودباش تازه خود را پارساماش یا پارسوماش نامیدند. پیشوای این قوم در سال ۷۰۰ ق م هخامنش^۳ بود که بعدها پادشاهان پارسی وی را نیای بزرگ خود دانستند و نام او را بر دودمان خود گذاشتند. گویا او و اتباعش در شکستن سناخریب در حمله که در سال ۶۹۲ ق م روی داد با عیلام همدست بودند، زیرا فرمانروای آشورگزارش می دهد که پارسو(م)اش و انزان در میان دشمنانش بودند. (۱۲۷)

چند سال بعد، شاید حدود ۶۷۵ ق م هخامنش پادشاهی را به چیش پیش^۴ یا تیس پس^۴ وا گذاشت. گویا پارسیان برانزان که نفوذ پادشاهان عیلام در آنجا رو بکاهش گذاشته بود و شیلهاک-اینشوشیناک دوم حتی دعوی حاکمیت آن را نداشت فرود آمده بودند. از این پس چیش پیش توانست لقب «شاه شهرانشان» برخویش نهد که شکل دیگری از تلفظ نام او بود. وی که بدقت پیرامون خویش را می پایید می بایست دریافته باشد که خطری که پادشاهی نویافته او را تهدید می کند

1- Kishassu

2- Hakhamanish (Achaemenes)

3- Chishpish

4- Teiepes

از سوی عیلام نیست. زیرا حتی اسرحدون نیز می‌دانست که از خشت‌ریتهٔ مادی با مؤتلفان کیمیریانیش بیشتر باید بیمناک بود. این ائتلاف شهر سی سیرتو^۱ را در مرز الپیی در ولایت او تهدید می‌کرد. ۱۲۸۱ اسرحدون نگران ملك خودش بیت همبان^۲ در ملتقای رودخانه‌های الوند کنونی و دیاله، تقریباً در ناحیهٔ بابل بود. او همچنین می‌دانست که سربازان مادی که سپاهیان کیمیریانی و سکایی نیز به آنها پیوسته‌اند در آستانهٔ فرود آمدن بر پارسوماش در شمال شرق بیت همبان قرار دارند. ۱۲۹۱ در پرتو گفتهٔ هرودوت که فروریشت نخست پارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. می‌توانیم حقاً مسلم بداریم که گفته‌های تاریخنگار یونانی و اسرحدون بر پایهٔ حقیقت استوار است، و خشت‌ریته حدود ۶۷۰ ق م تیس‌پس را به پایگاه پادشاه فرمانگزار خویش فرود آورد.

اگرچند فرمانروای ماد در این ناحیه به پیروزی دست یافت، اما پیش از آنکه بتواند خویشمن را خداوند بی‌معارض فلات ایران اعلام کند هنوز مناطقی در این سرزمین بود که می‌بایست بگشاید. سالها پیش از این وی خود به شاروایقی در سرزمین مانایان تاخته بود، اما از آن هنگام موج تازه‌ای از کیمیریان و سکایان این ناحیه را اشغال کرده بودند. مانایان نیز به پیشوای آهشری از ۶۶۰ ق م دست به ایجاد زحمت برای آشوربانی‌پال زدند، و از این روی بود که وی بر آن شد تا ایشان را فرمانگزار خویش سازد. پیش از آنکه نیروهای تیزروی فرمانروای آشور در رسند آهشری تخنگساهش ایزرتو^۳ را به قصد آترانا^۴ ترك گفت و شاروایقی و شهرهای دیگر را به‌امان مهاجمان رها ساخت، بخشی از این سرزمین ساخلونشین سربازان آشور گردید و به صورت يك ولایت دوباره سازمان یافت. آهشری نگو نبخت بیدرنگ بر دست اتباع ناخرسندش بقتل آمد و پسرش اوالی^۵ را که هوادار آشور بود بر تخت فرمانروایی نشاندند؛ ۳۰۱ از آن پس مانایان در برابر مادها هم‌پیمان آشور بودند و خشت‌ریته خود را از سرزمین خویش محروم یافت. چنین می‌نماید که آشوربانی‌پال هنگامی که به تعقیب آهشری می‌پرداخت به

1- Sissirtu

2- Bit Hamban

3- Izertu

4- Atrana

5- Ualli

سرزمین مادها در آمد. ۱۳۱۱ یکی از سرکردگان شهری به نام بیریس-هاتری^۱ با دو پسرش گرفتار آمدند و به نینوا تبعید شدند. شماری از شهرهای نزدیک غارت گردیدند و قدرت آشور بسیار بالا گرفت.

بدین ترتیب، چنانکه هرودوت گزارش می دهد، چون خسترته به جنگ تحریک گردید از این روی احتمالاً خود عزم کرد که به آشور حمله برد. اگر حقیقتاً چنین بوده، در این صورت بلند پروازیهای بسیار بیش از ظرفیت و توانایی او در مقام یک جنگجو بوده است. اگرچند هیچ کتیبه ای این خطای بزرگ را گزارش نکرده است، اما این رویداد فی نفسه بعید نیست. مرگ او که هرودوت تاریخ آن را در ۶۵۳ ق م قرار می دهد به احتمال زیاد هنگام حمله به شهر مرزی آشور اتفاق افتاده است.

اتباع وی پیکرش را در یکی از گور دخمه هایی که هنوز در کوههایی که وی آن همه خوب آن را می شناخته می توان آن را مشاهده نمود در خاک کردند. یک گور در صخره ای کنده شده که در آن آنوبانی نی، شاه لولوبیوم نقش برجسته خود را کنده است، و درست در کنار جاده ای اصلی که از ایران به ناحیه بابل می رسد نهاده است. گور دخمه های دیگر نزدیک بیستون یا در بخش شمالی شهرزور یا هنوز شمالی تر، درست در جنوب دریاچه ارومیه قرار دارند. ۱۳۲۱ امروزه شاید بتوانیم مشخص سازیم که در کدامیک از این گورها پیکر خسترته آرمیده است، اما چنین می نماید که همه آنها را در تاریخی پیش از برآمدن هخامنشیان کنده اند و به احتمال زیاد می توانشان به شاهان نخستین ماد نسبت داد.

هووخستره یا کواکسارس پسر خسترته ولیعهد پدر بود، و اگر همه کارها بخوبی پیش رفت وی بیگمان می توانست رهبری قوم خویش را در تهاجم به آشور به دست گیرد. اما سکاکیان که ما پیش از این فرصت داشته ایم که با آنها در داخل ایران برخورد کنیم چندانکه باید مورد بررسی قرار نگرفته اند. آیا اکنون آنان متوجه مادیها شدند که روزگاری با ایشان میهن مشترکی داشتند و چنانکه

1- Biris-hatri

هرودوت می‌گوید از جلوس هووخشتره جلوگیری می‌کردند؟ داستان تاریخنکار یونانی دربارهٔ ویران سازی و غارتگری سکاییان به احتمال زیاد راست است؛ بنابراین استیلای بیست‌و‌هشت سالهٔ آنان بر ایران (۶۲۵-۶۵۳ ق م) که يك مادی راستین ممکن بود تقریباً «سراسر آسیای غربی» را ایران بداند احتمالاً يك واقعیت تاریخی است.

اگر چند آگاهی ما دربارهٔ دستگاه اداری ایشان بسیار اندك است، اما دربارهٔ جنگ افزارهایی که برمی‌داشتند و سازو برگ اسبان‌شان دانستنی‌های زیادی می‌دانیم؛ زیرا دورهٔ سکاییان و کیمیریان تقریباً معاصر است با دورهٔ دست‌ورزی بسیاری از به اصطلاح «مفرغهای لرستان» که کشف دوبارهٔ آنها اخیراً توجهٔ جهان هنر را به‌خود جلب کرده است.

نمونه‌هایی از صنعتگری سرزمین بابل که به‌سپیده‌دم تاریخ تعلق دارند به ناحیهٔ زاگرس و ایران راه یافتند و در آنجا به تقلید از آنها پرداختند و از روی آنها اشیای مشابه ساختند. از دورهٔ سلسلهٔ اکد يك جام مفرغی با نام شارکالیشاری^۱ و يك نوک نیزه با نقش معاصر او ایشاکوی شوش، پوزور-اینشوشیناک به ناحیهٔ زاگرس رسیده بود. قطعات وارداتی که از طریق دودمان سوم‌اور و پادشاهی‌های لارسا و ایسین می‌رسیدند در کوهستانها هنوز بهای گزافی داشتند، کسوه‌نشینان سنتی برای استفاده از این اشیا بنیاد نهادند و پیشه‌ها دست‌ورزی اشیای مفرغی پدید آوردند که در سراسر دورهٔ کاسی بدون گسیختگی ادامه یافت. اما این کار بومی به‌طور قطع فروتر از اشیائی است که در سالهای نخست هزارهٔ یکم پیش از میلاد مهاجمانی که از ماورای قفقاز می‌آمدند می‌آوردند. در آن ایام لگامهای اسب و پیرایه‌های ستام، دسته‌های گرزهای جنگی و نذری و شمشیرهای کوتاه با قبضهٔ استوار با هنرمندی و مهارت فنی زیاد ساخته می‌شد. سازندگان این اشیا در مورد نقشها و شیوهٔ ساخت آنها مدیون فرهنگهای قدیمتر بابل و عیلام، دنیای تازهٔ آشور، عناصر شمالی و احتمالاً نورديك نواحی قفقاز، ماورای قفقاز و ماورای دریای خزر بودند. چنانکه به کمک آن دسته

1- Sharkalisharri

از اشیائی که نام پادشاهان دودمان دوم ایسین بر آنها نقش شده باسانی می توان ثابت کرد، دست ورزی «مفرغهای لرستان» از ۱۰۰۰ ق م شکوفایی یافت؛ همانندی با اشیائی که از شمال و مغرب می آوردند ثابت می کند که شیوه و صنعت این اشیا بخوبی تا دوره هخامنشیان دوام آورد. اما ایسن دوره کیمیریان شمالی و مهاجمان سکایی بود که شاهد بالاترین مهارت مفرغ کاران ایرانی بوده است. ۱۳۲۱

بخش یازدهم

زوال عیلام

از نظر يك عیلامی که در ۶۶۸ ق م زندگی می کرد تقسیم يك امپراتوری به دو پادشاهی را با شمش-شوم^۱-اوکین در بابل و آشوربانی پال در آشور، تنها ممکن بود به عنوان اعتراف به ضعف داخلی برداشت کرد. در نتیجه اورتاک^۲، فرمانروای بخشی از عیلام، با وجودی که در سالهای گذشته هوادار آشور بود، اکنون می کوشید تا قدرت این موجود تقسیم شده سیاسی را که در مغرب قلمروش وجود داشت بیازماید. شاید وی بوده که محرك اقدام شوم تاندا^۳ یا^۴، سرکرده روستای کربیت^۴ به غارت کردن روستای ایاموتبال^۵ در نزدیکی در بوده است. [۸] يك یا دو سال بعد ولیعهد عیلام، هوبان-نوگاش، پسر اورتاک^۲ را در سرزمین بابل سخت هراسان ساختند؛ این خبر را کس دیگری مگر خود شمش-شوم-اوکین

1- Shamash-shum-ukin 2- Urtaki

3- Tandaia

4- Kirbit

5- Iamutbal

به ما نمی دهد.^{۱۲۱} اما این اورتاکی بود که خشم آشوربانی پال را برانگیخت. رویدادهایی که موجب درگیری جنگ گردیدند به تریبی که در زیر می آید اتفاق افتادند.

بك سردار عیلامی با نام بابلسی مردوك-شوم^۱ -ابنی دسیسه ای را علیه آشوربانی پال رهبری کرد که یکی از کارگزاران بلندپایه آشور و سرکرده قبیله آرامی گامبولی نیز در آن دست داشتند. آشوربانی پال مدعی بود که وی خود به دشمنی با اورتاکی برخاسته و در زمانی که قحطی و خشکسالی بروز کرده بود وی را یاری داد، بلکه این اورتاکی بود که فریفته دروغهای زیردستانش گردید.^{۱۲۲} شاید این گفته به حقیقت نزدیک بوده است؛ اما بیگمان درست تر است که بگوییم اورتاکی نیز مانند برادرش که پیش از وی فرمانروایی داشت، اکنون زیر نفوذ پادشاه دیگر عیلام، فرمانروای شوش در آمده بود. در زمان فرمانروایی برادرش این پادشاه شیلهاك-اینشوشیناك دوم بوده است؛ اما اکنون پسرش تپتی-هوبان^۲ -اینشوشیناك (حدود ۶۵۳-۶۶۳ ق م) بر تخت شاهی نشسته بود. برای اینکه اتحاد او با اورتاکی تحکیم یابد يك ازدواج سیاسی انجام گرفت؛ و از این پس تی-اومان^۳ به نامی که آشوریان وی را می شناختند، «برادر» اورتاکی بود.^{۱۲۳} در ارتباط با روگردانی اورتاکی از آرمان فرمانروای آشور، تمتی-هوبان پای فشرده مردم بطایح پادشاه پیر طرفدار آشور خود به نام نید-مردوك^۴ را که از زمان اسرحدون در آنجا مستقر شده بود فرو گذارند و از کسی که به عیلامیان پشت گرم بود پشتیبانی کنند. اما مردم وفادار بطایح این پیشنهاد را نپذیرفتند؛ به تلافی این امتناع یکی از پلهای ایشان را گرفتند و آتش زدند،^{۱۲۴} و پس از مرگ نید-مردوك، فرمانروای عیلام در قبولاندن پیشنهاد خود بیشتر پای فشرده وی اعلام کرد که قبایل کلدانی تاریکیانی^۵، ناهال^۶، دوتای^۷، و بانانو^۸ حکومت عیلام را پذیرفته اند، و آنان نیز باید خود را آماده پذیرفتن آن سازند.^{۱۲۵} این اقدام يك اتمام حجت بود و وقایع

1- Marduk-shum-ibni

2- Tepti-Huban-Inshu shinak

3- Te-Umman

4- Naid-Marduk

5- Targibatu

6- Nahal

7- Dutai

8- Bananu

بعدی نشان داده که بیهوده نبوده است. وی همراه با اورتاکی خیال حمله جسورانه‌ای را در سر می‌پروراند. قرار بود که اورتاکی به سرزمین بابل درآید و در آنجا از شورش سرکردهٔ قبیلهٔ گامبولی به نام بلیقیشا^۱ پشتیبانی کند؛ تبتی-هوبان خود قرار بود که نیروهای عیلامی را برای پس گرفتن بطایح گسیل کند.

آشوربانی‌پال سخت نگران گردید. پیکتی که پیش‌هم‌پیمان سابقش اورتاکی فرستاده شده بود خبرهای حیرت‌آوری آورد که عیلامیان به‌سوی سرزمین بابل در حرکتند و سرزمین اکد را مانند ملخ پوشانده‌اند. با این همه لزومی نداشت که فرمانروای آشور جرئت خود را از دست بدهد. بیماری و ناتوانی یا به‌تعبیر وی ایزدان آفت و بلا اورتاکی را از عیلامیان گرفتند؛ و از مرگ او در ۶۶۳ ق م چندان نگذشت که مرگ هم‌قطار بابلی او در پی آمد.^۲ تا اینجا چنین می‌نماید که آشور در وضع و موقع خویش باقی ماند.

این همانا ادبار واقعی بود. بامرگ اورتاکی پادشاه شوش بیدرنگ به‌عنوان فرمانروای سرزمینی که اکنون شکلی متحد و یکپارچه یافته بود برسمیت شناخته شد. بدیهی است که نخستین وظیفهٔ او قلع و قمع کردن تمامی رقبای احتمالی بود. پسران هوبان-هالتاش دوم به‌نامهای کودور^۳ و پارو^۴ همراه با پسران اورتاکی به اسامی هوبان-نوگاش^۵، هوبان-ابی^۶ و تماریتو^۷ از کشور به آشور گریختند و شصت درباری و تیراندازان زیادی با آنان همراه گردیدند. آشوربانی‌پال با آغوش باز از آنان استقبال کرد؛ پدرانسان به‌کمک آشور فرمانروایان بخشی از سرزمین عیلام بودند و احتمال داشت که آنان نیز به‌فرمانروایی بازگردانده شوند. بنابراین اگر چند وی هوبان-تاهراه^۸ و نابو-دامق^۹ را به‌عنوان سفرای فرمانروای عیلام دربار خویش پذیرفت و در حجاری برجسته پیکر آنان را به‌صورت خواجهٔ پیری فربه و کارگزاری جوان تصویر کرد،^{۱۰} اما درخواست ایشان را برای بازگرداندن گریختگان نپذیرفت.

1- Beliqisha

2- Kudurru

3- Paru

4- Hudan-nugash

5- Huban-aopi

6- Tammaritu

7- Hnban-tahrah

8- Nabu-damiq

تپتی-هوبان-اینشوشیناک همینکه خطر دست‌اندازی دیگران به تاج و تخت خویش را دور کرد پرستشگاه تازه‌ای در شوش برای اینشوشیناک برآورد.^۱ وی در کتیبه‌ای که بر استلی نوشته می‌گوید که چگونه به کمک هوبان و اینشوشیناک سرزمینهای بالاخوته^۲ و لالاری^۳ را بگشود،^۴ اما متنی دیگر این پیروزی را به ایزد پینیکیبر نسبت می‌دهد.^۵ کتیبه‌ای که بر سنگ عظیمی کنده شده کاردستان بلندپایهٔ دربار و پرستشگاه همراه با پیشکشها و هدایایشان را برمی‌شمارد. کسانی که از ایشان نسام رفته یک کاهنهٔ بزرگ هوبان، کاهنان ناپیر^۶، شودا^۷ و پینیکیبر، و مردانی از انزان و پاراشوه، که شاید همان سرزمینهایی باشند که اکنون در دست نوادگان هخامنشیان ایرانی اند را دربر می‌گیرد.^۸

بدین ترتیب فرمانروای عیلام که اکنون نیرو گرفته بود باری دیگر به سر اندیشهٔ کشور گشایی باز گشت؛ اما در ژوئن ۶۵۳ ق م به بیماری صرع گرفتار آمد که بیگمان علت آن ازدواج خویشاوندی بود، اما آشوربانی‌پال در آشور آن را به بلایی نسبت داد که ماه-ایزد سین بر او نازل کرده بود. با این همه فرمانروای عیلام با زدن لشکرگاه نزدیک بیت ایملی در ماه اوت حمله را آغاز کرد و به تهدید در پرداخت. سپاهیان آشور برای برخورد با او در اولای^۹، کرخهٔ کنونی، دست به پیشروی زدند، و اواز بیت ایملی به شوش باز گشت، و سپس به تل‌توبا^{۱۰} عنان گرداند تا در آنجا در برابر مهاجمان درایستد.^{۱۱} در آغاز نبرد یکی از سردارانش وی را فرو گذاشته به دشمن پیوست. اورتاکی، برادرزادهٔ پادشاه از زخم تیری مجروح گردید و از اسیر کنندگان آشوری خویش خواست تا سرش را بردارند، در صورتی که خواجه ایتونی^{۱۲}، غیر از آن خواهجی که بنازگی سفیر عیلام در دربار آشور بود چون دید که جنگ به زیان او برگشته کوشید تا زه کمان خود را پاره کند، اما آشوریان به او رسیده سرش را برداشتند. تپتی-هوبان و یکی از پسرانش از مهر که گریختند، اما گردونهٔ آنها در راه واژگون گردید و هر دو در دم

1- Balahute

2- Lallari

3- Napjr

4- Shuda

5- Para shu

6- Ulai

7- Tell Tuba

8- Ituni

کشته شدند. آشوربانی پال نوشت که رودخانهٔ اولای از اجساد کشتگان بسته شد، و پیکر مردگان دشت شوش را پوشاند. اگرچند احتمالاً در گزارش پادشاه آشور مبالغه رفته است- و نوشتنهای پی در پی کتیبه‌های منشور جزئیات بس هولناکتری بر آن افزوده است- اما چنین می‌نماید که این جنگ فرجام مصیبت‌باری برای عیلام داشته است. تپتی-هوبان-اینشوشیناک، شاه متحد عیلام با پسر (مهرش؟) بقتل آمد، آشور در مادا کتو هوبان-نوگاش، پسر اورتا کسی را بر تخت شاهی بنشاند. وی که در گذشته به نینوا گریخته بود، اکنون همراه سپاه آشور بود تا در صورت پیش آمدن چنین ضرورتی از وجودش استفاده کنند. کارها وقتی بدتر شد که شورش که در هیدالو در گرفت شوتروک-ناخونته، فرمانروای شهر را برانداخت؛ و پسر دیگر اورتا کی به نام تاماریتو^۱ که نیز از پناهندگان عیلامی در آشور بود در آنجا به تخت برآمد. (۱۶) بیشترینهٔ خاک این سرزمین در فرمان مردانی بود که دست کم بظاهر طرفدار آشور بودند.

اما شوش ظاهراً از سرنوشت دیگر مراکز عیلام جان سالم بدر برد، و به احتمال زیاد جانشین محلی تپتی-هوبان-اینشوشیناک اداهامیتی-اینشوشیناک^۲ (۶۴۸-۶۵۳ ق م)، پسر هوتران-تپتی بود که جز همین نام آگاهی دیگری از او نداریم. کتیبه‌های او که واژه‌های وام گرفته از اکدی و شبه پندار نگاری در آنها فراوان است حکایت از آن دارند که شمار زیادی از رعایای او سامی نژاد بودند. وی خود را امیر عیلام و گیساتی^۳ می‌خواند که شاید روش وی در نوشتن واژهٔ اکدی کیشاتی^۴ «همگی» باشد. وی ایزدان هوبان، کیریریشا، اینشوشیناک، روخوراتیر^۵ را حرمت می‌نهد و از کارهایی که در سرزمینهای بسیت^۶ و شپشیلاک^۷ کرده سخن می‌گوید. (۱۷) تصویر او که بر استلی نقش گردیده، جامه و کلاه خودش با لبهٔ پیش آمده هانی، فرمانروای آباپیر را به یادمان می‌آورد؛ بینی اش کوتاه و راست و ریشش بلند و بافته است. (۱۸)

1- Tammaritu

2- Adda-hamiti-Inshushinak

3- Gisati

4- Kishshati

5- Ruhuratir

6- Bessit

7- Shepshilak

هوبان-نوگان مدت کوتاه هشت ماه در ماداکتو به پادشاهی که او را بر تخت نشانده بود وفادار باقی ماند هنگامی که شمش-شوم-اوکین بر آشور بانی پال بیرون آمد، فرمانروای عیلام بیدرننگ و لینعمت خود را فرو گذاشته آرامیان گوناگون را برمی انگیزخت تا به پشتیبانی از بابل برخیزند و سردارانش آتامتو^۱ و نشوا^۲ را به جلگه بابل فرستاد. وی همچنین به اونداسی^۳، پسر دیگر تپتی-هوبان-اینشوشیناک اصرار می ورزید که انتقام خون پدرش را بگیرد.

آشور بانی پال از آشور سرعت دیگر عیلامیان را که از پیمان شکنی آنان آگاهی داشت هشدار داد. وی به سرنوشت سردار عیلامی سیمبورو^۴ که آشور را در نبرد تل توبا فرو گذاشته بود و به خاطر فعالیت های ضد آشوری کشته شده بود اشاره کرد. سرانجام به بیان ناخرسندی خود از منهیان عیلامی خویش پرداخت که با وجودی که می دانستند هوبان-نوگاش اکنون دارد سوگند وفاداری خود به آشور را می شکند و بر آن است تا در جنگ خانگی جانب بابل را بگیرد، جنبشی نکردند و دست به کاری نزدند.^۵ در این میان سپاهیان عیلامی هوبان-نوگاش نزدیک در متمرکز گردیدند. اما نبردی که در پی آن با نیروهای آشور که نزدیک مانگیسی^۵ مستقر بودند در گرفت به شکست کامل عیلامیان انجامید.^۶

آتش شورش بیدرننگ در کوهستانها شعله ور گردید. نابو-بل-شومانه^۶ که در بطایح به وفاداری به آشور تظاهر می کرد خبر یافت که شهرهای عیلام بر پادشاه خویش بیرون آمده اند.^۷ هوبان-نوگاش بشتاب در پی آن بود تا در جایی متحدی بجوید. اما این بار نه به آشور، بلکه به برادرش درهیدالو روی آورد. وی و پسرش به شهر درآمدند و در آنجا به مردم سرزمین پارسوماش برخوردند؛ با آنها پیکهای سرزمین راشی و سفیر شمش-شوم-اوکین که نیز در پی کسی بود که از او پشتیبانی کند همراه بودند.^۸ با این همه شورش به پیروزی رسید و در اوایل سال ۶۵۱ ق م هوبان-نوگاش بر دست تماریتوی دیگری که برادرزاده هوبان-هالنش دوم بود از پادشاهی برکنار گردید.^۹

1- Attametu

2- Nesha

3- Undasi

4- Simburu

5- Mangisi

6- Nabu-bel-shumate

اما تغییر پادشاهان سبب دگرگونی سیاست نگردید. تاماریتو نیز مانند سلف خویش در پی آن می گشت که از شمش-شوم-اوکین در بابل پشتیبانی کند. وی در ۶۵۱ ق م نابو-بل-شوماته را در دربار خویش پذیرفت؛ نابو-بل-شوماته^۱ اکنون در مخالفت با آشور چندان تجاهر می کرد که آشوربانی پال بل-ابنی^۲، حاکم بطایح را مأمور گرفتن او کرد. (۲۶۱) فرمانروای عیلام که از این رویداد بیهوشی بخود راه نداده بود سپاهش را به جنبش درآورد و تهدید کرد که ناحیه تیپور در مرکز بابل را به باد تاراج می دهد. (۲۷۱) آشوربانی پال کوشید تا با فرستادن یکی از سردارانش به عیلام بر او پیشدستی کند؛ (۲۸۱) در همین زمان به او توصیه شد تا تاماریتو را از کمک ناحیه هیدالو محروم سازد. مردم پارسوماش به منهی او گفتند که برای کمک به عیلامیان حرکتی نخواهند کرد، اما تاماریتو مصرانه از ایشان درخواست که چنین کنند. اگر نیروهای آشور که زیر فرمان مردوک-شار-اوسور^۳ بودند سرعت پیشروی می کردند، سرزمین عیلام به تصرف ایشان درمی آمد. (۲۹۱) به احتمال فراوان در این ایام هیچ آشوری وارد سرزمین عیلام نگردید. در عوض، یکی از سرداران محلی به نام ایندابیگاش^۴ در اوایل سال ۶۴۹ ق م در رأس شورش برضد تاماریتو قرار گرفت. آغاز شورش که مقارن بود با حکومت نابو-بل-شوماته^۵ در ناحیه هیدالو در شهر هودیمیری^۵ حتی بر بل-ابنی که تاماریتو و خاصگان فراوانش هنگام فرار از پیش ایندابیگاش به دست او افتادند نیز شناخته بود. (۳۱۱)

جلوس ایندابیگاش در ماداکتو دگرگونی غیرمنتظره‌ای در اوضاع پدید آورد. آشوربانی پال وسیله‌ای برای آگاهی یافتن از نگرش این فرمانروا نسبت به آشور نداشت؛ در نتیجه، ضمن اینکه منتظر دریافت پاسخ نامه‌اش به پادشاه جدید بود، (۳۲۱) به مردوک-شار-اوسور بفرمود تا تاماریتو و خاصگانش را به دربار آوردند. آنان در حضور پادشاه شدیداً اظهار عجز کردند و از کردار گذشته پوزش خواستند، و پادشاه نیز به امید آنکه آنان ممکن است در آینده برای آشور سودمند

1- Pel-ibni

2- Marduk-shar-usur

3- Indabigash

4- Nabu-belt-shumate

5- Hudimiri

افتند از سر خونشان درگذشت. [۲۳] شوما^۱، خواهرزاده تماریتو از عیلام پیش تاخه^۲ از قبایل آرامی گریخت، اما بل-ابنی وی را به دست آورد و زبان داد که او را به نینوا بفرستد. اگر قرار بود که آشوربانی پال فقوده^۳ را از تجارت با عیلامیان منع کند تا مسایل سیاسی در وضعی استوار قرار گیرند، خردمندان آن بود که پیروزی در بطایح را ادامه دهد. [۲۴]

چنین می نماید که ایندابیگاش در آغاز به تکالیف آشور پاسخ مطلوب داد، [۲۵] اما چندان نگذشت که وی نیز متحد نابو-بل-شاموته [۲۶] گردید که خطر کرده به زمینهای رسوبی رفت و در آنجا چندین آشوری از جمله مردوک-شار-اوسور را به اسارت گرفت. بیدرنگ حقیقت کارها روشن گردید و پیک در پیک از آشوربانی پال خواسته می شد که برای جلوگیری از تاخت و تازهای بیشتر سوارانی به نیپور و اوروک بفرستد. [۲۷]

تاماریتو از این فرصت بهره برداری کرد. وی که به دلیری خود می بالید درخواست که با سپاهیان آشور به در فرستاده شود که به فاصله نزدیکی از ماداکتو قرار داشت. درخواست او آشکارا تقاضا برای برگماري دوباره به پادشاهی آن شهر بود. [۲۸] آشوربانی پال برگماشتن تاماریتو به پادشاهی در را انتصاب مناسبی یافت و سپاهیان را به سوی در حرکت داد. وی به ایندابیگاش اتمام حجت کرد که اگر هر چه زودتر دست از کارهایش برندارد به سرنوشت تبتی-هوبان-اینشوشیناک گرفتار خواهد آمد. [۲۹] این تنها تدبیر فرمانروای آشور نبود. در ژوئیه ۶۴۸ ق م به نوشت و خواند با یکی از سرداران عیلام به نام هوبان-شیار^۴ پرداخت و به او اصرار ورزید که به گفت و شنود خود با بل-ابنی ادامه دهد. [۳۰] نایب السلطنه عیلام موقعیت را دریافت. وی دانست که هوبان-شیار عیلام را به شورش تحریک می کند و اگر آشوریان که اکنون در در اجتماع کرده بودند به سوی کوهستانها پیشروی کنند تقریباً بی کمترین تردیدی ایندابیگاش از پادشاهی برکنار خواهد شد. اما اگر همه این کارها می بایست به نتیجه مطلوبی برسد شتاب کردن ضروری بود. چون پادشاه

1- Shuma

2- Tahha

3- Puqudu

4- Huban-shibar

عیلام در بیت-ایمبی^۱ مستقر بود، وی خود سرگرم فرستادن نیروهای تازه‌ای به شهر در گردید.

از ایام مرگ تپتی-هوبسان-اینشوشیناک بر دست سربازان آشوربانی‌پال فرمانروای شوش را در کتیبه‌های شاهی آشور برسمیت نشناختند، اما ادا-هامیتی-اینشوشیناک که فرمانروایی شوش را داشت همچنان در مقام خویش باقی ماند. در سال ۶۴۸ ق.م. پسرش هوبان-هالتاش سوم (۶۳۶-۶۴۸ ق.م) بر سریر فرمانروایی نشست و اکنون به پادشاهی رسیدن در ماداکتو و شهر خودش شوش کوشش آشور برای بر تخت نشاندن دوباره تماریتو در ماداکتو را بی نتیجه گذاشت.^۲ وی دریافت که لزومی ندارد که عیلام و آشور تنها بر سر نابو-بل-شوماته دشمنی ورزند؛ بنابراین همپیمانانش را فرا خواند و به آنان توصیه کرد که این کلدانی را که آشور دستگیری وی را این همه ضروری می‌دانست تسلیم آن کشور کنند؛ اما جنگ خانگی در عیلام در طی سده پیش این کشور را برای همیشه در سراسیمه زوال افکنده بود. گواه این دعوی این حقیقت است که هوبان-هالتاش تنها توانست توصیه کند نه اینکه فرمان دهد. متأسفانه در مورد آینده خودش، اتباع ظاهرش توصیه او را زیر پا نهادند. نابو-بل-شوماته زنده و آزاد بود و چاره‌ای مگر ادامه جنگ بی‌ثمر با آشور نماند.^۳

نابو-بل-شوماته که به داشتن پناهگاهی در عیلام اطمینان داشت سپاهبانی از میان قبایل آرامی هیلمو^۴، پلاتو^۵ و یاشیان^۶ بر کران شرقی خلیج فارس به مزدوری گرفت و به قصد به ستوه آوردن-بل-ابنی در بطایح از آبها گذشت. بل-ابنی با فرستادن چهارصد کماندار به آن سوی خلیج فارس که گاوهای نر قبایل هیلمو و پلاتو را به هلاکت رساندند اقدام آنان را تلافی کرد؛ اما نابو-بل-شوماته در شهر هوپاپانو^۷ دست نخورده باقی ماند.^۸ یک دسته از مهاجمان آشور خزاین متعلق به شیخ سرزمین بانانو^۹ در سرزمین ناهال^{۱۰} را ضبط کردند. دسته‌ای دیگر که شمارشان

1- Hilmu

2- Pillatu

3- Iashian

4- HupaPanu

5- Pananu

6- Nahal

به یکصد و پنجاه تن می‌رسید در سرزمین واقع در دو سوی رودخانهٔ تاکاتاپ^۱ صدوسی اسیر گرفتند؛ هنگامی که کوشیدند تا به جایی که آمده بودند باز گردند با سیصد کماندار از قبیلهٔ هالات برخوردند که در ناهال که پیاده تنها بیست و هشت ساعت تا بطایح راه بود در رودخانه کمین کرده بودند. خوشبختانه تنها بیست تن زخم برداشتند و شمار تلفات عیلامیان بسیار بیشتر بود. بل-ابنی خود با ششصد کماندار و پنجاه سوار به پس گرفتن دامهای بسرقت رفته شتافت و هزار و پانصد گاو متعلق به شاه عیلام و شیخ پیلاتو را پس گرفت، اما آوردن همهٔ آنها به بابل مقدور نگردید. زیرا شماری از آنها در خلیج فارس غرق گردیدند و شماری دیگر درجا کشته شدند؛ اما بل-ابنی یکصد سر از بهترین آنها را با چهل چوبدار به دربار آشوربانی پال فرستاد. ۱۴۵۱

شمار اندك جنگجویانی که در این تك و پاتکها شرکت داشتند نشان آن است که اوضاع این ناحیه با آنچه جهانگردانی که در سدهٔ نوزدهم میلادی از جنوب سرزمین بابل گذشتند و شاهد آن بوده‌اند شباهتی نداشته است. ۱۴۶۱ با این همه در نامه‌های بل-ابنی و حکام همقطارش به آشوربانی پال بر دست دیران آشور که مسؤول نمایش دادن «هفتمین سفر جنگی» معروف در کتیبهٔ به اصطلاح «استوانهٔ رسام»^۲ آن پادشاه بوده‌اند دست برده شده است. این لشکرکشی با سفرهای جنگی اشتباه شده است؛ حقیقت تنها هنگامی روشن می‌شود که دریا بیم آشور پس از آنکه شورش شمش-شوم-اوکین فرو نشانده شد، دست کم از دو پایگاه، یکی از بطایح در جنوب و دیگری از شهر در شمال به عیلام تاختن آورد. هدف حملهٔ جنوبی شوش و مقصد راه شمالی تاختگاه شمالی عیلام، یعنی ماداکنو بود که از راه سرزمین راشی که کرسی آن بیت ایمبی بود به آنجا رسیدند. فعالیت‌هایی که در بخش جنوبی انجام گرفت بیش از آن دیگری به هدف ما

1- Takkatap

۲- Rassam Cylinder. احتمالاً از یافته‌های هر-مزد رسام (۱۸۲۶-۱۹۱۰) باستانشناس ترك-م.

مربوط است. پادگانی مرکب از پانصد سرباز آشوری که در زابدانو^۱ مستقر بودند دستور یافتند که به عیلام حمله کنند. این گروه به سوی ایرگیدو^۲ که به فاصله چهار ساعت راه تا شوش فاصله داشت پیش رفتند، شیخ قبیله ایاشیان و شماری از خویشانش را بکشتند و با یکصد و پنجاه اسیر بازگشته در در به سپاه اصلی پیوستند. بدین ترتیب سرکردگان قبیله لاهیرو^۳ که در جنوب شرقی این شهر به چرای احشام می پرداختند با دیدن تهدید تن به تسلیم دادند؛ و آشوربانی پال مغرورانه این داستان را با ریزه کاری تمام در کتیبه شاهی خود ضبط کرده است. اسرای عیلامی که بعدها گرفتار آمدند توانستند گزارش دهند که پسر آمده دیرا^۴، هوبان-نوگاش ناحیه میان رودخانه هودهوده^۵ و شهر هایادانو^۶ را واداشت تا شورش بر ضد هوبان-هالتاش که سپاهش را بر کران رود در صف آورده بود به او ببیوندند. (۱۴۷)

موقع هوبان-هالتاش بسیار ناپایدار بود، اما وی آن اندازه سپاهی را که توانست از مقابل درکاست و در بیت ایملی که مدتها پیش بر دست سناخریب ویران گشته، اما اکنون باری دیگر آبادان شده بود متمرکز سازد. (۱۴۸) این اقدام وی حرکتی خردمندانه بود، زیرا آشوریان بر آن شده بودند تا از شمال عیلام به این سرزمین در آیند. مهاجمان به بیت ایملی رسیدند و ایملایی، سرکرده آن را که داماد پادشاه عیلام بود به اسارت گرفتند. آشوربانی پال در منشور خویش اعلام کرد که در نتیجه این پیروزی هوبان-هالتاش از ماداکتو به کوهها گریخت، اما بل-ابنی که همزمان وارد بخش جنوبی کشور شده بود گزارش داد که گریز پادشاه عیلام به واسطه درگیری شورش داخلی بود. بل-ابنی افزود که وی از رهبران عیلام به نامهای اومهولوما^۷ و اوندادو^۸ خواست تا نابو-بل-شوماته را به او تسلیم کنند. (۱۴۹) پادشاه رقیبی به نام هوبان-هابوآ^۹ که بر بخشی از عیلام که در اطراف بوبیلو^{۱۰}، به فاصله اندکی از شوش قرار داشت فرمانروایی می کرد پس از گریز

1- Zabdanu

2- Irgidu

3- Lahiru

4- Amedirra

5- Hudhud

6- Haiadanu

7- Umhuluma

8- Undadu

9- Huban-hatua

10- Bubilu

هوبان-هالتاش تا مدتی توانست خود را نگهدارد. آنگاه وی نیز دریافت که آشوریانی که از شمال به عیلام در آمدند سرگرم روبیدن سراسر دو کران دجله هستند، و او نیز از معرکه گریخت، مهاجمان به پای دروازه‌های ماداکتو رسیدند و بل-ابنی اکنون به شمال انتقال کرد و دستور داد تا همه خزاین او را به نینوا ببرند و اصرار ورزید که اگر از آشور آذوقه نیاوردند هزار اسیری که گرفته از گرسنگی خواهند مرد. ۱۵۱۱ همین اسرا موضوع نامه دیگری را می‌ساختند که در آن بل-ابنی اعتراف کرد که مایل است از فرماندهی فعال سپاه کناره‌گیری کند. وی از هوبان-شیار شنید که اعیان و بزرگان عیلام دلهاشان برگشته است و اکنون مایل به تسلیم نابو-بل-شوماته هستند؛ پیامگزاران آنها در ماداکتو به او رسیدند و از ویرانسازی سراسر عیلام به خاطر يك نفر کلدانی زبان به اعتراض گشودند. ۱۵۲۱

از این سازش پیشنهادی نتیجه‌ای به دست نیامد؛ و بل-ابنی بنابر فرمانهای سر بمهری که از پیش آشوربانی پال رسید ۱۵۲۱ از ماداکتو به پیشروی در دره کرخه ادامه داد. فهرست شهرهای گشوده که نامشان در کتیبه‌های شاهی آمده همه جاهای مهمی را که در این سفر جنگی بر دست هر دو گروه مهاجم فتح شده بودند دربر می‌گیرد. ۱۵۲۱ مهمترین آنها در سرزمین راشی عبارت‌اند از: هامانو^۱، بیت ایمی، بوبه^۲، بیت بوناکی^۳ و بیت ارابی^۴. گروه دوم آنهایی بودند که در دره کرخه قرار داشتند، یعنی ماداکتو، دوراونداسی^۵، توباوتل توبا که نبرد سرنوشت با تپنی-هوبان-اینشوشیناک در آنجا روی داد؛ دین شاری^۶ که در روزگار فرمانروایی هوته لودوش-اینشوشیناک ایزد ریا^۷ را در آنجا می‌پرستیدند و شوش. گروه سوم شهرهایی را دربر می‌گرفت که مسکن قبایل آرامی بود، یعنی هایااوسی^۸ ۱۵۵۱، گاتودو^۹، دائه‌با^{۱۰} و دیگران.

یکی از آن آیینهایی که دل آشوربانی پال را شادمان می‌ساخت در شوش

1- Hamanu

2- Bube

3- Bit Bunakki

4- Bit Arrabi

5- Dur Undasi

6- Din Sharri

7- Ria

8- Hajausi

9- Gatudu

10- Daeba

برگزار گردید. در این آیین تاماریتو، پسر هوبان-نوگاش یکبار دیگر به عنوان شاه بخشی از عیلام بر تخت نشانده شد؛^{۱۵۶۱} و همانند رابطه پادشاهی با پادشاه دیگر، شاه غایب آشور در یادداشتی از رفتار خوبی که در گذشته با او داشت سخن گفت و وعده کرد چنانچه تاماریتو همچنان به او وفادار بماند، از نابو-بل-شوماته جانبداری نکند و از همپیمان شدن با هوبان-هالتاش بپرهیزد و رفتار بهتری در آینده با او پیش خواهد گرفت.^{۱۵۶۲}

پادشاه آشور گفتاری نیز درباره مردم راشی دارد. چون سخن را بدینجا می‌رساند که چگونه هنگامی که در ایام فرمانروایی اورناکی در عیلام قحطی بروز کرد به آن سرزمین آذوقه فرستاد مردم راشی را به یاد می‌آورد و از آنان می‌خواهد که این گونه عمل کنند. بگذارید آنان اکنون فرمانهای پادشاه تازه‌شان تاماریتو را کار بندند.^{۱۵۸۱} چون این پند در گوش مردمی که از تختگاهشان بیت ایلمبی را بنازگی غارت کرده بودند فرو نمی‌رفت، آشوربانی‌پال سر کرده آن ایلمپی را به قدرت بازگرداند. جملات فرمانروای آشور که پر از تکلفات زبان سیاسی است در این زمینه هیچ تأثیر خود را از دست نمی‌دهد، باشد که مردم راشی سرنوشت هوبان-هالتاش را به یاد آورند و از تاماریتو فرمان ببرند، یا نتیجه کارهای خویش را بپذیرند.^{۱۵۹۱}

تاماریتو که بر فرمانروایی زادبومش گماشته شده بود و از آنجا می‌توانست با دشواری اندک اسبهای سفید به دست آورد، ایزدبانوی بیگانه‌ای را که در سرزمین بیگانه دلداریش می‌داد به یاد آورد و سه رأس از این جانور را برای ایشتار شهر اوروک فرستاد. این اسبان را پس از پاره‌ای تأخیر از آن شهر پیش آشوربانی‌پال در نینوا فرستادند و در آنجا داستان این اتحاف را در کتیبه‌ای که بر ستام آنها نقش کردند چنین آوردند: «از شاه عیلام، تاماریتو، به ایشتار ایزد اوروک»^{۱۶۰۱} هوبان-هالتاش از این فرصت برای بازگشت از دژهای مرکزی بهره‌برداری کرد، و فرمانروای دست‌نشانده آشور شتابان به آشور گریخت. در کتیبه‌های شاهی از این ادبار از سر احتیاط برداشت نادرست شده است؛ اما بل-ابنی می‌داند که هوبان-هالتاش در ماداکتو باری دیگر بیهوده به رعایایش اصرار می‌کند که

لازم است نابو-بل-شوماته را تسلیم کنند. ۱۶۱) چون به پنداو اعتنایی نگردید، غارت عیلامیان و آرامیان همچنان ادامه یافت. در این هنگام کاسه شکیبایی آشور بکلی بسر آمد و زمینه برای فرود آوردن ضربه نهایی که یکبار برای همیشه به استقلال پادشاهی عیلام پایان دهد آماده گردید. این از ادبار سرنوشت بود که آخرین اقدام موفقیت آمیز آشور روبزوال می بایست در مورد سرزمینی انجام گیرد که از سپیده دم تاریخ دشمن سرزمین پست بابل بوده است.

بل-ابنی که باری دیگر مهاجمان را رهبری می کرد، نخست بر راشی در شمال که فرمانروای آن ایلمایی نشان داده بود که وفادارتر از بسیاری دیگر نیست فرود آمد. آنان پیروزمندان به بیت ایلمی و هامانو در آمدند و بکلی ویران شان کردند. هوبان-هالتاش ماداکتو را ترك گفت و با مادر، همسر و خانواده اش به قصد رسیدن به تالاه از رودخانه اولای گذشت. دو تن از کارگزارانش که جداگانه با بل-ابنی-هوبان-شیبارو و ندادو در تماس بودند به قصد گرد آوردن متحدانی رهسپار ناحیه هیدالو گردیدند. ۱۶۲) آشوربانی پال در کتیبه روی منشور خود لشکر کشی را رهبری می کند، بیت ایلمی را به دست می آورد و عیلامیان را ناگزیر می سازد که به دوراونداسی عقب نشسته از رودخانه ایدیده بگذرند. ۱۶۳) حدس زدن اینکه حضور آشوربانی پال در کجا باید باور کنیم، فرمانده سپاه در عرصه کارزار پادشاه در نینوا، دشوار نیست.

مهاجمان در پی گرفتن بیت ایلمی سراسر سرزمین راشی را به بساد غارت دادند، بیت بوناکو، هارتابانو، وتوبا همه به دست ایشان افتادند و آنان باری دیگر رهسپار دره کرخه گردیدند. مهاجمان ماداکتو و هالتاش ماراش^۱ را به تصرف در آوردند و به شهر بی محافظ شوش و شهرهای مجاور آن دین شاری، سومونوناش^۲، پیدیلما^۳، بوبیلو و کابیناک^۴ در آمدند. اکنون لشکر کشی ابعاد بلند پروازانه تری به خود گرفت. هوبان-هالتاش از کشتن يك فراری چشم پوشید. موقعی را که بر کران رودخانه ایدیده داشت به او پس داد و به هیدالو باز گشت. در پی او بل-ابنی

1- Haltemash

2- Sumuntunash

3- Pidilma

4- Kabinak

نیز بدانجا رفت. زیرا می دانست که آن سرزمین برپادشاه خود شوریده بود. بانو نو و حوزه ای از شهر باشیمو به دست آشوریان که اکنون به کنار دروازه پارسوماش به فاصله بیش از دوست و پنجاه مایلی- به مسافت صد و بیست ساعت راه در ناحیه کوهستانی رسیده بودند غارت گردید؛ و در اینجا تعقیب عیلامیان متوقف شد. (۱۶۴) این لشکرکشی بدون نتایج نبوده، و پاره ای از نتایج آن بکلی غیرمنتظره بوده است. فرمانروای پارسوماش که اکنون کوروش یکم، پسر تیس بس بود در نزدیکی هیدالو با آشوریان برخورد، به ناتوانی خویش در برابر نیرویی برتر از خود اعتراف کرد و برای اثبات کمک شاهانه خود، پسرش آروکو را به نوا به آشور فرستاد، پیزلومه^۱، پادشاه شهر- کشور هودیمیری نیز که در آن نزدیکی قرار داشت هدایایی برای پادشاه آشور فرستاد. (۱۶۵)

در این میان عیلام جنوبی نیز برپادشاه گریخته خود بیرون آمده بود. آرامیان قبایل تاخاشاروا^۲ و شالو که آ^۳ وی را متهم به کشتن اومهولوما^۴ کردند و می گفتند که وی زمانی با بل-ابنی نوشت و خواند داشته و کوشیده بود که با کشاندن آنان به گرسنه میری به اطاعت محض وادارشان کند. اکنون آنان نیز از کرده های نابو-بل شومانه به ستوه آمده بودند، و بل-ابنی اعلام کرد که بسیار احتمال دارد که هوبان-هالتاش راهزن منفور را به شرط دریافت فرمانی مختوم بیگمان از جمله فرمان عفو قطعی برای پادشاه عیلام-پیش آشوربانی پال بفرستد. (۱۶۶)

در مدتی که وی منتظر دریافت این فرمان بود، فرمانروای آشور نیز بیکار نشست. وی به شوش بازگشته دروازه های آن را به روی سربازان غارتگر خود باز کرد، و از دیدن انبوه گنجینه هایی که آنان به دست آورده بودند لذت می برد. زر و سیم و چیزهای گرانبهایی که شاهان عیلام در گذشته های دور از سومر و اکد آورده در عیلام برهم انباشته بودند، سنگهای گرانبها، جامه و سلاح، اسباب و کاجال نفیسی که شاهان عیلام بر آنها نشسته می خوردند و می آشامیدند، می آرمیدند و تدهین می شدند، گردونه ها، اسبان و استران باستامها و یراقهای سیمین، همه و همه

1- Pizlume

2- Tahhasharua

3- Shallukea

4- Umhuluma

به‌دست آزمند آشوریان افتادند.

پرستشگاه بزرگ اینشوشیناک که از آجر لعابدار ساخته شده بود و دارای برجهایی از برنز براق بود ویران گردید و اینشوشیناک برای نخستین بار در تاریخ راه دشتهای سرزمین بابل را پیش گرفت. دیگر ایزدان نیز که عیلامیان در این عصر منحط حرمتشان می‌کردند از پرستشگاه‌هایشان گردآوری شدند. آنهایی که بالاخص به‌عنوان ایزدانی که شاهان عیلام می‌پرستیدند بلندآوازه بودند عبارت بودند از شومودو^۱ (ترانویس آشوری نام ایزدی که به‌نام شیموت می‌شناسیمش)، لاگامار، پارتی کیرا^۲، امان-کاسیبار^۳ (که برخی او را همان هوبان می‌دانند)، اودوران^۴ (هوتران)، وساپاک^۵ (شاید همان شپاک، ایزدکاسیان باشد)، ایزدان دیگر شامل راجیبا^۶، سونگورسار^۷ (۶۷۱)، کارسا^۸ و کیرساماس^۹ (که یکی از آنها شاید کیرییرشا باشد)، شودانو^{۱۰}، آیپاکسینا^{۱۱}، بلالا، پانین تیمری^{۱۲}، (پانیکیر)، ناپیرتو^{۱۳} (ناپیر^{۱۴})، «ایزد»، کینداکاربو^{۱۵}، سیلاگارا^{۱۶} و ناپسا^{۱۷} می‌گردید. ۱۶۸۱ از این پس همهٔ اینها را در سرزمین آشور که دارای، ظروف و کاهنان آنها نیز به‌آنجا انتقال یافته بودند پرستش می‌کردند. آنها یادگارهای باشکوه پیروزی بودند، یک ایزد دیگر، یعنی نانا اوروک احترام بیشتری می‌طلبید و حرمت زیادی نیز به‌او می‌نهادند. تندیس این ایزدبانو که بیش از هزار سال پیش کوتیر-ناخوانته آن را از بودباشش گرفته بود، اکنون با آیینی با شکوه به سرزمینهای جلگه‌ای بازگردانده شد. این تندیس برای آشوربانی‌پال که یک دور هزار سال نیز براسارت آن افزود چندان اهمیت نداشت. ۱۶۹۱ سی‌ودو تندیس ساخته از زر، سیم، مفرغ و سنگ آهک شاهان سابق عیلام را از محراب پرستشگاههای شوش، ماداکتو و هورادی به آشور بردند و در آنجا اعضایشان را شکسته ناقص و بی‌اندامشان کردند. تندیسهای نخستین پادشاه عیلام

1- Shumudu

2- Partikira

3- Amman-kasibar

4- Uduvan

5- Sapak

6- Ragiba

7- Sungursara

8- Karsa

9- Kirsamas

10- Shudanu

11- Aiapaksina

12- Panintimri

13- Napirtu

14- Napir

15- Kindakarbu

16- Silagara

17- Napsa

جدید، هوبان نو گاش، پسر هوبان-تاهراه، جانشینان شو تروک-ناخونته دوم و هالوشو و نیز شکفت آنکه تندیس تماریتو که اکنون در نینوا قرار داشتند به آشور انتقال یافتند. بل-ابنی تندیسهای بسیار بزرگی را که از پرستشگاهها پاسداری می کردند گرد آورد، گاوهای وحشی خشم آلودی را که دروازه هایشان را می آراستند از جایشان دور ساخت و بفرمود تا همه را از میان ببرند. سر بازنش گذرگاههای مقدسی را که تا آن زمان پای بیگانه‌ای به آنجا نرسیده بود زیر پا نهادند و به کام آتش سپردند. به مقابر شاهان گذشته بیحرمتی کردند و هدایا و نذورات آنها را به بنما بردند.

سربازان آشور مدت بیست و پنج روز عیلام را زیر پا نهادند و بر دژهای ویرانشان نمک پراکندند. خاندان شاهی، بالاخص زنان دودمانها را که پادشاهان از آنان زاده می شدند همراه با رؤسای شهری و شهرداری شهرهای گشوده به آشور انتقال دادند، چنانکه صدها تن از سربازان اسیر را با افسران بالادستان-کمانداران، سواران، گردونه رانان و پیادگان-نیز به آشور بردند. آشوربانی پال اعلام کرد که از این پس ویرانه‌ها باید کنام گوران و آهوان و همه جانوران گردد. عبارت پردازی این گفته پیش‌بینی‌هایی را به یادمان می آورد که می‌بایست بزودی بر زبان یهودیان اسیری که در بابل به سر می بردند جاری گردد. از این گذشته به روایت نویسنده عهد عتیق، عیلامیان، مردم شوش، و مردم قبیله تاخا از قبایل آرامی در ساماریا^۱ اسکان داده شده بودند. ۷۰۱ برای مردمی که از گذشته شکوهمندشان آگاهی دارند اندوهی سنگینتر از انحطاط و زوال نیست.

تا اینجا به گزارشهای سالنامه‌های شاهی آشور متکی بوده ایم. صدها بنای خرد شده و درهم شکسته که خاکبرداران در شوش یافته‌اند و وضع آشفته و بی‌نظم تپه و گریه چیزهای زیادی از همان داستان برای ما می گویند. (۷۱) دلیلی نداریم که به دعوی فرمانروای آشور که در محوطه پرستشگاه اینشوشیناک ثروتی از اموال غارتی به دست آورده است تردید کنیم، اما بر شمردن چیزهایی که آنها در پشت سر

۱- Samaria. یا سامره، شهر قدیم. ناحیه سامره، فلسطین مرکزی، بر تلی در شمال غرب نابلس، به فاصله ۵۸ کیلومتری شمال غرب اورشلیم، که اکنون آبادی سبسطیه در محل آن قرار دارد. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی، ۱/ ۱۲۴۶-م.

به جا گذاشتند نیز بدون جاذبه خاص خود نیست. [۷۲]

شاهان عیلام جدید به استفاده از ودایع ذخیره شده و اسباب و لوازم پرستشگاه که اسلافشان در آنجا نهاده بودند، نظیر برگهای زرینی که بر آنها نوشته بودند همراه با مهرها و تندیسهای کوچک شولگی، ایزد اور همچنان ادامه دادند. گذشته از اینها، آنان به عنوان هدایای خودشان به ایزد، زر، سیم، آویزه های سربی، ریسمان، صفحات گرد آهنی و النگو نذر می کردند. اما نذورات به اینها محدود نمی شد. سرهای مار ساخته از سرب، سیم آبزر داده و مفرغ اشاره دارد که پرستشگر عیلامی حرمت به مار-ایزد بانو را از دست نهاده بود. [۷۳] تندیسهای کوچک مفرغی از مردان ریش تراشیده و زنان بسیار آراسته در جامه هایی که بلندیشان تا قوزک پا می رسید فراوان بودند. مهرهای بزرگ، النگوها، پرندگان، تیشه ها، اسکنه ها و میخهای نذری که همه از مفرغ ساخته شده اند، نظیر صدها مهر و نشان استوانه ای که در هر دوره تاریخ به دست آمد برای ذخیره شدن در پرستشگاه جای بسیار نامناسبی را برگزیده اند؛ اما مدالها و آویزه های مفرغی، مانند آنهایی هستند که از زرو سیم ساخته شده اند و برگهای مفرغی که همانند آنهایی می باشند که از فلزات گرانبهاتری ساخته شده اند کتیبه هایی دارند که وقفنامه شاهان گذشته اند. قطعات عاج، تندیسهای کوچک، صفحات گرد فلزی و نشانها را شاید بیشتر به واسطه کاربرد دینی آنها نگه می داشتند. اشیای ساخته شده از عاج و تقلیدی که در ساختن اشیاء از سنگ لاجورد انجام می گیرد به بازرگانی آرام و بی آشوب با هند و داخل ایران اشاره دارد، چنانکه کالاهای گوناگون ساخته از صدف از بازرگانی با کرانه نشینان خلیج فارس یا سلطه بر این ناحیه حکایت می کنند. آجرهای لعابدار، نشانها، و نقوش برجسته کوتاه به بهترین وجهی چیره دستی افزارمندان آن عصر را نشان می دهند.

ویرانیهایی که سربازان آشوربانی پال به بار آوردند، ما را از تصویر کردن حتی سردستی ساختمانها و پرستشگاههایی که عیلامیان متأخر آراسته بودند مانع می شود. اما دلیلی ندارد که تصور کنیم نما و ظاهر آنها با بناهای مشابهی که شیلهاک-اینشوشیناک بزرگ بر آورده بود تفاوت بنیادی داشته است. اکنون همه

فرو ریخته بودند، پرستشگاهها را ویران کرده بودند و آنچه در آنها بود را به یغما برده بودند.

بل-ابنی در یکی از نامه‌های خود از غنایم به دست آمده از شوش، سفر پیروزمندانۀ نانا و مستقر ساختن مردوک-شار-اوسور در مقام حاکم موقت شوش سخن می‌گوید. وی همچنین گزارش می‌دهد که افسران را پیروزمندانه به بیت-بوناکی در سرزمین راشی در شمال، و در میان هیلموها و پیلاتوها در جنوب فرود آوردند. [۷۴]

همۀ اینها از دیدگاه دستگاه اداری آشور بسیار خوب بود، اما کمتر مردمی بودند که فراموش کرده بودند که هوبان-هالتاش هنوز پادشاه اسمی این سرزمین است. هوبان-هالتاش که از این ضعف آگاه بود با خلقی کاملاً ملایم به ماداکتوی ویران بازگشت و تمایلش را به تسلیم کردن نابو-بل-شوماته که اکنون تحت الحفظ بود به بل-ابنی-ابلاغ کرد. [۷۵] سردار آشور نمی‌دانست که چگونه عمل کند و پیشنهاد کرد که وی مستقیماً با آشوربانی پال تماس بگیرد. هوبان-هالتاش این پیشنهاد را پذیرفت؛ هیچ چیزی نمی‌توانست روشنتر از روش او در تاریخ گذاری نامه که در بیست و ششمین روز از ماه تموز که به نام نابو-شار-آهه‌شو^۱ نام گذاری گردیده نوشته شده چاپلوسی او را نشان دهد. وی تمایلش را به تسلیم کلدانی اعلام می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که آشور و عیلام علیه مارتنای^۲ که در لاهیرو شکسته شده بود دست به حمله مشترک بزنند. [۷۶]

آشوربانی پال چنان مهربانانه و مؤدبانه این پیام را پذیرفت که با شگفتی در میان آرامیان اعلام گردید که «شاهان با یکدیگر در صلح و سازش به سر می‌برند.» [۷۷] آنگاه بیکهای آشور برای به دست آوردن نابو-بل-شوماته به عیلام شتافتند؛ اما، با این همه، در مقصود خویش ناکام ماندند، زیرا پیش از آنکه آنها دررسند، کلدانی که دیگر دست از جان شسته بود خود را کشت. اما پیکر او را هنوز می‌توانستند ناقص و بی اندام سازند، و بل-ابنی آن را در نمک نگهداشت و به آشور فرستاد با این خبر که شهرهای عیلام، از جمله شوش، آرام و در فرمان او

1- Nabu-shar-aheshu 2- Martenai

هستند.^{۱۷۸} وی در این مورد اندکی خوشبین بود، زیرا راشی و شهرهای آن بر پائنه^۱، فرمانروای آرامی خود که آشوربانی پال بر آنان گمارده بود بیرون آمدند.^{۱۷۹} بیت ایملی، هامانو، آرانزیاشو^۲ و شهرهای مجاور به زور اسلحه باری دیگر گردن به اطاعت دادند و سربازانشان ناگزیر گردیدند به دستگاه نظامی آشور پیوندند. از این پس بیشترینه خاك عیلام از ولایات امپراتوری آشور بود.

اندکی بعد که آشوبهای داخلی باری دیگر هو بان-هالتاش را از قلمرو کوچک شده اش اثر بیرون راند دبیران آشور سرگرم آخرین دستکاری استوانه بزرگ رسام بودند. طرفداران آشوربانی پال وی را که به ستام گردونه آشوری بسته بودند از ماروبیشتی^۳ در الپپی به نینوا آوردند و در آنجا به دیگر اسرای عیلامی ملحق ساختند.^{۱۸۰} آنگاه با پایان گرفتن کتیبه استوانه، حدود ۶۳۶ ق م، منابع ما به دست دادن تاریخ پیوسته و مسلسل را متوقف می سازند. در فهرستهای پراکنده و ناقص از شهردار شهر سوزانو^۴ که شاید همان شوش باشد، با نام روشن آشوری مانوا-کی-آشور^۵، حاکمی به نام پودیو^۶ که بر عیلامیان فرمان می راند، و کارگزار دیگر عیلام نام رفته است.^{۱۸۱} این اسامی این احتمال را ایجاد می کنند که عیلام، یا دست کم شوش، ولایتی آشوری باقی ماند؛ اما از آن پس تا دوره بابل جدید منابع ما خاموشند.

1- Pa'e

2- Aranziashu

3- Marubishti

4- Susanu

5- Mannua-Ki-Ashur

6- Puidu

بخش دوازدهم

مادها و پارسیان

زمانی که سکاییان در مملکتی که خشریته سر کرده شهر کارکاشی میان سالهای ۶۷۵ ق م و ۶۵۳ ق م بر آورده بود تاخت و تاز می کردند، شاه پارسوماش چیش پش یا تیس پس (حدود ۶۷۵-۶۴۰ ق م) سرگرم بهره برداری از فرصت به دست آمده از مداخله بود. وی که برانزان در عیلام استیلا داشت و از غارت‌هایی که سکاییان در ماد می کردند در امان بود، اکنون به سوی دره‌های کوهستانها در ناحیه‌ای به حرکت درآمد که دوتن از نژاد گانش، یعنی کوروش کبیر که پاسارگاد^۱ را بر آورد و داریوش که صحن و سکوی کاخی را در آنجا بنا نهاد بلند آوازه اش کردند. بنابراین چیش پش به هنگام مرگ خداوند دو ناحیه جدا گانه بود: یکی سرزمین زادبومش پارسوماش که انزان به آن پیوسته بود و دیگری سرزمین نویافته پارسه یا پارس. بسیار طبیعی بود که پس از مرگش امپراتوری او میان دو پسرش تقسیم گردد. آریارمنه^۲ یا آریارامنس^۳ به عنوان نخستین پسر که در پی رسیدن پدر به پایگاه مستقل به دنیا

1- Pasargadae

2- Ariaramna

3- Ariaramanes

آمد «شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه سرزمین پارسه» گردید. اما کوروش یا سیروس^۱ یکم (حدود ۶۰۰-۶۴۰ ق م)، با اینکه پسر مهتر بود، فرمانگزار برادر شد و به عنوان «شاه بزرگ» تنها بر میهن دیرینه حکومت می‌راند.

تا مدتی کارهای آریارمنه بخوبی پیش می‌رفت. وی بر لوحی سیمین به خود بالید که خدای بزرگ، اهورامزدا سرزمین پارسه را به او بخشیده که اسبان نیک و مردان نیرومند از آنجا خیزد، پدرش و چیش پیش، پیش از او شاه بوده است.^۲ برادرش در پارسوماش تقریباً بلافاصله پس از نشستن بر تخت با دشواریهای روبرو گشت. از نظر او تهاجم آشور به عیلام دست آورد بی‌مانندی بود که شایسته آن بود مورد توجه قرار گیرد. پسر مهترش آروکو^۳ به‌نوا داده شده و او را به‌نینوا بردند که شاید حضورش در آنجا به آشوریانی بال اطمینان دهد که پارسوماش نقشه‌هایی درباره عیلام ندارد.^۴ از این پس تا چندین سال آگاهی ما درباره رویدادهایی که در پارسوماش گذشت نظیر وقایع پارسه مبهم است.

در ۶۲۵ ق م هووخستره با کوواکسارس، پسر خشترینه باری دیگر نظم را به بلندبهای ماد بازگرداند. روشی که وی در انجام این کار به‌کاربرد بر ما شناخته نیست. هرودوت می‌گوید که وی سرهای سرکردگان سکایی را از باده گرم کرد و با این تدبیر ایشان را فرو گرفت؛^۵ اما بازگشت او به قدرت بیگمان دشواریهای بیشتری در بر داشت. همچنین بساید اعتراف کنیم که درباره بیشتر فتوح آینده او چیزی نمی‌دانیم. اما تجربه گذشته به او آموخته بود که برای رسیدن به پیروزی به سپاه سازمان‌یافته‌ای نیاز است؛ مردم وی به یاری سکاییان فرمانگزار کاربرد کمان را فرا گرفتند و سربازان او به سه دسته از سربازان سبکبار، یعنی نیزه‌داران، کمانداران و سواران تقسیم گردیدند.^۶ بدین ترتیب هووخستره به سپاهی آراسته مجهز گردید و احتمالاً هم او بود که در پارسه به پادشاهی «شاهنشاه» آریارمنه پایان داد و بدین سان پسر و نوه پادشاه، آرشام^۲ یا آرسامس^۴ و ویشتاسپ^۵ یا هیستاسپس^۴ را حتی از اختیار لقب «شاه» نیز بازداشت. لوح سیمینی که آریارمنه با غرور تبار خود را

1- Cyrus

2- Arukku

3- Arshama

4- Arsames

5- Vishtaspa

6- Hystaspes

بر آن نوشته بود خود به اکباتان برده شد. هووخشتره که آشورمانعی بر سر راهش ایجاد نمی کرد، احتمالاً بیشتر سرزمین جنوب و مغرب دریاچه ارومیه را نیز به تصرف در آورد. گویا ولایت سابق آشور، پارسوا در این زمان زیر فرمان او درآمد و مانایان وی را به عنوان پادشاه برسمیت شناختند. اما بسیاری از آنها برای ایمنی به نینوا پیش سین-شار-ایشکون^۱ گریختند. با تسخیر ولایت هرهر در سرزمین قدیم لولوبیان راه حمله او به خود آشور در ۶۱۵ ق م هموار گردید.

در این میان خطری در سرزمین بابل پدیدار گردید که امپراتوری آشور را تهدید می کرد. نبوپل^۲، مانند بل-ابنی که پیش از وی زندگی می کرد حیات سیاسی خود را به عنوان کارگزار آشور در بطایح آغاز کرد. وی از این مقام رفته رفته به جایی رسید که دارای پادشاهی مستقلی گردید. وی در مقام پادشاه بطایح اسناد مربوط به آیین عبادی پرستشگاه اورک را به شوش برد که حکومت بر آن از بل-ابنی به او میراث رسیده بود.^۳ در ۶۱۶ ق م سراسر بابل زیر فرمان او بود، و او خود به آشور حمله برد.^۴ در قابلینو^۵ سین-شار-ایشکون و گریختگان مانایی به تهاجم او پیوستند. تنها رسیدن سپاهی مصری که به باری آشور شتافته بود موجبات عقب نشینی وی را به سوی جنوب فراهم ساخت، زیرا نشان داده بود که حریف نیرومندی برای دشمنان شمالی خود است. در مارس ۶۱۵ ق م دست به آزمایش در خط دجله زد و شهر مادانو^۶ در ولایت ارافه^۵ را متصرف گردید. در ژوئن همان سال باری دیگر به آشور حمله برد، اما سپاه آشور وی را ناگزیر به عقب نشینی کرد.

در این زمان هووخشتره که بسختی می توانش همپیمان نبوپلر در شمار آورد در صحنه پدیدار گشت، و در ۶۱۵ ق م به شهری در ولایت ارافه حمله برد. در اوت سال بعد، بیگمان پس از گشودن نواحی شمال آشور، کنار دجله فرود آمد، و نینوا را شهر بندان کرد. چون نتوانست بر دیوارهای شهر دست یابد به گرفتن تاربیسو^۶ بسنده کرد و در جهت جریان دجله به آشور آمد و پس از حمله ای بر آن شهر دست یافت. نبوپلر که نمی خواست امپراتوری آشور را در دست رقیبی ایرانی ببیند،^۷

1- Sin-shar-ishkun

2- Nabopolasser

3- Qablinu

4- Madanu

5- Arrbapha

6- Tarbisu

اندکی پس از سقوط آشور به آنجا رسید. در حضور دو سپاه نیرومند دو پادشاه با یکدیگر سازش کردند؛ میانشان خرسندی از یکدیگر و همپیمانی برقرار گردید، و آمیتیس^۱، دختر خردسال ایشنوویگو (آستواگس)، پسر هووخشتره را نامزد پسر جوان نبوپلر، یعنی نبوکدنصر^۲ کردند. از این پس دو سپاه همچون نیرویی واحد عمل می‌کردند.

در سراسر سال ۶۱۳ ق م سپاهیان ماد در جای دیگری سرگرم بودند. در این هنگام است که هرودوت بیست و هشت سال سلطه سکاییان را وارد تاریخ ماد می‌کند؛ این شاید تنها يك جابجا سازی زمانی وقایع باشد یا شاید به چیزی جز این اشاره دارد. زیرا سپاه هووخشتره در بازگشتن به نواحی جلگه‌ای اومان-ماندا^۳، «سپاه ماندا» خوانده می‌شود. این شاید اشاره دارد که در طی سال ۶۱۳ ق م مادها بر بسیاری از آوارگان سکایی سرزمینهای کوهستانی شمال آشور استیلا یافتند.

اما شاید در ۶۱۲ ق م هم هووخشتره هم نبوپلر آماده تاختن به نینوا بودند. سه جنگی که ایشان میان ژوئن و اوت کردند در وقایعنامه ثبت گردیده و برابر است با سه شکستی که بر دست «آرپاکس مادی»^۴ و «بلسیس»^۵ بابلی وارد آمده و کتسیاس^۶ آن را توصیف می‌کند، (۱۸۰) اما حمله نهایی که در اوت انجام گرفت کاملاً به پیروزی انجامید. در اواخر سپتامبر هووخشتره با سهمی که از غنائم به او رسیده بود به ماد بازگشت، اما پایان دخالت او در امور بابل هنوز فرا نرسیده بود. پادشاهی آشور تازه‌ای در شمال بین‌النهرین شکل گرفت و نبوپلر در اوایل سال ۶۱۰ ق م برای دریافت کمک به ماد روی آورد. در نوامبر همان سال هووخشتره و سپاهش به بابل رسیدند و به نیروهای نبوپلر پیوستند؛ حرکت بعدی این همپیمانان به سوی حران چندان اهمیت داشت که شایسته آن بود تا توجه نبوکدنصر، ولیعهد بابل را برانگیزد. (۱۸۱) تنها خاطره ویرانی حران بر دست هووخشتره و مادیها کافی بود که پنجاه سال بعد درد پادشاه بابل ترس و احترام نسبت به ایرانیان برانگیزد. (۱۸۲) پس از چند سالی جنگ و عدم قطعیت در دست مادیها باقی ماند.

1- Amytis

2- Nabuchadnezzar

3- Umman-Manda

4- Arpases

5- Belesys

6- Ctesias

پس از فتوحی که در بالا برشمردیم، باری دیگر تاریخ ماد در تیرگی و تاریکی فرو می‌رود و باید از استنباط خود یاری بگیریم. با اطمینان می‌توان گفت که مرزهای اصلی پادشاهی در مشرق شهر ری کنونی در جنوب تهران، در جنوب اصفهان، و در شمال غرب، ناحیه آتروپاتن^۱ یا آذربایجان کنونی را در بر می‌گرفت و تختگاه آن اکباتانا یا همدان کنونی بوده است. (۱۱۳) چنین می‌نماید که وی سرزمین پارسه را به قلمرو خویش ملحق ساخته بود، و اکنون پارسوماش سیادت وی را برسمیت می‌شناخت، اداره این هر دو سرزمین به دست کنبوجیه^۲ یا کامبوسس^۳ یکم (حدود ۵۵۹-۶۰۰ ق م) سپرده شد که در پی مرگ پدرش کوروش اول به‌عنوان «شاه شهر انشان» به تخت برآمده بود.

بنابراین بیشترین خاك ایران فرمانگزار هووخشتره بودند، اما کادوسیان^۴ که در ناحیه باریک گرم میان کوههای البرز و دریای خزر زندگی می‌کردند از پذیرفتن سیادت وی خودداری کردند. (۱۱۴) کتسیاس تنها منبعی است که می‌گوید پارتیان در پادشاهی آستیاراس^۵ که به زبان مردم کنیدوس^۶ همان هووخشتره بود بر مادها بشوریدند. پس از چندین نبرد که میان دو گروه در گرفت، سرانجام پیمانی میان دو طرف بسته شد مشروط بر آنکه شورشیان حاکمیت مادها را بپذیرند و برای همیشه همپیمان ایشان بمانند. (۱۱۵) این گزارش فی‌نفسه بعید نیست، و پارت احتمالاً از آن پس فرمانگزار دولت ماد گردید همان گونه که بعدها نواحی دوردست تابع فرمانروایان اشکانی بودند. (۱۱۶)

دامنه فتوح هووخشتره در شمال غرب حتی گسترده‌تر بود. در اینجا مناطقی که روزگاری بخشی از پادشاهی هالديا را تشکیل می‌دادند و اکنون در تصرف

1- Atropatene

2- Kanbuiya

3- Cambyses

4- Cadusians

5- Astibaeras

۶- Cnidus یا Cnidos، شهر قدیم یونانی کاریا، جنوب غرب آسیای صغیر، در جنوب غربی قسمت آسیای ترکیه کنونی. در ۵۴۰ ق م به تصرف ایران درآمد. دادوستدی وسیع داشت. کتسیاس از مردم این شهر بود. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی، ۲/ ۲۲۸۶-۴۰.

مهاجمان بیگانه، یعنی آرامیان بودند به تصرف او درآمدند؛ و هرودوت بالصراحه می گوید که سراسر کاپادوکیه^۱ تارودخانه^۲ هالوس^۳ (قل ایرماق کنونی) تاپیش از برآمدن امپراتوری پارسیان فرمانگزار مادها بودند. (۱۷۱) در ۵۹۰ ق م هوو خستره به کنار رودخانه^۴ هالوس رسید و در آنجا با آلواتس^۵، پادشاه لودیا^۶ برخورد کرد. در طی جنگ پنج ساله ای که در پی آن در گرفت هیچیک از دو حریف برتری به دست نیاورد؛ اما در سال ششم، یعنی ۵۸۵ ق م، کسوفی روی داد که آن را به فال بد گرفتند و دست از جنگ کشیدند. کار به داوری کشید و نبودند، فرمانروای بابل که احتمالاً^۷ داور برگزیده آلواتس بود با سوئن نسیس^۸، پادشاه کیلیکیه^۹ که نمایندگی هوو خستره را داشت توافق کرد که از آن پس رودخانه^{۱۰} هالوس مرز میان ماد و لودیا باشد. برای اطمینان از پایدار ماندن مرزی که تعیین گردید آریه نیس^{۱۱}، دختر آلواتس به همسری ایشتوویگسو، پسر هوو خستره داده شد. يك سال نکشید که ایشتوویگسو جانشین پدر گردید. (۱۸۱)

در این میان نبوکدنصر (۵۶۲-۶۰۴ ق م) در بابل بر جای پدر نشست. وی گذشته از متصرفات پهناورش در شمال سوریه بر بطایح در جنوب و شوش در مشرق نیز استیلا داشت. آجریایی که نام او بر آنها نقش گردیده در برآوردن ساختمانهای آن شهر به کار می رفتند، گلدانی مرمرین که کتیبه^{۱۲} او بر آن نقش شده و وزنه ای با نقش او گواهان دیگر استیلای او بر این شهرند. (۱۹۱) نسخه ای از نخستین کتیبه های او که از قبیله آرامی فقوده، در، لاهیرو و ارافه یاد می کند به مشرق شهر راه یافته است.

چون سفرهای جنگی نبوکدنصر به غرب برای پژوهشگران تاریخ کتاب مقدس جاذبه ویژه ای داشته، از این روی تفاسیر و شرحهای زیادی درباره آنها نوشته شده است. يك روایت یونانی می گوید هنگامی که وی سفری را آغاز کرد

1- Cappadocia

2- Halys

3- Alyattes

4- Lydia

5- Nabu-naid

6- Syennesis

7- Cilicia

8- Aryenis

که طی آن یوهاکین^۱، پادشاه اورشلیم^۲ را در ۵۹۷ ق م به اسارت در آورد از آستیاراس یا هووخستره، پادشاه ماد یاری خواست. به گزارش روایتی دیگر وی باغهای معلق معروف بابل را برای خوشنود کردن شهبانوی مادی خود، دختر ایشتوویگو بنا کرد. [۲۲] این حقیقت که بابل در ایام فرمانروایی نبوکدنصر به داشتن برج و بارو استوارترین شهر شرق باستان گردید، [۲۳] بروشنی به اوضاع سیاسی و ترس بابل از همسایگان شرقیش اشاره می کند.

تازمانی که نبوکدنصر زنده بود مادو بابل چندان از توانایی یکسانی برخوردار بودند که آزمودن يك جنگ را سودمند نمی دانستند؛ اما پس از مرگ او اوضاع داخلی بابل به ایشتوویگو فرصت غیرمنتظره ای داد. امل-مردوک^۳ (۵۶۰-۵۶۲ ق م) سیاست پدر را کنار نهاد، یوهاکین، پادشاه اسیر یهودیان را از بند رها ساخت و به پیروی از رهبری گروه کاهنان پرداخت. سرانجام ارتش سالاران وی را از تخت برداشته نرگال-شار-اوسور^۴ را به جای او نشاندند. اما پس از چهار سال وی نیز جای خود را به لاباشی-مردوک^۵ داد. در ۵۵۶ ق م این آخری نیز بر دست ارتش سالاران به قتل آمد و اینان پس از وی نبو-نید را بر تخت لرزان نشاندند. [۲۴]

از دست رفتن عیلام و شوش بر دامنه این بحران سیاسی بیفزود. این دو سرزمین در سراسر پادشاهیهای کوتاه امل-مردوک و نرگال-شار-اوسور همچنان به همپیمانی ناگزیر با بابل ادامه دادند، اما با به تخت بر آمدن نبو-نید دیگر بخشی از قلمرو بابل نبودند. [۲۵] آنها احتمالاً به صورت بخشی از امپراتوری روبگسترش ایشتوویگو در آمدند، چنانکه در سراسر سرزمین بابل این باور رشد کرده بود که مادیهای دشمن همچنان به پیروی خود ادامه می دهند و سرانجام روزی بر تختگاه این سرزمین چنگ خواهند انداخت.

حزقیال^۶ نبی همواره امت خود را تشویق می کرد که سرنوشت خویش را بپذیرند و با خداوندان تازه خود در صلح و آرامش زندگی کنند. یهودی دیگری که از شکست نقشه ای که برای رهایی یوهاکین طرح شده بود به خشم آمده و

1- Jehoiachin

2- Jerusalem

3- Amel-Marduk

4- Nergal-shar-usur

5- Labashi-Marduk

6- Ezkiel

پیش‌بینی‌های ارمیا^۱ را که می‌گفت دشمنی از شمال به فلسطین می‌آید سخنی گزاف و دور از عقل می‌دانست،^۲ خطر حملهٔ مادها را تنها انتقام عادلانهٔ یهوه^۳ از بابل مغرور می‌دید. وی اعلام کرد که مادیهای قدرتمند که اسیر کنندگانش این چنین نگران در آنها می‌نگرند و اکنون سپاهیان اوراتویی^۴ یا هالدیایی، مانایان و سکاییان که هوو خستره تنها چند سال پیش آنان را شکست داده بود، ایزاری هستند که یهوه با آنها بابل را ویران خواهد کرد.^۵ وی با خوشی و شادی زیاد ترسی را که سخت‌دلی و جفاکاری مادیها که کمان در دستشان به مرگ‌آورترین سلاح مبدل گشته در دل مردم بابل بیدار کرده را دامن می‌زند.^۶ وی ضعف درونی بابل را که گروه‌های روحانی و نظامی در مدت کوتاه شش سال چهار پادشاه را در آنجا به تخت برنشانند و از تخت برداشتن باز شناخت و به‌شوندگانش یادآور گردید که «در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به‌ضد حاکم (برخواهد آمد)».^۷ وی حصارها و دیوارهایی را که بابل را در میان گرفته بودند در پیش چشم داشت،^۸ اما اعلام کرد که مادها حصارهایش را خواهند انداخت و دیوارهایش را منهدم خواهند کرد و چون فرود آیند فقوده‌های آرامی و ساکنان بطایح را از میان خواهند برد.^۹ سرانجام گفت نه اهل بابل نه حتی يك اسیر یهودی نمی‌توانند امیدوار باشند که مادها رحم و شفقتی نشان دهند، زیرا همه قتل‌عام خواهند شد. وی که به گمان خویش از ویرانی قریب‌الوقوع شهر لذت می‌برد، بارها این برگردان را تکرار می‌کند که:

از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید.
از بخت بد پیامبر مدعی ما تهدید حملهٔ مادها انجام نگرفت. نبوتید
(۵۳۸-۵۵۶ ق م) تاج و تخت خویش را نگهداشت و خطر دور شد. از آن پس
ایشتوویگو چندان گرفتار دشواریهای خود بود که دیگر مجال آن نمی‌یافت اندیشهٔ
لشکر کشی به جلگه‌ها را در سر بپروراند.
در پارسوماش که اکنون با انزان برابر بود، کنبوجیه یکم ظاهراً زندگی

1- Jeremiah

2- Yahweh

3- Urarturian

آرام و بی‌دغدغه‌ای داشت. اگرچند وی اسماً شاه بود، اما فرمانگزار مادها بود که او را پس از مرگ آریارمنه بر تخت سرزمین پارسه نشاند. ازدواج او با ماندان^۱، دختر ایشتوویگو پایگاه اجتماعی وی را که به چشم مادها بلند نبود بسیار بالا برد. از این پیوند کوروش بزرگ زاده شد. (۲۳۱) کوروش دوم همینکه در ۵۵۹ ق م به تخت برآمد در پارسه در محل معروف به پاسارگاد دست به آوردن بناهایی زد تا نشان دهند که وی براستی از دودۀ شاهان است. نوشته او زیر حجاری برجسته خودش او را «شاه بزرگ، هخامنشی» می‌خواند که نشان می‌دهد که وی دیگر به هیچ وجه فرمانگزاری به ایشتوویگو، «شاهنشاه» را برسمیت نمی‌شناخته. (۲۴۱) اما کوروش بر آن شد تا ثابت کند که شایستگی تصاحب تاج و تخت ماد را دارد. وی براه افتاد تا با درخواست اتحاد از قبایل ایرانی گوناگون در درون سرزمین خود به گردآوری نیرو بپردازد، (۲۴۵) و در عین حال همپیمانی با بابل را که نبود به او پیشنهاد کرده بود نیز پذیرفت. فرمانروای بابل امیدوار بود که بدین ترتیب امپراتوری خود را از خطر مادها که چون بر حران استیلا داشتند می‌توانستند جاذبه ارتباطی میان بابل و سوریه را قطع کنند دور سازد، وی خود را به گردآوری سپاه از غزه در مرز مصر و بطایح در امتداد خلیج فارس آغاز کرد.

در ۵۵۳ ق م نقشه کوروش برملا گردید و ایشتوویگو او را به دربار فرا خواند. کوروش از رفتن سر باز زد و عملاً علم شورش برافراشت؛ (۲۴۶) شاید این شورش نشانه‌ای از پیش تعیین شده بود که با آغاز آن نبود زهسپار تصرف سوریه گردد. حران در این سال از دست پادگان مادی بیرون آورده شد که موجب شادمانی فراوان فرمانروای بابل گردید؛ (۲۴۷) اما ایشتوویگو نیز میدان را خالی نکرد و سپاهی به گوشمالی فرمانگزار نافرمان خویش فرستاد.

درباره جنگی که در پی آن در گزارش متفاوت از تاریخ‌نگاران یونانی و یک روایت خشک و بی‌پیرایه از یک سالشمار بابلی داریم. یک گزارش یونانی که در نوشته‌های نیکولائوس^۲ دمشق یافت می‌شود که آگاهی خود را از

1- Mandane

2- Nicolaus

کنسیاس گرفته داستانی نقل می کند که تا اندازه زیادی دارای آب و رنگ شرقی است. در این گزارش می خوانیم که نبرد اول دو روز بدرازا کشید و در پایان آن ایشتویگو به پیروزی بزرگی دست یافت. پارسیان، یعنی اهل پارسه که نزدیک مرز سرزمینشان با ماد می جنگیدند به پاسارگاد گریختند. نبرد دوم که نیز دو روز بدرازا کشید، در نزدیکی این شهر در گرفت. اگرچند مادیها در روز نخست در جنگ برتری داشتند، اما در روز دوم پارسیان که زنان آنان را به جنگ برمی انگیزتند به پیروزی شکنده ای دست یافتند. [۳۸] ایشتویگو هنوز حالت تهاجمی داشت تا اینکه نبرد سوم کار را به سود کامل کوروش یکسره کرد. [۳۹] ایشتویگو باقیمانده سپاهش رو در گریز نهاد اما پس از کوشش اندک گرفتار آمد.

گزارش یونانی دوم را هرودوت به دست می دهد که در درستی گفته وی کمتر می توان تردید کرد. پدر تاریخ از دو نبرد آگاهی داشت. در نبرد نخست که ایشتویگو در آن حضور نداشت، هارپاگوس^۱، فرمانده سپاه او (که هرودوت بسیاری از دانسته هایش درباره تاریخ نخستین ماد را از نوادگان وی گرفته) همراه با بیشترین افراد سپاه، شاه ماد را فرو گذاشته به کوروش پیوستند. در نبرد دوم ایشتویگوی سالخورده خود سپاه ماد را رهبری می کرد و گرفتار گردید. [۴۰]

سالشمار خشک بابلی با این داستان هرودوت موافقت دارد. [۴۱] به گفته این سالشمار ایشتویگو سپاهی گرد آورد و رهسپار فرو مالیدن کوروش، شاه انشان گردید. اما سپاه ماد بشورید و شاه خود را تسلیم کوروش کرد که بیدرنگ رهسپار اکباتانا، تختگاه قلمرو ماد گردید و خزاین آن را غارت کرد.

بدین ترتیب امپراتوری ماد برافتاد و حاکمیت پارسیان آغاز گردید. عیلام که روزگاری برای خود سرزمین پهناوری بود، از حیث اهمیت و درجه به سومین شهریان نشین دولت هخامنشی تنزل یافت، اما رسم جانشینی آن که بر پایه مادر تباری بوده تأثیر زیان آوری در دربار شاهان هخامنشی داشته است. ماد که روزگاری خود مرکز پادشاهی نیرومندی بود، به مرتبه دومین شهریان نشین فرو آمد، اما

مادها را نیز به اندازه پارسيا حرمت می نهادند و بیگانگان از آنها همچون همپیمان پارسيا سخن می گفتند. پارس را که از آن پس به مثابه قلب امپراتوری می نگریستند، شهربان نشین یگانه و برجسته ای بود که جانشینان نیرومند شاهان هخامنشی از آنجا برمی خاستند. با ظهور این جانشینان خاور نزدیک وارد مرحله تازه ای از تاریخ گردید.

جدول یکم

اوان	بابل
پلی (حدود ۲۶۷۰ ق م)	
تا تا	
اوکو - تاهش	
هیشور	
شوشن - تاران	
نایی - ایلמוש	
کیکو - سیعه - تمتی	
لوحی - ایشان*	
	سارگن (حدود ۲۵۳۰ ق م)
هیشپ - راتیپ	
هلو	ریموش
هیتا	مانیشتوسو
	نرم - سین
پوزور - اینشوشیناک	شارکالیشاری
گوتی	گوتی
سیماش	سلسله سوم اور
گیرنامه	اور - نامو (۲۲۷۳ - ۲۲۹۰ ق م)
تازیتای یکم	شولگی (۲۲۲۶ - ۲۲۷۲ ق م)
ابارتی یکم	بور - سین (۲۲۱۷ - ۲۲۲۵ ق م)
تازیتای دوم	گیمل - سین (۲۲۰۸ - ۲۲۱۶ ق م)
انبی لوهان	ابی - سین (۲۱۸۳ - ۲۲۰۷ ق م)
کینداتو	
ایدادوی یکم (ایدادو -- اینشوشیناک)	
تان - روخوراتیر	
ابارتی دوم	
ایدادوی دوم	گونگونوم (۲۰۶۱ - ۲۰۸۷ ق م)

* نامه‌هایی که در جدول يك تا سه سیاه نوشته می‌شوند ثابت شده که با فرمانروای مقابل خود معاصر بوده‌اند.

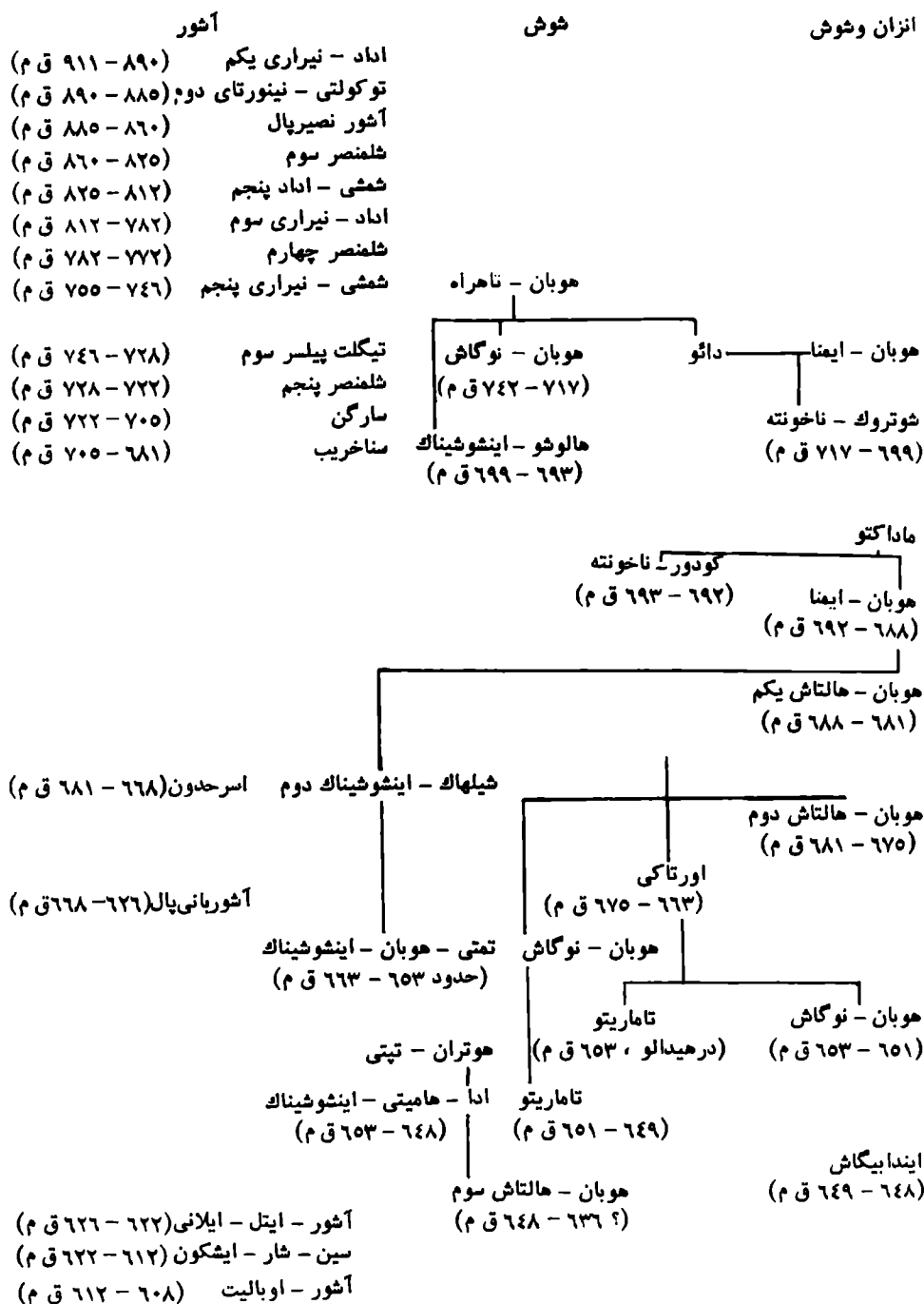
جدول دوم

بابل	عیلام	سوکل ماه
	سوکل عیلام و سیماش	سوکل ماه ابارتی
		(حدود ۲۰۰۱-۲۰۲۰ ق م)
کودور - مایوک	شیموت - وارتاش	شیلهاها (تمتی شیلهاک)
		(۱۹۸۶ - ۲۰۰۰ ق م)
واراد - سین	شیموت - وارتاش	شیروکدوه
(۱۹۷۸ - ۱۹۸۹ ق م)	سیوه پالارهوپاک	(حدود ۱۹۶۶ - ۱۹۸۵ ق م)
ریم - سین	کودزولوش یکم	سیوه پالارهوپاک
(۱۹۱۷ - ۱۹۲۷ ق م)		
	کوتیر - ناخوته	سیوه پالارهوپاک
		(حدود ۱۹۴۶ - ۱۹۶۵ ق م)
حمورابی	کودزولوش یکم	کوتیر - ناخوته
(۱۹۰۵ - ۱۹۴۷ ق م)		(حدود ۱۹۱۸ - ۱۹۴۵ ق م)
اداهوشو	تات (آتامرا - هالکی)	کوتیر - ناخوته
تمتی - آگون		
کوتیر - شیلهاها	تمتی - آگون	تمتی - آگون
کوک - ناشوریکم	کوتیر - شیلهاها	(حدود ۱۸۲۶ - ۱۸۴۰ ق م)
شیرتوه	کوک - ناشوریکم	کوتیر - شیلهاها
		(حدود ۱۸۱۱ - ۱۸۲۵ ق م)
تمتی - راپتاش		
کودزولوش دوم	تمتی - راپتاش	کوک - ناشوریکم
		(۱۸۰۰ - ۱۸۱۰ ق م)
آمیزادوگا	کودزولوش دوم	تمتی - راپتاش
(۱۷۸۱ - ۱۸۰۱ ق م)		(حدود ۱۷۹۱ - ۱۷۹۹ ق م)
	تان - اولی	کودزولوش دوم
		(حدود ۱۷۸۱ - ۱۷۹۰ ق م)
تمتی - هالکی	تان - اولی	تان - اولی
		(حدود ۱۷۷۱ - ۱۷۸۰ ق م)
کوک - ناخور دوم	تمتی - هالکی	تمتی - هالکی
		(۱۷۶۱ - ۱۷۷۰ ق م)
	کوک - کیرواش	کوک - کیرواش
	تم - سانیت	
	کوک - ناخوته	
کوک - ناخور سوم	کوک - ناخوته	کوک - کیرواش
کاسیها (از ۱۷۴۹ ق م)	کاسیها	

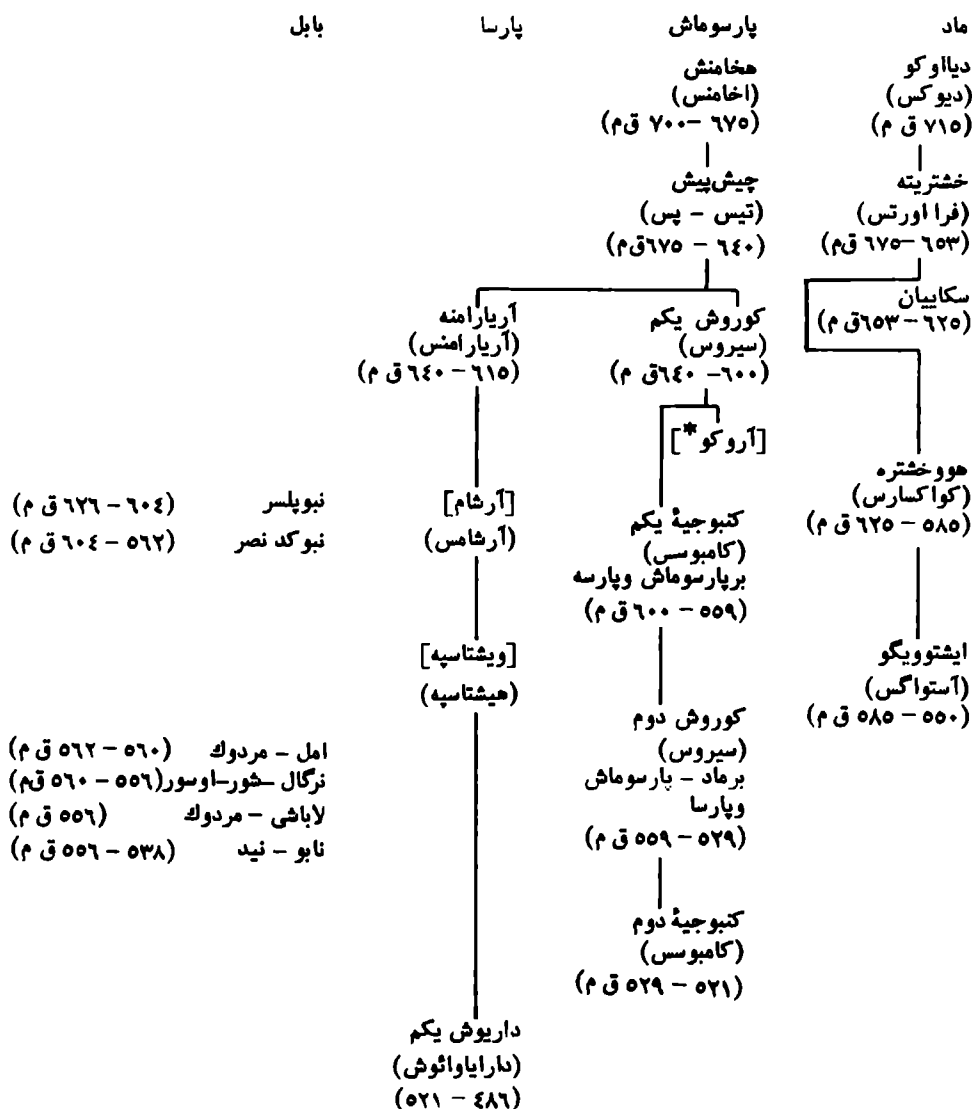
جدول سوم

انزان وشوش پاهیر-ایشان (حدود ۱۳۱۰ ق م)	بابل نازی - میروتاش (۱۲۹۴ - ۱۳۱۹ ق م)	آشور
آتار - کیتام (حدود ۱۲۸۶ - ۱۲۹۵ ق م)		
هوبان - نومنا (حدود ۱۲۶۶ - ۱۲۸۵ ق م)		
اونتاش هوبان (حدود ۱۲۴۵ - ۱۲۶۵ ق م)	کاشتیلیاش سوم (۱۲۴۲ - ۱۲۴۹ ق م)	توکولتی - نینورتای یکم (۱۲۱۸ - ۱۲۵۵ ق م)
اونپاتار- هوبان (حدود ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ ق م)		
هیدین - هوتران (۱۲۲۲ - ۱۲۴۲ ق م)	انلیل - ندین - شومی (۱۲۴۰ - ۱۱۴۱ ق م)	
	هاداشمان - هاربه	
	اداد - شوم - ایدینا (۱۲۳۳ - ۱۲۳۸ ق م)	
هالدوش - اینشوشیناک (حدود ۱۲۰۸ - ۱۲۲۱ ق م)		
شوتروک - ناخونته (۱۱۷۱ - ۱۲۰۷ ق م)	زهاما - شوم - ایدینا (۱۱۷۴ ق م)	آشورنان یکم (۱۱۵۴ - ۱۱۸۹ ق م)
کوتیر- ناخونته (۱۱۶۶ - ۱۱۷۰ ق م)	انلیل - ندین - آخه (۱۱۷۱ - ۱۱۷۳ ق م)	
	مردوک - شاپیک - زری (۱۱۵۳ - ۱۱۷۰ ق م)	
شیلهاک - اینشوشیناک (حدود ۱۱۵۱ - ۱۱۶۵ ق م)		
هوته لودوش - اینشوشیناک (حدود ۱۱۴۰ - ۱۱۵۰ ق م)	نبوکد نصر یکم (۱۱۲۳ - ۱۱۴۶ ق م)	آشور - رش - ایشی (۱۱۱۷ - ۱۱۴۹ ق م)
شیلهینا - هامرو - لاگامار	انلیل - ندین - آپلی	
	مردوک - ندین - آخه (۱۱۰۱ - ۱۱۱۶ ق م)	تیگلت پیلسر یکم (۱۰۹۰ - ۱۱۱۶ ق م)

جدول چهارم



جدول پنجم



* نامه‌ایی که در دو قلاب [] آمده‌اند آنهایی هستند که وارث تاج و تخت بودند، اما پادشاهی نکردند.

بخش یکم

- ^۱ Henry Field in *AJSL*, LI (1934/35), 208 f.
- ^۲ D. A. E. Garrod, "The Palaeolithic of Southern Kurdistan," *Bulletin of the American School of Prehistoric Research*, No. 6 (March, 1930).
- ^۳ E. Herzfeld in the *Illustrated London News*, May 25, 1929, pp. 892 f., and *Iranische Denkmäler*, Lfgn. 1 and 2 (Berlin, 1932), pp. 3-18, Pls. 1-30.
- ^۴ H. Field in the *American Anthropologist*, XXXIV (1932), 303-9.
- ^۵ Pumpelly, *Explorations in Turkestan, Expedition of 1904* (Washington, D.C., 1908), pp. 38 f., 67, and 72; cf. Schellenberg, *ibid.*, pp. 469-73.
- ^۶ A. Schulz in *Berichte der deutschen botanischen Gesellschaft*, XXXI (1913), 226-30, and *Die Geschichte der kultivierten Getreide* (Halle, 1913), pp. 13 f.
- ^۷ De Morgan, *Mém.*, I, 184-88; De Morgan, Pottier, and De Mecquenem, *Mém.*, Vol. XIII.
- ^۸ Herzfeld in the *Illustrated London News*, June 1, 1929, pp. 942-45; *AMI*, I (1929-30), 65-71; *Iranische Denkmäler*, Lfg. 3/4 (Berlin, 1933), pp. 19-26, Pls. 1-27. See also Contenau and Ghirshman in *Syria*, XIV (1933), 1-11.
- ^۹ De Mecquenem, *Mém.*, XX, 126 f.
- ^{۱۰} Pézard, *Mém.*, XV, 13-19.
- ^{۱۱} De Mecquenem, *Mém.*, XX, 115-25.
- ^{۱۲} H. Field in *AJSL*, LI (1934/35), 208.
- ^{۱۳} A. U. Pope in the *Illustrated London News*, December 15, 1934, p. 1005; R. Ghirshman, *ibid.*, March 16, 1935, pp. 416 f.
- ^{۱۴} Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 43 (Calcutta, 1931); *Innermost Asia* (Oxford, 1928), II, 949-58, and Vol. III, Pls. 113 f.; "The Indo-Iranian Borderlands" (Huxley Memorial Lecture for 1934), *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXIV (1934), 179-202.
- ^{۱۵} Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Waziristān and Northern Balūchistān*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 37 (Calcutta, 1929).
- ^{۱۶} De Mecquenem, *Mém.*, XX, 99-112 and 128-32.
- ^{۱۷} With some of the pottery published by Aurel Stein in "Memoirs of the Archaeological Survey of India," Nos. 37 and 43.
- ^{۱۸} H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*SAOC*, No. 4 [1932]), pp. 65-72.
- ^{۱۹} De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 189-91 and 205.
- ^{۲۰} See now A. Nöldeke, E. Heinrich, and E. Schott, "Fünfter vorläufiger Bericht über die von der Notgemeinschaft der deutschen Wissenschaft in Uruk unternommenen Ausgrabungen," *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1933, No. 5, esp. pp. 9 and 14.
- ^{۲۱} Langdon, *Pictographic Inscriptions from Jemdet Nasr* ("Oxford Editions of Cuneiform Texts," Vol. VII [Oxford, 1928]); cf. Meissner in *AOF*, VI (1930-31), 303 f.
- ^{۲۲} Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII.

^{۲۳} Ghirshman, "Une tablette proto-élamite du plateau iranien," *RA*, XXXI (1934), 115-19.

۲۴- برای بحثهایی دربارهٔ متون پیش از عیلامی نگاه کنید به:

Scheil, *loc. cit.*; Weidner, *AOF*, III (1926), 84; Langdon in *JRAS*, 1925, pp. 169-73.

^{۲۵} François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes* (Paris, 1873), p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1.

-۲۵

۲۶- برای بحثهایی دربارهٔ واج شناسی و دستور زبان عیلامی نگاه کنید به:

F. Bork, "Elam. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 70-83, with the bibliography there cited; R. Bleichsteiner, "Beiträge zur Kenntnis der elamischen Sprache," *Anthropos*, XXIII (1928), 167-98; Th. Kluge, "Das Elamische," *Le Muséon*, XLVI (1933), 111-56; Bork, "Elamische Studien," *MAOG*, VII, Heft 3 (1933), 3-31.

۲۷- بدین ترتیب اشکال دوگانه‌ای چون *گودوروگوتور* یا *گوگیر* پدید آمد. چنانکه

در *گودور*-ناخوته، لاگامار و لاگامار که نام ایزد است و انزان و انشان که نام سرزمین است

مشاهده توان کرد. در سراسر این اثر کوشش شده است تا هر نام عیلامی با تلفظی آورده

شود که در دوره‌های گوناگون کاربرد داشته است.

^{۲۸} Cf. G. W. Brown, "The Possibility of a Connection between Mitanni and the Dravidian Languages," *JAOs*, I, (1930), 273-305.

^{۲۹} Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kossäer* (Leipzig, 1884); T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 101-14.

^{۳۰} Cf. E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 88-96.

^{۳۱} *Ibid.*, pp. 96-119.

^{۳۲} A. H. Sayce, "The Cuneiform Inscriptions of Van, Deciphered and Translated," *JRAS*, 1882, pp. 377-732; Tseretheli, "Die neuen haldischen Inschriften König Sardurs von Urartu," *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, Vol. XVIII (1927/28), No. 5; J. Friedrich, "Beiträge zu Grammatik und Lexikon des Chaldischen," *Caucasica*, VII (1931), 53-86, and VIII (1931), 114-50; "Zur urartäischen Nominalflexion," *ZA*, XL (1931), 264-88; cf. also Th. Kluge, "Die Sprache der urartäischen Inschriften und ihre Stellung im kaukasischen Sprachenkreise," *MPAG*, XII, Heft 5 (1907), 176-224.

^{۳۳} L. Messerschmidt, "Mitanni-Studien," *MPAG*, IV, Heft 4 (1899), 175-308; Bork, "Die Mitannisprache," *MPAG*, XIV, Heft 1/2 (1909), 1-126; A. Gustavs, "Verbindungs-Linien zwischen dem Mitannischen, dem Elamischen, und dem Lykischen," *Memnon*, VII (1915), 228-32; A. Gustavs, "Mitanni. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, VIII (1926), 218-26; E. Forrer, "Die Inschriften und Sprachen des Hatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 224-28; Bork, "Studien zum Mitani," *AOF*, VIII (1932/33), 308-14.

^{۳۴} Forrer, "Die acht Sprachen der Boghazköi-Inschriften," *Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1919, pp. 1032-34, and "Die Inschriften und Sprachen des Hatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 228-41; Bleichsteiner, "Zum Protochattischen," *Berichte des Forschungs-Institutes für Osten und Orient*, III (Wien, 1923), 102-6.

³³ Kluge, "Die lykischen Inschriften," *MVAG*, XV, Heft 1 (1910), 1-135; Bork, *Skizze des Lükischen* (Königsberg i. Pr., 1926); Deeters, "Lykia. VII. Sprache," Pauly-Wissowa, *Real Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, XXVI (1927), 2282-91; P. Meriggi, "Über einige lykische Pronominal- und Verbalformen," *Indogermanische Forschungen*, XLVI (1928), 151-82, and "Beiträge zur lykischen Syntax," *Kleinasiatische Forschungen*, I, Heft 3 (1930), 414-61.

³⁴ Deeters, "Lydia. Sprache und Schrift," Pauly-Wissowa, *op. cit.*, XXVI (1927), 2153-61; W. Brandenstein, "Die lydische Sprache," *WZKM*, XXXVI (1929), 263-304, and XXXVIII (1932), 1-67; "Die Nominalformen des Lydischen," *Caucasica*, IX (1931), 25-40; "Die lydische Nominalflexion," *ibid.*, X (1932), 67-94.

³⁵ G. Herbig, "Etrusker. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 138-47; cf. F. Sommer, "Das lydische und etruskische F-Zeichen," *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Abt., 1930, Heft 1, pp. 1-23.

³⁶ Cf. the upper register of the Ashurbanipal relief in E. Pottier, *Les Antiquités assyriennes* (du Musée du Louvre) (Paris, 1917), Pl. 23; for details cf. Victor Place, *Ninive et l'Assyrie*, Vol. III (Paris, 1867), Pl. 59, No. 1. Or see H. R. Hall, *Babylonian and Assyrian Sculpture in the British Museum* (Paris and Brussels, 1928), Pl. XLIV. Finally, cf. the Achaemenian reliefs from Susa in M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse* (Paris, 1893), Pls. V and VI.

³⁷ Herodotus vii. 70; Strabo xv, 1, 13, and 24.

³⁸ Dieulafoy, *L'acropole de Suse*, p. 28.

³⁹ Buxton in L. H. Dudley Buxton and D. Talbot Rice, "Report on the Human Remains Found at Kish," *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXI (1931), 57-119, esp. pp. 84 ff.

⁴⁰ Sir Arthur Keith in Hall and Woolley, *Al-Ubaid* ("Ur Excavations," Vol. I (Oxford, 1927)), p. 216. On this question cf. H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*SAC*, No. 4), pp. 40-47.

⁴¹ Cf. Buxton, *The Peoples of Asia* (New York, 1925), pp. 112 f.; W. Z. Ripley, *The Races of Europe* (New York, 1919), pp. 450 f.; R. B. Dixon, *The Racial History of Man* (New York, 1923), pp. 309-12.

⁴² Cf. Dixon, *op. cit.*, p. 263.

⁴³ G. Elliot Smith, *Human History* (London, 1930), pp. 167 f., and *The Ancient Egyptians* (new and rev. ed.; London, 1923), pp. 102-5; Buxton, *op. cit.*, pp. 107-13.

۴۶- نام عیلامی اینوشیناک (که اینوشناک و اینوشناک نیز تلفظ می شد) برگرفته

از نام سومری نین-شوشین-آک است. شکل اکدی این نام شوشیناک است. مقایسه کنید با:

Poebel in *MZL*, XLIX (1932/33), 136, and LI (1934/35), 171.

بخش دوم

¹ S. Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II (Oxford, 1923), 11.

^۲ *Ibid.*; P. Dhorme in *Revue biblique*, XXXV (1926), 72 n., interprets the phrase to mean the death of Meskengasher.

^۳ A. Poebel, *Historical and Grammatical Texts* (PBS, Vol. V), No. 20 rev. 14 ff.; cf. Poebel, *Historical Texts* (PBS, Vol. IV, Part 1), pp. 117 and 122.

^۴ Langdon, *op. cit.*, pp. 13 f.; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 128; E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 35 f. and 43.

^۵ H. V. Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (BE, Series A, Vol. I), Part 2, Nos. 108 f.; cf. F. Thureau-Dangin, *Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften* (Leipzig, 1907; hereafter abbreviated *SAK*), pp. 160 f.

^۶ Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 75 iii 29 ff., and iv 27 ff. See H.-G. Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 42 ff. Marhashi (in its Akkadian form, Barahshi) is doubtless to be located north of Elam; cf. W. F. Albright in *JAO*, XLV (1925), 232; Speiser, *op. cit.*, p. 31.

^۷ *SAK*, pp. 2 ff.

۸- نام این شهرها به صورت اورو + آ (Uru + A) و اورو + آز (Uru + Az)

نوشتنی می‌شود. از شهر اول در اسناد شوشی دوره اکد نام رفته (*Mém.*, Vol. XIV, Nos. 19 and 21) سارگن از آن یاد می‌کند و همراه با اورو آز در متون سلسله سوم اور که از بابل به دست آمده ظاهر می‌شود. شهری به نام اورو آز در اسناد دوره حموربی که از شوش به دست آمده به چشم می‌خورد،

^۹ *SAK*, pp. 20 ff.

^{۱۰} E. de Sarzec, *Découvertes en Chaldée* (Paris, 1884-1912), Vol. II, Pl. 5 bis; cf. *SAK*, pp. 34 f.

^{۱۱} Thureau-Dangin, "Une incursion élamite en territoire sumérien," *RA*, VI (1907), 139-42, now in Barton, *RISA*, pp. 66 ff.

^{۱۲} Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII. For the seal imprints cf. L. Legrain, *Mém.*, Vol. XVI.

^{۱۳} Scheil, "Dynasties élamites d'Awan et de Simaš," *RA*, XXVIII (1931), 1-8, now definitive in *Mém.*, XXIII, iv. In an old Hurrian text discovered at Boghazköy a certain Autalummash is named as a king of kings of Elam preceding Manishtusu; cf. E. Forrer, *Die Boghazköi-Texte in Umschrift*, Band II, Heft 2 ("Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft," Band XLII, Heft 2 [Leipzig, 1926]), 25*, now in Brandenstein, *Keilschrifturkunden aus Boghazköi*, Vol. XXVIII (Berlin, 1934), No. 38 iv 8 ff. From our present data we are unable to verify or to deny the truth of this statement.

^{۱۴} The last signs of the names Peli and Tata are doubtful.

^{۱۵} Text from the papers of L. K. Tavernier, published by François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1.

^{۱۶} Omens in L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings* (London, 1907), I, 41 f.; cf. the chronicle, *ibid.*, II, 5.

^{۱۷} Conquest of Der by Sargon is mentioned only in the geographical treatise which may describe his empire, published by O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur verschiedenen Inhalts*, No. 92; cf. W. F. Albright,

"A Babylonian Geographical Treatise on Sargon of Akkad's Empire," *JAOs*, XLV (1925), 193-245, and XLVI (1926), 220-30. For the location of Der see E. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches* (Leipzig, 1920), p. 97; Sidney Smith in *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28-32.

¹⁸ The text is a composite of L. Legrain, *Royal Inscriptions and Fragments from Nippur and Babylon* (PBS, Vol. XV), No. 41 and pp. 12 ff., and Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 34 (cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 184 ff.); both now complete in Barton, *RISA*, pp. 110 ff.

۱۹- چنین است شاید با آثاری از يك نشانه.

۲۰- دو نقطه برای نشان دادن از میان رفتن يك نشانه به کار می‌رود. چهار نقطه

نمایانگر این است که بیش از يك یا شمار نامعینی از نشانه‌ها از میان رفته است.

۲۱- و نیز اورو+آ

۲۲- متن پیش گفته، ص ۲۶، زیرنویس ۱۳. به جای هیسیراسینی لگار این بخوانید

هیشپ-راشیر؛ در این دوره سی را احتمالاً باید شی خواند و در پایان کلمه نشانه مفرد مذکر عیلامی است، ام-پ (مثل راتپ) نشانه جمع است.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, X, 4 ff.; J.-Et. Gautier, "Note sur une stèle de Sargon l'ancien," *RT*, XXVII (1905), 176-79; Essad Nassouhi, "La stèle de Sargon l'ancien," *RA*, XXI (1924), 65-74.

۲۴- متن ذکر شده در زیرنویس ۱۷. در متن هوریانی کهن که از بغازکوی پیش

گفته به دست آمده ایماشکوش (Immashkush) نامی با لقب شاهنشاه و کیکلیپاتالیش (Kiklipatallish) نامی که شاه توکریش است در میان اسلاف مانیش-توسو (Manishtusu) قرار دارند.

۲۵- این کتیبه ادامه کتیبه‌ای است که در زیرنویس شماره ۱۸ به آن اشاره رفته

است؛ درباره نام ابلگمش مقایسه کنید با: Speiser, *Op.cit.*, P. ΔΔ, nll.

²⁰ Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions*, Part 1, Nos. 5 and 10, and cf. pp. 20 f.; Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 9 f. and 273.

²¹ *Mém.*, X, 1, and XIV, 4; قرائت درست او با روشن نیست.

۲۸- درباره تقسیم سپاهیان نگاه کنید به کتیبه قسطنطنیه به کوشش

Thureau-Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, VII (1910), 179-84;

و نیز نگاه کنید به:

"Cruciform Monument" in *CT*, Vol. XXXII, Pls. 1-4; cf. L. W. King, "The Cruciform Monument of Manishtusu," *RA*, IX (1912), 91-105.

درباره فتح گسترده‌تر مقایسه کنید با تندیس به دست آمده از شوش به کوشش

Scheil, "Inscription de Manishtusu," *RA*, VII, 103-6, now in *Mém.*, XIV, 1-3; the Nippur text, Poebel, *Historical Texts*, pp. 205 ff.; and the document from Ur, Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

درباره محل انشان هنوز بحث است. تا هنگامی که گمان می‌رفته که میهن پارسیان

هخامنشی در پیرامون پاسارگاد قرار داشته است، پژوهشگران اتفاق داشتند که انشان می‌بایست در دوردست‌های شمال شرقی عیلام در پارس آینده به فاصله اندکی از خلیج فارس باشد؛ مقایسه کنید با:

Práček *Geschichte*, I, 189, n. 1,

که خلاصه‌ای از نظرات بیان شده درباره این محل در آن گردآمده است. اما در سالهای اخیر پژوهشگران تاریخ عیلام بر این نظر خرده گرفته‌اند و گفته‌اند که احتمالاً دره رودخانه کرخه در شمال غربی شوش مرکز این سرزمین بوده است و خود شهر انشان احتمالاً پایین خرابه‌های نزدیک دره شهر در جلگه صیمره قرار داشت؛ مقایسه کنید با:

G. Hüsing in *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 263; F. Bork in M. Ebert, *Reallexikon der Vorgeschichte*, III, 72 (s.v. "Elam. B. Sprache"); F. W. König in *Reallexikon der Assyriologie*, s.v. "Anšan," and again in *Geschichte Elams*, p. 6.

متأسفانه متون عیلامی خود کمک چندانی به حل این مسئله نمی‌کنند.

یافته‌های تازه درباره خاستگاه امپراتوری هخامنشیان ما را قادر می‌سازد که پاره‌ای از دشواریهای گذشته را از پیش پای برداریم. اکنون روشن است که انشان نام عیلامی شهر و ناحیه‌ای نزدیک پارسوماش بوده است. سرزمین اخیر، بنا بر نامه‌ها و متون عیلامی در شمال شرقی خود عیلام نهاده بود. بر این سرزمین حدود ۶۷۵ ق م چیش پیش یا تیس پس ایرانی فرمانروایی می‌کرد. هنگامی که پادشاهی عیلام جدید از دعاوی خود درباره انشان دست کشید، دلایل منطقی برای چنین اقدامی داشت؛ زیرا چیش پیش که اکنون شاه انشان بود توسعه بخشیدن واقعی قلمرو ایران را آغاز کرده بود. به هنگام مرگ او آریارمنه، یکی از دو پسر او، بر ناحیه‌ای که شهر آینده پاسارگاد در آنجا نهاده بود و بدرستی پارسه خوانده می‌شد فرمانروایی می‌کرد. پسردوم، کوروش یا سیروس یکم قلمرو اصلی پارسوماش را میراث برد که کرسی آن پس از جذب سرزمین انشان خود شهر انشان بود. بنابراین کوروش دوم یا کوروش کبیر که نواده کوروش یکم بود، هنگامی که خود و نیاکانش را «شاهان شهر انشان» می‌خواند، سخن نادرستی نمی‌گوید. در بخشهای آینده بتفصیل در این باره سخن خواهد رفت. در اینجا تنها بدان جهت به آنان پرداخته‌ایم که ما را در یافتن محل سرزمین انشان یاری دهند.

۲۹- شیموروم را از متون سلسله سوم اور می‌شناسیم و محل آن در زابان (Zaban)

یا آلتون کوپروی کنونی بوده است؛ مقایسه کنید با: A. H. Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 20 n.

³⁰ Thureau-Dangin, "Tablette de Samarra," *RA*, IX (1912), 1-4.

۳۱- فهرست دشمنان در متن منتشر شده از سوی

Boissier, "Inscription de Naram-Sin," *RA*, XVI (1919), 157-64;

Barton, *RISA*, pp. 138 ff.;

اکنون مقایسه کنید با

ZA, XXXV (1924), 215 f.

لندز بر گردد

در جنبه تاریخی این متن تردید کرده است. آی. ج. گلب نشان داده است که اپیراک (ایپشال؟) که از دیرباز گمان می‌رفته در مشرق قرار داشته در شمال غرب نهاده بود؛ مقایسه کنید با:

OIP, XXVII, 6.

^{۳۸} Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

۳۳- آجرها: *Mém.*, II, 56؛ گلدان: *Mém.*, IV, 1؛ تندیسها: *Mém.*, VI, 2-6

۳۴- *Mém.*, XIV, 54؛ نامهای اشخاص نشان می‌دهد که اسناد ۱۷، ۲۰۰، ۴۵ و ۷۳ نیز به‌دوره این ایشاکو تعلق دارند.

^{۳۵} *Mém.*, Vol. XIV.

^{۳۶} Scheil, *Mém.*, XI, 1 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, pp. 7 f. and No. 3.

^{۳۷} Cf. Speiser, *op. cit.*, chap. iv, "The Lullu and the Guti," pp. 87-119, Hüsing, *Der Zagros und seine Völker* (*Der alte Orient*, IX, Heft 3/4 [1908]), pp. 19 ff.

^{۳۸} Cf. A. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 6-11; Speiser, "Southern Kurdistan . . .," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926-27), 1-41.

۳۹- نگاه کنید به ارجاع زیر نویس ۱۳ در همین بخش.

۴۰- شرح از:

C. J. Edmonds, "Two Ancient Monuments in Southern Kurdistan," *Geographical Journal*, LXV (1925), 63 f.,

Sidney Smith, *Early History of Assyria*, p. 97؛ چاپ دوباره در:

محل دقیق در دربندگاور قراداغ بر سر راه میان سلیمانیه و رباط.

^{۴۱} *Mém.*, I, 144 ff., and II, 53 ff., Pl. 11; cf. *SAK*, pp. 166 f.

^{۴۲} Weidner Chronicle from Ashur; see Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 47 ff.

^{۴۳} *Mém.*, XIV, 6.

^{۴۴} Door socket in Scheil, *Mém.*, VI, 7.

۴۵- تندیسهای کوچک يك ایزدبانو در: Scheil, *Mém.*, XIV, 17 ff.

تازه‌ترین کوشش برای کشف رمز همه متون پیش از عیلامی این پادشاه، با ارجاعات به نوشته‌های قبلی از سوی ف، بورك انجام گرفته است؛ نگاه کنید به:

F. Bork, *Die Strichinschriften von Susa* (Königsberg i. Pr., 1924).

۴۶- درباره این محل مقایسه کنید با: Poebel in *ZA*, XXXIX (1930), 137 f.;

درباره هوشانا مقایسه کنید با هوشانای شلهاک-ايشوشيناك
Mém., XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 95 and rev. ii 34, and *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77), iv 10,
Mém., V, 67 (No. 85a), l. 9. درباره شوتروک-ناخونته عیلام جدید نگاه کنید به:

مقایسه کنید با محل هوشان و ایزد ایا هوشان در:
 Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. II, Pl. 60, No. 1 i 7 f.

۴۷- شیل این کلمه را به صورت هو-!-و می خواند.

⁴⁶ Scheil, *Mém.*, XIV, 9 ff.,

در قطعه ای که در *Mém.*, VI, 14 f. آمده شهرهای تازه ای به شهرهای پیش گفته می افزاید.
 بسیاری از نامها تقریباً ناخوانا هستند؛ بقیه در حال حاضر ناشناخته اند.

⁴⁷ Scheil, *Mém.*, IV, 4 ff.; cf. *SAK*, pp. 178 ff.

⁴⁸ Scheil, *Mém.*, VI, 8; cf. *SAK*, pp. 178 f.

طراحی و توصیف از: Lampre, *Mém.*, VIII, 162 ff.

يك حجاری برجسته کوتاه و يك متن پیش از عیلامی نیز به این دوره تعلق دارند،
Mém., Vol. VI, Pl. 2.

⁴⁹ Scheil, *Mém.*, II, 58-62; cf. *SAK*, pp. 176 f.;

Jéquier, *Mém.*, I, 117. خبر کشف در:

⁵⁰ (1) *Mém.*, II, 63-65; *SAK*, pp. 178 f.; (2) *Mém.*, X, 11 (No. III), bearing a proto-Elamite text; (3) *Mém.*, XIV, 20 f.; details of discovery, Jéquier, *Mém.*, I, 128 f., and VII, 27. Other proto-Elamite texts are given in *Mém.*, Vol. X, Pls. 4 f.

⁵¹ Date formula of Sharkalisharri; cf. *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133.

⁵² *Mém.*, XXIII, iv. ⁵³ Stele, published by Scheil, *Mém.*, X, 9 f.

⁵⁴ J. de Morgan, *Mission scientifique en Perse*, IV, 160-71, Pl. 11; cf. De Morgan and Scheil in "Les deux stèles de Zohab," *RT*, XIV (1893), 100-105; *Mém.*, II, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 172 f. For recent photographs and drawings cf. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, pp. 3 ff.

⁵⁵ *CT*, Vol. XIII, Pls. 39 ff.; cf. L. W. King, *Seven Tablets of Creation*, I, 140 ff. On the identity of the Anubanini of the inscription cf. Hommel in "Assyriological Notes," *PSBA*, XXI (1899), 115-17; P. Jensen in *KB*, VI, Heft 1, 552, objected to this identification on grounds which seem insufficient to the writer.

⁵⁶ Stele at Sheikhan; cf. Scheil in *RT*, XIV (1893), 105 f.; cf. *SAK*,

pp. 172 f. Only a preliminary notice of a copy made recently by Herzfeld has appeared in *ZDMG*, LXXX (1926), 228.

³⁹ *SAK*, pp. 225 f.; *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133. Sharlak, like Anubanini, was for a time with some misgivings considered a king of Kutha; cf. Hommel, *Ethnologie und Geographie des alten Orients* (München, 1926), p. 1017; see, however, Speiser, *Mesopotamian Origins*, p. 98, n. 44.

⁴⁰ King lists, as in Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 17. The confusion within Babylonia throughout this period is illustrated by a letter and a lament published by S. Smith in *JRAS*, 1932, pp. 295 ff.; the lament was first published by Pinches in "Assyriological Gleanings," *PSBA*, XXIII (1901), 196-99.

بخش سوم

¹ Utuhegal inscription; cf. Thureau-Dangin, "La fin de la domination gutienne," *RA*, IX (1912), 111-20, and X, 98-100; M. Witzel in *Babyloniaca*, VII (1913), 51-62.

۲- فهرست شاهان در: Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 18.

تصور اینکه تختگاه گوتیان ارافه بود. زیرا آنان تندیس آئوئیت، فرمانروای سیپار را به این شهر آورده بودند (ظاهراً نخستین بار از سوی شیل در *RT*, XXXIII [1911], 216 و اخیراً توسط لانگدون در *Cambridge Ancient History*, I, 423 بیان شده) مبتنی است بر برداشت نادرست از متن «قسطنطنیه» نبو-نید که متن شماره ۸ کتاب لانگدون است؛ نگاه کنید به: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, pp. 276 f.

۳- فهرست اصلی که لانگدون در «چاپهای آکفورد متون میخی»، ۱۸/۲ و بعد نامهای زیر و مدت فرمانروایی آنان را به دست می‌دهد:

اینا (نادرست، در اصل ایعییا). ۳ سال
 اینگیشو. ۶ »
 نیکیل گاب. ۶ »
 شولمه. ۶ »
 الولومش. ۶ »
 ایلیما باکش. ۵ »
 ایگه شائوش (؟). ۶ »
 ایارلا گاب. ۱۵ »

ایبانه	۳۰ سال
ایارلا	» ۳۰
کوروم	» ۱۰
ندین	» ۳۰
رابوم	» ۲۰
ایراروم	» ۲۰
ایراتوم	» ۱۰
هابلوم	» ۲۰
پوزور-سین، پسر هابلوم	» ۷۰
ایارلاگاندا	» ۷۰
[. . .]	» ۷۰
تیریگا(ن)	» ۷۰

فهرست دوم ناقص است؛ بخشی از آن را پوئبل در

Historical and Grammatical Texts, No. 4 (cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 80)

و بخشی دیگر رال. لگراین در

Historical Fragments (PBS, Vol. XIII), No. 1, p. 27.

منشتر ساخته است. این فهرست تنها نامهای زیر را به دست می دهد:

ایمیا	۵۰ (یا ۳) سال
اینگشو	» ۷۰
وارلاگابا	» ۶۰
ایارلاگاش	» ۳۰

⁴ H. Winckler in *ZA*, IV (1889), 406; cf. *SAK*, pp. 170 ff.

⁵ Hilprecht, *BE*, Ser. D, V, Part 1, 20-24; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 134.

⁶ Scheil, "Une nouvelle dynastie suméro-accadienne," *Comptes rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1911, pp. 318-27; cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 134 f.

⁷ Clay, *Miscellaneous Inscriptions* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. 1), No. 13, pp. 11 f., corrected by C. H. W. Johns, "The Dynasty of Gutium," *PSBA*, XXXVIII (1916), 199 f.

⁸ Thureau Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, IX (1912), 73-76; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 135.

⁹ Cf. Sidney Smith, "The Three Cities Called Tirgan," *JRAS*, 1928,

pp. 868-75. One city is described as lying "in front of Gutium" and is equated with Harhar; for a location of Harhar south of the Zeribar Sea on the upper Diyala cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

¹⁰ Utuhegal of Uruk, whose text was cited above, p. 43.

¹¹ Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 21, n. 2.

۱۲- نگاه کنید به بخش دوم.

۱۳- نگاه کنید به بخش سوم.

¹⁴ Named on the same tablet which lists the kings of Awan, published by Scheil in *RA*, XXVIII (1931), 1-8, now in *Mém.*, XXIII, iv.

۱۵- استاد اوستدر يك بررسی که هنوز به طبع نرسیده بسیاری از دشواریهای سالشماری در دوره‌های آینده را حل کرده است. از ایشان سپاسگزارم که اجازه داده‌اند در این کتاب تاریخهای تازه را بیاورم.

¹⁶ Shulgi date formulas best in *Reallexikon der Assyriologie*, Vol. II, s.v. "Datenlisten"; cf. also Myhrman, *Sumerian Administrative Documents* (*BE*, Ser. A, Vol. III, Part 1), pp. 34-39, and *SAK*, pp. 229 ff. List of Ur III *ishakku*'s conveniently gathered by C. E. Keiser, *Patesis of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 2).

¹⁷ For the reading ^dKA.DI = ^dSataran see Weidner in *AOF*, IX (1933-34), 99; for earlier readings see Poebel in *MVAG*, XXVI, Heft 1 (1921), 2, n. 3; R. Scholtz in *ZA*, XLI (1933), 304; cf., however, the name *Awil-Ša-di* in *Mém.*, Vol. XVIII, No. 159, l. 4.

¹⁸ Scheil, *Mém.*, XXIII, iv.

¹⁹ C. E. Keiser, *Selected Temple Documents of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. IV), No. 286 and p. 18.

۲۰- مهرهایی که از اور-سین، شاکاناکوی اوروک و در یاد می‌کنند به‌اهتمام شیل در *RA*, XIII (1916), 20 f. انتشار یافته است.

۲۱- همه این اشیا در میان نذورات پرستشگاه عیلام جدید یافت می‌شوند؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, VII, 63; XII, 67-72.

اشیای اهدا شده به اینشوشیناک عبارت‌اند از: *آجر*: *Mém.*, IV, 8, and VI, 20؛ *تندیسهای کوچک*: De Mecquenem, *Mém.*, Vol. VII, Pl. 11؛ *الواح*: *Mém.*, VI, 21؛ در مورد کتیبه‌ها نیز مقایسه کنید با: *SAK*, pp. 190 ff. از دیگر کتیبه‌های شولگی تنها بتازگی در "Villa royale" برده برداشته شد؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 236. متون اشیای اهدا شده به نینهورسنگ هنوز به طبع نرسیده است؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XII, 70-72.

^{۳۵} Scheil, *Mém.*, VI, 22; cf. *SAK*, pp. 194 f.; on details of discovery cf. De Meequenem, *Mém.*, VII, 94.

^{۳۶} Scheil in *RT*, XXXI (1909), 135, now in *Mém.*, XIV, 22.

^{۳۷} Cf. C.-F. Jean, "L'Elam sous la dynastie d'Ur," *RA*, XIX (1922), 1-44.

۲۵- از جمله سیری-گیزیلی، گیشا، سیو، زائول، اولوم (بیگمان جایی بر کران

رودخانه اولای)، کینوزیر، و ماهیلی؛ مقایسه کنید با:

Thureau-Dangin in *Comptes rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1902, pp. 88 f.

۲۶- همچنین اورو+آو اورو.آز

۲۷- به گفته شیل در *Mém.*, X, 3. آدامدون برابر بود با ها (ا) تامتی. ایرادات به

این برابری عمدتاً مبتنی بوده بر قرائت نادرست هاپیرتی به جای هاتامتی، اما استدلال استاد پوئبل که عیلام سومری و اکدی برگرفته از واژه عیلامی ها (ا) تامی است اکنون قرائت اخیر را به طور قطع ثابت می کند؛ مقایسه کنید با مقاله او به نام

"The Name of Elam in Sumerian, Akkadian, and Hebrew," *AJS*, XLVIII (1931/32), 20-26.

اما بازار اعتراض به برابردانستن آدامدون با هاتامتی هنوز گرم است، زیرا در متون سومری آدامدون آشکارا نام شهر است، در صورت هاتامتی در متون بابلی نام سرزمینی است. برای گشودن این مشکل باید دو سند دیگر را نیز بررسی کرد. اولی عبارت است از:

Thureau-Dangin, *Recueil de tablettes chaldéennes* (Paris, 1903), No. 351, rev. 2 ff.

که می گوید عیلامیان سیری از آدامدون آمدند. دیگری کتیبه ای از ایبی-سین است

(Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289) که در آن آمده که شوش،

آدامدون و سرزمین اوان فرمانگزار بوده اند.

^{۳۸} Scheil, "Diplomatica," *Hilprecht Anniversary Volume*, pp. 152 f.; text copied by Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, No. 219; on the dating cf. Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 133-35. Documents from Susa dated the fourth and fifth years of Bur-Sin, *Mém.*, Vol. X, Nos. 125 f.

^{۳۹} Thureau-Dangin, *Recueil de tablettes chaldéennes*, No. 325; cf. Ch.-G. Janneau, *Une dynastie chaldéenne: Les rois d'Ur* (Paris, 1911), p. 42, n. 2.

Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 135-37

۳۰- در مورد سال اخیر مقایسه کنید با:

اما یکی دانستن بیتوم را بیوم با واژه عیلامی فرضی هالریشا و بطریق اولی هارشه نباید پذیرفت. دریافت غنایم به دست آمده از شاشروم در دره هم (Drohem) در سال چهارم حکایت از آن دارد که «ویرانسازی» در سال چهارم به واسطه بروزشورش بوده است؛ مقایسه

Olmsstead in *AJS*, XXXV (1918/19), 77.

کنید با:

³¹ Sayce, "Babylonian Cylinders in the Hermitage at St. Petersburg," *ZA*, VI (1891), 161-63; Poebel, "Eine neue sumerische Mundart," *ZA*, XXXIX (1930), 129-39. On the location of Madga at Kifri or Tuz Khurmatli see, besides Poebel, C. J. Gadd in *RA*, XXIII (1926), 65.

³² Virolleaud in *ZA*, XIX (1905-6), 384.

³³ Statue B, vi 64 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f.; cf. also Olmsstead in *AJS*, XXXV, 67 f.

³⁴ Cylinder A, xv 6 ff.; cf. I. M. Price, *The Great Cylinder Inscriptions . . . of Gudea*, Part I (Leipzig, 1899), p. 25; translation *ibid.*, Part II (Leipzig, 1927), p. 19; cf. *SAK*, pp. 104 f.

³⁵ URU+A.

³⁶ Scheil, *Mém.*, IV, 8, and X, 12; cf. De Mecquenem, *Mém.*, XII, 71. For other bricks recently discovered in the "Villa royale" cf. De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 211. The tombs of this period at Susa are particularly rich in funerary equipment; cf. *ibid.*, pp. 209-11 and 227-36.

³⁷ Statue B, vi 21 ff.; Cylinder A, xvi 7 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f. and 106 f.

³⁸ Thureau-Dangin, "Une inscription d'Arad-Nannar," *RA*, V (1898-1902), 99-102, and VI, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 148 ff.

۳۹- بر لوحی که فهرست پادشاهان سیماش در آن ثبت گردید. تنها ا... لوغان خواناست؛ این نام از روی نام انبی لو آ که در کتیبه‌ای از ابی-سین آمده تکمیل گردید؛ به صفحات آینده نگاه کنید.

³⁹ *Mém.*, Vol. X, No. 121, and Vol. XVIII, No. 79.

⁴⁰ Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289.

⁴¹ Scheil, *Mém.*, III, 56 f. (Nos. 37 and 39).

در فهرستها کنید اتوپسران-روخوراتیر خوانده می‌شود. این خطا ظاهراً به واسطه التباس او با ایدادی دوم در فهرست شاهان سیمایش پیش آمده است.

۴۳- استاد پوئیل خواندن این نوشته را که در کتاب گادولگراین به نام

Royal Inscriptions, Nos. 290 and 292, آمده اصلاح کرده است. به گفته این کتیبه، هوهونوری یا هوهونوری را باید در مشرق اشوننا و در نزدیک مرز مرهشی یا براهشی قرار داد.

⁴² Barton, *Miscellaneous Babylonian Inscriptions* (New Haven, 1918), No. 9, pp. 57-59; L. Legrain, *Historical Fragments* (PBS, Vol. XIII), Nos. 3, 6, and 9; cf. S. Langdon, "Ibi-Sin and the Fall of the Kingdom of Ur," *RA*, XX (1923), 49-51.

لوح کاملی از این نوشت و خواند میان پوزور-نوموشدا و ابی-سین که اکنون در موزه بنگاه شرق‌شناسی نگهداری می‌شود به اهتمام استاد پوئیل انتشار خواهد یافت.

* Omen in Boissier, *Choix de textes relatifs à la divination*, II (Geneva, 1906), 64; see now Weidner in *MAOG*, IV (1928-29), 236, and cf. the fragment in King, *Catalogue of the Cuneiform Tablets . . . of the British Museum, Supplement*, No. 2833.

درباره نانار نگاه کنید به کتیبه گیمیل-ایلشوک در سطور آینده همین بخش آمده. يك مریه نیپور اسارت ابی-سین را به عیلام نسبت می دهد؛ نگاه کنید به:

Langdon, *Historical and Religious Texts (BE, Ser. A, Vol. XXXI)*, pp. 6-8.

از دیرباز گمان می رفته که در یکی از کتیبه های آشوربانی پال، فرمانروای آشور که اعلام کرد نانا، ایزداوروك را کودور-ناخوته، پادشاه عیلام به غنیمت گرفته مدت ۱۵۳۵ (یا ۱۶۳۵) سال درشوش نگهداری می شد، به اسارت ابی-سین اشاره رفته است، بدین ترتیب کودور-ناخوته می بایست نام فرمانروای عیلام باشد که موجب ویرانی شده بود. برای چنین فرضی نگاه کنید به:

King, *History of Sumer and Akkad*, pp. 304 f.; Weidner in *MAOG*, XXVI, Heft 2 (1921), 49 f., and again in *MAOG*, IV (1928-29), 236; R. C. Thompson in *Cambridge Ancient History*, I, 471; et al.

این ارتباط بسیار بعید است. فهرست تازه شاهان سیماش اشاره دارد که کینداتو در ایام سقوط اور بر عیلام فرمان می راند؛ برغم گفته شیل در

"Kutir-Nahhunte I" *RA*, XXIX (1932), 67-76,

وجود پادشاهی با آن نام در چنین زمان مقدمی رویهم رفته بعید است. نخستین کس با این نام که در اسناد عیلامی از وی نام می رود تقریباً معاصر با حموربی، فرمانروای بابل است. درباره اشاره آشوربانی پال در جایی دیگر توضیح بسیار بهتری داده شده؛ نگاه کنید به:

Olmstead, *History of Assyria*, p. 486,

و نیز نگاه کنید به پایان بخش ششم.

* Scheil, "Notes d'épigraphie," *RT* XVI (1894), 186, and XIX (1897), 64; Ungnad, "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Heft 1 (Leipzig, 1907), No. 115; cf. *SAK*, pp. 172 f.

* *Collection De Clercq, Catalogue*, Vol. I, No. 121 and pp. 82 f.; cf. *SAK*, pp. 174 f.

۴۸- از استلی که یکی از فرمانروایان عیلام آن را به غنیمت گرفته بود و به اهتمام شیل در *Mém.*, IV, 3; cf. *SAK*, pp. 174 f. انتشار یافته نقل شده است.

* Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 100.

۵۰- این فهرستها که از این پس از آنها تنها به نام «فهرستها» یاد می شود بخشهایی از سه متن بترتیب زیر هستند:

(1) *Mém.*, V, 20 f. (No. 71); (2) *Mém.*, XI, 63 (No. 95); (3) *Mém.*, XI, 64 ff. (No. 96); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 48.

۵۱- معنی کلمات عیلامی *ruhu sak* که در اینجا «نواده» ترجمه شده هنوز مبهم است؛ نگاه کنید به:

Hüsing, *Quellen* p. 21.

در کتیبه هخامنشی داریوش این کلمات برای ترجمه واژه فارسی باستان *napa* «نوه» به کار رفته است، اما متون اکدی دوره حموربی این کلمات را به *mar ahatim* «پسر خواهر» ترجمه می کنند، و این عبارت در سال شمار بابلی دوره آشور باری دیگر به چشم می خورد. چنین می نماید که هیچیک از این ترجمه ها درست نیستند یا با متون عیلامی محلی که ظاهراً تنها معنی مهمتر «نواده» را تصدیق می کنند موافقت ندارند. برای نظرانی درباره معنی این عبارت نگاه کنید به:

F. W. König, "Mutterrecht und Thronfolge im alten Elam, *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), pp. 529-52; also P. Koschaker, "Fratrarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschriftrechten," *ZA*, XLI (1933), 55, n. 3.

⁵⁰ *Mém.*, Vol. XXIV, No. 385.

شیلهاک-اینشوشیناک نیز اعلام کرد که هوتران-تپتی پرستشگاه اینشوشیناک در شوش را بازسازی کرد؛ نگاه کنید به آجراو.

⁵¹ Scheil, *Mém.*, VI, 16-19; cf. *SAK*, pp. 180 f.

Mém., XIV, 26.

۵۲- کتیبه تان-دروخوراتیر در:

⁵² Scheil, *Mém.*, II, 80, and IV, 9; now complete in *Mém.*, XIV, 24 f.; cf. *SAK*, pp. 180 f.; Poebel in *AJS*, XLIX (1932/33), 137; H. Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje* (OIC, No. 13), pp. 25-32.

⁵³ Scheil, *Mém.*, III, 56, and V, 90 (No. 36).

عنصر تان-نامها در *Mém.*, Vols. XXII-XXIV نشان می دهد که نام پادشاه تان (نه کال یا ریپ)-دروخوراتیر بوده است.

⁵⁴ Scheil, *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 291-305.

⁵⁵ Scheil, *Mém.*, X, 13; cf. Poebel in *AJS*, XLIX 137.

⁵⁶ Sumerian texts: Scheil, *Mém.*, II, 69, and XIV, 27 f.; Akkadian: *Mém.*, II, 72.

⁵⁷ Scheil, *Mém.*, XIV, 28 f.; *RA*, XXII (1925), 148 f.

⁵⁸ Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, Nos. 123 f., 85, and 125; cf. also Nos. 120-22,

«سال پس از ساخته شدن لوح خانه»، و شماره های ۸۴، ۱۲۷ و ۱۲۲، اما همه آنها احتمالاً

به ایدادو تعلق ندارند. من خواندن این کلمات را به محبت استاد پوئیل مدیونم. اسناد ۶۸-۶۷ و ۱۹۷-۸۰ در *Mém.*, Vol. XVIII, را می‌توان تقریباً به این دوره منتسب دانست.

^{۴۰} Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje*, pp. 32 f., also *Tell Asmar, Khafaje, and Khorsabad* (OIC, No. 16), pp. 23-29.

۶۳- مبادی تاریخگذاری دودمان لارسا، گردآوری

E. M. Grice, *Chronology of the Larsa Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 1).

استیلای اور-نینور تا برزبابالو و مردم سو (بارتو) که استاد پوئیل آن را در *Historical Texts*, p. 138, ظاهراً باثبات رسانده بود اکنون اعتباری ندارد. استاد پوئیل

در دستنویسی به نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

که آن را از سرلطف در اختیار من گذاشته نشان داده است که مبدأ تاریخ هفتمین سال فرمانروایی گیمیل-سین پادشاه اور است.

^{۴۱} Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 5; cf. *SAK*, pp. 176 f.; T. Jacobsen, "An Unrecognized Text of Ilu-Mutabil," *AJS*, XLIV (1927/28), 261-63;

و نیز توجه کنید به مهر استوانه‌ای اهدا شده به آنومو تابیل، شاکاناکوی شهر در از سوی بازیترو، کاهن بزرگ ایزدآنو، در:

W. H. Ward, *Cylinders . . . in the Library of J. Pierpont Morgan* (New York, 1909), No. 68; cf. Scheil in *RA*, XIII (1916), 134 f.

^{۴۲} Cf. C. W. McEwan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (*SAOC*, No. 13).

^{۴۳} Scheil, *Mém.*, Vol. X, No. 124; این امر ظاهراً تاکنون پذیرفته نشده است.

بخش چهارم

۱- مبادی تاریخگذاری دودمان اول اور در

kunden des altbabylonischen Zivil- und Prozessrechts ("Vorderasiatische Bibliothek," Vol. V), pp. 582-609. See also *Reallexikon der Assyriologie*, II, 164 ff.

^۱ Cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige* (Leipzig, 1926), pp. 6-9; on the dating cf. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 14.

^۲ Scheil in *RA*, XXII (1925), 158-60, taken in part from Documents 4, 7, and 40 of *Mém.*, Vol. X.

۲- از کتیبه ادا هوشو؛ نگاه کنید به

Scheil, "Inscription d'Adda Bakšū," *RA*, XXVI (1929), 1-7.

به روایت نقوش آجرهای شילהاک - اینشوشیناک، ابارتی نیز در پرستشگاه اینشوشیناک در شوش بنایی بر آورد؛ نگاه کنید به: *Mém.*, III, 55 (No. 34) and 59 (No. 44; cf. *Mém.*, V, 91).

^۳ Cf. Weidner in *MAOG*, IV (1928/29), 239 n.

۶- در فهرستها چنین است.

۷- شیمتی-شילהاک باید تلفظ بابلی نام عیلامی تمتی-شילהاک باشد؛ در اینجا «ت» را «ش» تلفظ می کنند، مثل هیشپ-راتپ که دبیران اکدی کهن (سارگتی) آن را هیشپ-راتپ ترجمه کردند. اینکه می گویند شیمتی نیز شیمدی کاسی است (برابر با ندانو «دادن») بعید است، زیرا تمتی (تبتی) بمعنی «خواند» است.

۸- کتیبه تاناراداهوشو، زیر نویس ۴ همین بخش. آجرهای شילהاک - اینشوشیناک. *Mém.*, III, 53 (No. 32).

۹- لقب کامل در کتیبه ادا هوشو آمده است؛ درباره آن نگاه کنید به زیر نویس پیشین.

^{۱۰} The Malamir texts, first published in *Mém.*, IV, 169 ff., are re-translated in *Mém.*, Vol. XXII.

^{۱۱} *Mém.*, X, 14-80, Nos. 1-120 and 122 f.

نامهای اشخاص اشاره دارند که بسیاری از این اسناد معاصر با ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان می باشند. توجه کنید به ضوابط تعیین سال در زیر نویسهای ۶۹، ۷۵ و ۹۸.

^{۱۲} *Mém.*, Vols. XXII-XXIV, Nos. 1-395, some of which were first published in *Mém.*, Vol. XVIII.

^{۱۳} Cf. E. Cuq, "Les actes juridiques susiens," *RA*, XXVIII (1931), 47-71, and "Le droit elamite," *RA*, XXIX (1932), 149-82.

۱۳- نگاه کنید به جدول شماره ۲ در پایان کتاب. نشان اسناد شماره ۲۴۲ و ۳۲۵

(*Mém.*, Vol. XXIII) ظاهراً چهار سوکل ماه نخست را به اسامی شילהاها، شیروکدوه، و

سیوه پالار هوپاک می‌خواند. اما *Mém.*, Vol. XXIV, No. 346 شیروکدوه را مترشیموت-وارتاش (سوکل عیلام و سیماش) وارد سیره پالار هوپاک (سوکل شوش) نشان می‌دهد. شماره‌های ۸۷، ۲۲۱ و بعد و ۲۴۶، نام شیموت-وارتاش را تنها، شاید به‌عنوان سوکل شوش یاد می‌کنند.

^{۱۴} M. Pézard, *Mém.*, XV, 91 f.

^{۱۵} Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 266.

^{۱۶} *Ibid.*; also in Grice, *Records from Ur and Larsa* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. V), p. 20.

^{۱۷} Gadd and Legrain, *op. cit.*, No. 121.

^{۱۸} *Ibid.*, No. 266.

^{۱۹} Thureau-Dangin, "Une inscription de Kudur-Mabuk," *RA*, IX (1912), 121-24; cf. now Barton, *RSJ*, pp. 324 f.

^{۲۰} *CT*, XXI, 31 f.; cf. *SAK*, pp. 214 ff.

۲۱- شیروکده بالاتر از شیموت-وارتاش و سیوه پالار هوپاک:

Mém., Vol. XXIV, No. 346;

شیروکده بالاتر از سیوه پالار هوپاک.

Mém., Vol. XXII, Nos. 62 and 134 (= *Mém.*, Vol. XVIII, No. 201).

نام‌کارگزار تازه شوش را احتمالاً چنین باید تقسیم کرد: سیوه-پالار-هوپاک.

۲۲- تصویری که در اینجا از اوضاع سرزمین بابل به‌دست داده شد تنها به‌یاری

اسناد اومستد میسر گردید که در دستنویسی به‌بررسی منابع این دوره پرداخته و مبادی تاریخگذاری را با کتیبه‌های شاهی مربوط به آنها مقایسه کرده است. با انتشار متن شماره

Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*.

در ۲۶۶

شمار مبادی تاریخگذاری لارسا بتازگی افزایش یافته است.

^{۲۳} Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 70; cf. *SAK*, pp. 218-21.

۲۴- ناخوته تلفظ درست نام این ایزد در سده دوازدهم پیش از میلاد است؛

به‌خاطر رعایت هماهنگی در این نام نظیر نامهای دیگر، در کتاب حاضر تغییرات کوچکی که در تلفظ پیش می‌آمده نادیده گرفته شده.

^{۲۵} Siwepalarhuppak over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, No. 63; Vol. XXIII, No. 200; Vol. XXIV, No. 346, note; cf. also Vol. XXII, No. 64; Kuduzulush over Kutir-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 201.

۲۶- کتیبه شوتروک-ناخوته؛ نگاه کنید به بخش ششم.

^{۲۷} *Mém.*, III, ۵۸, and V, ۹۱ (No. ۴۱).

۲۸- این قاعده که در

Poebel, *Babylonian Legal and Business Documents* (BE, Ser. A, Vol. VI, Part 2), p. 62,

ناقص بوده اکنون در Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 31;

تکمیل شده است؛ من قرائت درست این قاعده را مدیون استاد پوئبل هستم.

در مورد انطباق دادن حموری و آمرافل که غالباً تصور رفته، اما احتمالاً نادرست است، در اینجا می‌توان گفت که کدر لاعم (Chedorlaomer) باب چهاردهم سفر پیدایش آشکارا همان کودور-لاگامار در زبان عیلامی است، اما هیچ پادشاهی به نام کودور-لاگامار هنوز پا به روشنایی تاریخ نگذاشته است.

^{۲۹} *Mém.*, VI, 26; IV, 10; cf. *SAK*, pp. 182 f.

راهی برای ارزیابی کتیبهٔ تپ-مادا (TeTep-mada) که لقب شگفتی آور «شان شوش، پسرخواهر شیلهاها» نیز به خود می‌دهد وجود ندارد؛ مقایسه کنید با:

Scheil, "Un prince susien nouveau," *RA*, XXIV (1927), 41.

^{۳۰} Dimtu-Addahushu, *Mém.*, Vol. X, Nos. 72 and 75; date formula, *Mém.*, Vol. X, No. 2 (cf., however, No. 21).

^{۳۱} Scheil, "Inscription d'Adda-Bakšu," *RA*, XXVI (1929), 1-7. For Shilhak-Inshushinak bricks mentioning this ruler cf. *Mém.*, III, 55 (No. 35).

^{۳۲} Kutir-Nahhunte over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 131 and 157; Vol. XXIII, Nos. 202 f.; Vol. XXIV, Nos. 347, 368, 374-78, 382 bis, and 392. Tata, *sukkal* over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 391; cf. also *Mém.*, Vol. XXIII, No. 321; Vol. XXIV, Nos. 379 and 383.

۳۳- یعنی، لیل-ایر-تاش (Lila-ir-tash)، تمتی-هیشا-هانش (bish-hanesh).

(Temti)، و پیلکی (pilky)، مادر محترم؛ این عبارت را شاید باید مادر محترم (یا شرافتمند) ترجمه کرد. این کتیبه در: *Mém.*, VI, 23؛ به طبع رسیده است؛ نگاه کنید به:

SAK, pp. 184 f.; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien*, p. 542.

^{۳۴} *Mém.*, VI, 25; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 69-71.

برای متن شیلهاک-اینشوشیناک که به کوتیر-ناخونته، تمتی-آگون و اکد اشاره می‌کند نگاه کنید به همانجا، ص ۷۵-۷۱؛ تاریخگذاری پیرشیل را باید رد کرد.

^{۳۵} Temti-agun, *sukkalmah* over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 167; cf. also Nos. 204 f. and 325. Kutir-Shilhaha over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 210.

^{۳۶} *Mém.*, Vol. XXIII, No. 283.

^{۳۱} *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

^{۳۲} Kutir-Shilhaha over Shirtuh, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, No. 18; cf. also Vol. XXIII, No. 211. Kuk-Nashur over Shirtuh: *Mém.*, Vol. XXII, No. 137.

^{۳۳} *Mém.*, Vol. XXIII, No. 284.

^{۳۴} Kutir-Shilhaha, *sukkalmaḥ* over Temti-raptash, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 10 and 133; Vol. XXIII, No. 169; cf. also Vol. XXII, No. 117, and Vol. XXIII, Nos. 212-14.

^{۳۵} Temti-raptash over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 8 and 116; Vol. XXIII, No. 183; Vol. XXIV, Nos. 341, 345, and 393. Kuk-Nashur over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 32, 36 f., 67, and 86; Vol. XXIII, Nos. 195 and 215; Vol. XXIV, No. 340.

درمجله دوازدهم، شماره ۱۶۰ هنگامی که کودوزولوش شاه‌شوش است کوك-ناشور سوكل عیلام خوانده می‌شود؛ آیا با طرحی که در اینجا ارائه شده همخوانی ندارد، اما برای این مشکل راه‌حلی بهتر از این نمی‌توانم بیابم.

۴۲- در زبان عیلامی «هوت» (*hute*) تنها بمعنی «جا» و «مکان» است.

۴۳- «رودخانه پولی».

^{۳۶} Text copied by Ungnad in "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Vol. VII, No. 67; cf. Ungnad in *B.A.*, VI, Heft 5 (1909), 1-5, and restore with the help of *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

^{۳۷} Scheil, *Mém.*, V, xii, republished in *Mém.*, VI, 28; cf. *SAK*, pp. 184 f.

^{۳۸} Scheil in *RA*, XXIX (1932), 68.

۴۷- اگر چند پیرشیل‌مهری از پوزور-مازات، پسران-اولی منتشر کرده است (RA. 149F' (XXII(1925)). اما این شخص نباید لزوماً پسر پادشاه باشد، زیرا در اسناد تجاری نیز از افراد خاصی که این نام را دارند یاد می‌شود؛ نگاه کنید به فهرست اعلام *Mém.*, Vols. XXII-XXIV.

۴۸- گذشته از آنانی که در متن نامشان رفته نگاه کنید به:

Mém., Vol. XXII, No. 101, and Vol. XXIII, Nos. 218-20 and 240,

که تنها به نام تمتی-راپتاش استاد می‌کند؛ مجلد ۲۳، شماره ۳۱۵ تمتی-راپتاش را به سوكل‌ماه پیوند می‌دهد، اما این مسئله حکایت از آن ندارد که این پادشاه با شاه بابل خویشاوندی داشته.

^{۳۹} *Mém.*, Vol. XXIII, No. 179.

دیر این سند شماردهای ۲۱۶ و ۲۱۹ و بعد از آن تاریخ آن ایام فرمانروایی تمتی-راپتاش تعیین شده و شماره ۲۲۲ را که تاریخ آن دوره شیموت-وارتاش تعیین گردیده نیز نوشته

است. مگر اینکه شخص اخیر شیموت-وارتاش دومی باشد، وگرنه ذکر او در این تاریخ در حال حاضر مسئله‌ای است که توضیحی برای آن نمی‌توان یافت.

^{۳۰} Tan-Uli, *sukkal* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 177 (and, doubtfully, No. 186). Tan-Uli over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 20 and 113; Vol. XXIII, Nos. 171 and 247; Vol. XXIV, Nos. 335-37, 339, and 369; cf. also Vol. XXII, No. 11; Vol. XXIII, Nos. 188 and 196; Vol. XXIV, No. 370.

^{۳۱} Scheil, *Mém.*, II, 120.

^{۳۲} Tan-Uli, *sukkalimah* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 7 and 9; Vol. XXIII, No. 173; Vol. XXIV, Nos. 338 and 353. Tan-Uli over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXII, No. 102; Vol. XXIII, No. 178. In Vol. XXIII, No. 206, Tan-Uli is called the *sukkal* over Kuk-Nashur; this too is not explainable at present. Temti-halki, *sukkal* over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 208 f.; cf. also Vol. XXII, No. 85.

^{۳۳} *Mém.*, II, 77 f.; cf. *SAK*, pp. 184 f. Temti-halki bears the curious title "*sukkalimah* of Elam and Simash" in the text of *Mém.*, VI, 27; cf. *SAK*, loc. cit. Doubtless this is an oversight of the scribe.

^{۳۴} Scheil, *Mém.*, III, 57 (No. 38).

^{۳۵} Bala-ishshan over Kuk-Kirwash: *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 348 f.; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 76.

^{۳۶} Shutruk-Nahhunte inscription; see below, pp. 106 f. For the seal of a scribal servant of Bala-ishshan cf. Scheil, "Cylindre Pala illan," *RA*, XXIII (1926), 36.

^{۳۷} Kuk-Kirwash over Tem-Sanit: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 351; over Kuk-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 352.

^{۳۸} Kuk-Nahhunte over Kuk-Nashur (written "Nashir"): *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 329 f.

^{۳۹} Scheil, *Mém.*, II, 74-76; cf. *SAK*, pp. 182 f.

^{۴۰} Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78).

نقوش آجرهای دیگر شیلهاک-اینشوشیناک از این فرمانروا یاد می‌کنند:

Mém., III, 58, and V, 90 (No. 40).

در بهار ۱۹۳۲ نگارنده اجازه یافت تا دستویس استاد پوئبل به نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

را که چند سال پیش از آن نوشته شده بود بررسی کند، اما در این مقاله، چنانکه در این بخش نیز تا اندازه‌ای توصیف آن رفته، مطرح شده که در این ایام در عیلام سه قدرت جداگانه فرمانروایی می‌کردند. از آنجایی که نگارنده در آن زمان بدین نتیجه رسیده بود که يك چنین طرحی برای نظم بخشیدن به آشفتگی موجود لازم است، از این روی خوشحال است که يك چنین منبع معتبری در ارائه این نظر بر وی پیشی بسته، و در نتیجه از صمیم دل عقیده دارد که درستی تصویری که در اینجا به‌دست داده شد مدیون پژوهشهای ایشان است.

بخش پنجم

^۱ A. T. Olmstead, "Kashshites, Assyrians, and the Balance of Power," *AJS*, XXXVI (1919/20), 120.

^۲ Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kassäer* (Leipzig, 1884), pp. 25 f.; T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 102-5.

^۳ A. T. Clay, *Personal Names from Cuneiform Inscriptions of the Kassite Period* ("Yale Oriental Series," Vol. I).

بسیاری از نامهای کاسی که در اسناد نوزی یافت می‌شوند اکنون در دست انتشارند.

۴- اگرچند ارزش بررسیهای جورج هوسینگ در این زمینه مبهم است، اما غالباً جالب و مهیج است: نگاه کنید به:

Memnon, IV (1910), 22-30; *OLZ*, 1917, cols. 106-9, 178-81, and 205-9; *OLZ*, 1918, cols. 43-48 and 264-72.

^۵ H. W. Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. V, Pl. 44, i and iv.

۶- احتمالاً باید هولاه خوانده شود.

col. i, l. 15,

۷- نگاه کنید به ایزد عیلامی هوربی در:
در باره متن عهدنامه نرم-سین نگاه کنید به بخش دوم.

^۸ Cf. the occurrences of the element *Surya* (generally written *Shuwar*) in the Amarna letters: J. A. Knudtzon, *Die El-Amarna-Tafeln* ("Vorder asiatische Bibliothek," Vol. II), Part 2, p. 1568.

۹- آگوم-کاکریمه، نگاه کنید به کتیبه او در همین بخش.

۱۰- نگاه کنید به: Delitzsch, *op. cit.*, pp. 29-38 و نگاه کنید به بخش دوم.

^{۱۱} See the excellent article by Weissbach on the "Kossaioi" in P'aulys-Wissowa, *Real-Encyclopädie*.

۱۲- نگاه کنید به کتیبه پوزور-اینشوشیناک در بخش دوم.

^{۱۳} Cf. A. Ungnad, "Die Kassiten," *Beiträge zur Assyriologie*, VI, Heft 5 (1909), 21-26.

^{۱۴} See Weidner, "Die grosse Königsliste aus Assur," *AOF*, III (1926), 66-77.

^{۱۵} T. G. Pinches in *Babylonian and Oriental Record*, I (1886/87), 54 and 78; for other references cf. Olmstead in *AJS*, XXXVI (1919/20), 120.

^{۱۶} Enlil-nadin-apli's *kudurru*, published by H. V. Hilprecht, *Old*

Babylonian Inscriptions (BE, Ser. A, Vol. I), No. 83; cf. P. Jensen in *ZA*, VIII (1893), 220-24.

¹⁷ Rawlinson, *op. cit.*, Vol. II, Pl. 38, No. 2; Vol. V, Pl. 33; cf. Jensen in *KB*, III, Heft 1, 134 ff.; for other references see Olmstead, *op. cit.*, p. 121, n. 6.

¹⁸ Cf. L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 22-24.

بخش ششم

۱- نگاه کنید به دور شولگی در اسناد شوش، بخش چهارم کتاب حاضر.

¹ Chronicle P, iii 10 ff., first published in translation by Pinches in *Records of the Past*, new ser., V (1891), 106 ff. Text: Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I (Leipzig, 1893-97), 297 ff. Transliteration only: Delitzsch in *Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, XXV, No. 1 (1906), 43 ff.

The name Hurpatila is generally assumed to be Kassite; cf. G. Hüsing, *Quellen*, p. 19. Note, however, the name of the Elamite god Hurbi in the Naram-Sin treaty cited above, as well as such names as *Hurbi-shenni* and *Tehip-tilla* in Nuzi texts; cf. E. Chiera, *Joint Expedition with the Iraq Museum at Nuzi* (American Schools of Oriental Research, "Publications of the Baghdad School," *Texts*), Vol. II, No. 212:30, and No. 213:3.

² Cf. E. Unger in *Forschungen und Fortschritte*, X, Nos. 20/21 (July 10-20, 1934), 256.

³ Scaraboid: Scheil, *Mém.*, VI, 30; cf. De Mecquenem, *Mém.*, VII, 135; knob or scepter head: Scheil, *Mém.*, XIV, 32.

⁴ Scheil in *RA*, XXVI (1929), 7.

⁵ Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (BE, Ser. A, Vol. I), Nos. 15 and 43 and p. 31. For an inscription of Kurigalzu from Der with a drawing of an Egyptian see Sidney Smith, "An Egyptian in Babylonia," *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28-32.

⁶ Clay, *Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan*, Vol. IV, No. 49:6 ff.; cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige*, pp. 50 ff.; *LAR*, Vol. I, § 69.

⁷ Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I (London, 1902), 4-6; cf. *LAR*, Vol. I, § 73. Cf. *Synchronistic History* i 28 ff.; I have made use of the translation made by the late Professor D. D. Luckenbill for the *Assyrian Dictionary of the Oriental Institute*.

۹- کتیبه شوترک-ناخوته، نگاه کنید به همین بخش.

¹⁰ Text: F. W. König, *Corpus inscriptionum Elamitarum. I. Die alt-elamischen Texte* (Hannover, 1926), No. 4C. This is a synthesis of (1) Pézard, *Mém.*, XV, 42 f., with variants from the Dieulafoy collection in

the Louvre; (2) Weissbach in ZDMG, XLIX (1895), 693 f.; (3) fragments now in the Berlin Museum, copied by Bork.

In Susa only a fragment with the name Humban-ummenna, a variant spelling of the name, has been found; cf. Scheil, *Mém.*, III, 1 (No. 1). On all these cf. Hüsing, *Quellen*, No. 4.

¹⁰ Shutruk-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 66; Weissbach, "Shutruk-Nahhunte A," in his *Anzanische Inschriften* ("Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XII [1891], 117-50); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

Kutir-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

Shilhak-Inshushinak: (a) temple to Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 76 and 80; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak D" and "A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57 and 59; (b) temple to Huban and Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 86; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 58.

¹¹ Scheil, *Mém.*, III, 59, and V, 91 (No. 43).

۱۳- نوشته شده dNUN, Sunkik: ترجمه نون (NUN) به انا در این نام مبهم است، اما مقایسه کنید با انا-شارو (Ed-Sarru) در متون اکدی.

۱۴- معلوم نیست که آیا این نام را باید با رعایت قواعد آوایی خواند یا نه.

¹² References to Untash-Huban texts:

A.P.A.SUNKIK: *Mém.*, III, 3 (No. 2); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Adad: *Mém.*, III, 14 (No. 6); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Adad and Shala: *Mém.*, III, 11 (No. 5); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Belala: *Mém.*, III, 28 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Bêlit-êli: *Mém.*, III, 16 (No. 8); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Hushmitik and Ruhuratir: *Mém.*, III, 19 (No. 10); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Huban: *Mém.*, III, 31 (No. 17); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Huban: *Mém.*, III, 29 (No. 15); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 8.

Huban and Inshushinak (*nâr kiprât*): *Mém.*, III, 32 (No. 18); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 11.

Huban and Inshushinak (*melki ilâni*): *Mém.*, III, 31 (No. 16); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Inshushinak (temple): *Mém.*, III, 38 (No. 21); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Inshushinak (*giguna*): *Mém.*, III, 34 (No. 19); Weissbach in ZDMG, XLIX (1895), 692 f.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 13.

Nabû: *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Nabu: *Mém.*, III, 15 (No. 7); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Nabu: *Mém.*, V, 7 (No. 66); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Nabu: *Mém.*, III, 36 (No. 20); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 12.

Nahhunte: *Mém.*, III, 27 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Napratep: *Mém.*, III, 17 (No. 9); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Nazit: *Mém.*, III, 21 (No. 11); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

NUN.SUNKIK: *Mém.*, III, 24 (No. 12); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Pinikir: *Mém.*, III, 7 (No. 3); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Pinikir (temple): *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Shimut: same as Bêlit-âli.

Sin: *Mém.*, III, 25 (No. 13); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Upurkupak: *Mém.*, III, 39, and XI, 88 (No. 23); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 14.

"For my city" (written *al-lum-mi-ma*, to be analyzed *alu-u-mi-ma*): *Mém.*, III, 38, and V, 88 (No. 22); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

"For my city" (*giguna*): *Mém.*, III, 36, and V, 87 f. (No. 20); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 12.

¹⁶ Shutruk-Nahhunte text: Scheil, *Mém.*, III, 43 (No. 25); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 21. Stele fragments: M. Pézard, "Reconstitution d'une stèle d'Untaş-^{aa} GAL," *RA*, XIII (1916), 119-24; cf. also M. Rostovtzeff, "La stèle d'Untaş-^{aa} GAL," *RA*, XVII (1920), 113-16.

¹⁷ Scheil, *Mém.*, XI, 12 ff. (No. 89); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 15.

¹⁸ G. Lampre, *Mém.*, VIII, 245 ff., Pls. 15 f.; Scheil, *Mém.*, V, 1 ff. (No. 65); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 16.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, II, 95.

²⁰ Scheil, *Mém.*, X, 85.

۲۱- چنین است در فهرستهای شیلهاک-اینشوشیناک. شیل

اونپاتار (Unpatar) را همواره اونپاهاش (UnPahash) می‌خواند، اما نگاه کنید به:

König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 36, n. 54.

²² Annals: Messerschmidt, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 1 (Leipzig, 1911), No. 16 obv. 17 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 149.

²³ Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2 (Leipzig, 1922), No. 60. iii 58-iv 83; cf. *LAR*, Vol. I, § 166.

شهر تورناسوما می‌بایست در ناحیه‌ی می‌طورانت (به‌عیلامی دورون) نهاده باشد، اما اولایاش (Ulaiaash) اگر نزدیک اولای قرار داشته، می‌بایست نزدیک سرچشمه‌های کرخه در مشرق مندلی کنونی بوده باشد.

²⁴ Chronicle P, iv 14 ff.; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 124. On the site of Maradda cf. Clay in *OLZ*, XVII (1914), 110-12.

²⁵ Cf. Hüsing, *Quellen*, p. 18.

۲۶- واژه‌های عیلامی برای این عبارت هوساهیتک (*busa hitek*) هستند. اینکه واژه

نخست‌بمعنی نوعی چوب‌است می‌بایست از مدت‌ها پیش از متون فارسی که در *Mem*, Vol. IX به‌طبع رسیده روشن باشد زیرا در این متون غالباً صفتی در جلوی آن درمی‌آید که برای

چوب به‌کار می‌رود؛ مثلاً^{۲۷} نگاه کنید به: *Mém.*, Vol. IX, No. 139:16 and 18; No. 174:4.

این می‌بایست معنی درست واژه عیلامی هوسامه (*buSame*) نیز باشد. مثلاً نگاه کنید به:

Mém., V, 20 ff. (No. 71), iii 15 ff.:

«در اکالات [Ekallat.] پرستگاهی برای اینوشیناک از چوب . . . بر آورده بودند».

۲۷- تنگ هاشمار که در اسناد آشوری از آن نام رفته باید در کنار پیچ و خمهای

دیاله در جبل حمزین بوده باشد. نگاه کنید به: Weidner in *AOF*, IX (1933/1934), 97.

¹⁸ Weissbach, "Shutruk-Nahhunte C," in *Anzanische Inschriften*, after Loftus. Copy, also after Loftus, in König, *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Pa. I, No. 28A; fragmentary duplicate: Scheil, *Mém.*, XI, 15 (No. 90). Transliteration: Hüsing, *Quellen*, No. 28; attempted translation: Scheil, *Mém.*, V, 15 ff. (No. 70).

¹⁹ Scheil, *Mém.*, III, 46 (No. 27); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 17.

²⁰ Scheil, *Mém.*, V, 12 f. (No. 69); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 20. On the location of Dur-Untash and the Idide River see M. Streck, *Assurbanipal*, II, 48, n. 1.

²¹ Scheil, *Mém.*, III, 44 (No. 26); Weissbach, "Shutruk-Nahhunte B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 18.

²² From brick fragments in the Berlin Museum. These were ascribed to Huteludush-Inshushinak by Hüsing, *Quellen*, No. 63, but see now F. W. König, "Die Berliner elamischen Texte VA 3397-3402," *WZKM*, XXXII (1925), 212-20; the text appears in König, *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Part I, No. 42A-C.

²³ Scheil, "Légendes de Šutruk Nahhunte sui cuves de pierre," *RA*, XVI (1919), 195-200.

²⁴ Weissbach, "Shutruk-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; Pézard, *Mém.*, XV, 66; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

²⁵ Scheil, *Mém.*, II, 118; Scheil doubts its historicity.

²⁶ *Synchronistic History* iii 9 ff.

²⁷ Scheil, *Mém.*, XI, 17 ff. (No. 91); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 28a.

²⁸ *Mém.*, VI, 12 f., and X, 2; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 26 f.

²⁹ *Mém.*, III, 40 (No. 24), and II, Pl. XI; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 22.

³⁰ *Mém.*, IV, 11 f.

³¹ Kish obelisk: Scheil, *Mém.*, II, 6 ff.; statues: *Mém.*, X, 2 f., and III, 42; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 25.

³² Scheil, *Mém.*, IV, 163 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 23. Restore Karintash with the help of a Shilhak-Inshushinak text, *Mém.*, V, 31 f. (No. 72), ii 10, and the neo-Elamite text of Shutruk-Nahhunte, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84), l. 11, variant. According to Hüsing, *Quellen*, p. 53, Karintash would be modern Karind on the Baghdad-Kirmanshah road.

³³ So probably we are to restore the text of Nebuchadnezzar I in Winckler, *Akorientalische Forschungen*, I, 535 ff. Cf. p. 132, n. 55.

³⁴ Restored from Dur-shar-

³⁵ Hüsing, *Quellen*, No. 67, drawn from Loftus; a recent copy, also after Loftus, in König's *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Part I, No. 28C:1.

³⁶ For other objects brought to Susa at one time or another by members

of this dynasty cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 32 ff. For lists of the *kudurrūti* see De Morgan, *Mém.*, VII, 137 ff.; Scheil, *Mém.*, X, 87 ff., and XIV, 35; for maceheads see *Mém.*, XIV, 32 f.; for weights, *Mém.*, VI, 48, and XIV, 34; for other Kassite texts, *Mém.*, IV, 166, and VI, 49.

⁴¹ A. Jeremias, "Die sogenannten Kedorlaomer-Texte," *MVAG*, XXI (1916), 69-97, esp. pp. 80 ff. and 92 ff.

۴۸- کتیبه نبوکدنصر؛ نگاه کنید به زیر نویس ۴۲ همین بخش.

۴۹- نگاه کنید به بخش یازدهم.

⁴² Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

⁴³ Scheil, *Mém.*, III, 49, and V, 89 (No. 29); Weissbach, "Kutir-Nahhunte B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 30.

⁴⁴ Scheil, *Mém.*, III, 47 (No. 28); Weissbach, "Kutir-Nahhunte C," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 29. On the reliefs themselves see J. M. Unvala, "Three Panels from Susa," *RA*, XXV (1928), 179-85.

⁴⁵ Shilhak-Inshushinak inscription, *Mém.*, III, 50, plus V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11, Fig. 2; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 43, and Unvala, *loc. cit.*

بخش هفتم

¹ Scheil, *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54.

۲- ملکو (*Meiku*). اصطلاحی اکدی.

³ Cf. *LAR*, Vol. I, § 764.

⁴ *LAR*, Vol. I, § 723; for the location of the Ebih Mountain see now Weidner in *AOF*, IX (1933/34), 96.

⁵ Text in W. J. Hinke, *Selected Babylonian Kudurrū Inscriptions* (Leiden, 1911), No. 5. A translation made for the Assyrian Dictionary of the Oriental Institute was at my disposal.

۶- شاید باید آن را اولگیا خواند.

⁷ E.g., *LAR*, Vol. I, §§ 773 f., and Vol. II, §§ 34 and 82.

⁸ *LAR*, Vol. I, § 232.

⁹ *LAR*, Vol. I, § 724; restore to Duhupuna with Hüsing, *Quellen*, p. 80.

¹⁰ *LAR*, Vol. I, § 790; cf. also § 806.

¹¹ Scheil, *Mém.*, V, 33 (No. 73) and 35 (No. 74); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 54a and b.

¹² Weidner, "Aus den Tagen eines assyrischen Schattenkönigs," *AOF*,

X (1935), 1-9.

¹⁴ Text: Weissbach, "Incertum 1" (after Loftus), in *Neue Beiträge zur Kunde der assyrischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV (1894), 729-77; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54c.

¹⁵ Pézard, *Mém.*, XV, 76, 80, and 86; Weissbach, "Shilhak-Inshuahnak A," "D," and "B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57. A stele found in Susa was doubtless originally from Liyan; cf. Scheil, *Mém.*, V, 38 (No. 76); Hüsing, *Quellen*, No. 49.

¹⁶ E. Herzfeld, "Drei Inschriften aus persischem Gebiet," *MAOG*, IV (1928-29), 82-85; *AMI*, I (1929-30), 114, where there is a transliteration and translation by F. W. König; cf. *ZDMG*, LXXX (1926), 244, for old Elamite rock-reliefs at Naqsh-e Rostam near Persepolis.

¹⁷ Scheil, *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54), iii 7 ff.; cf. F. W. König, "Drei altelamische Stelen," *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 21.

¹⁸ Cf. the Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 341. This text gives also the location, northeast of Babylonia proper in the debatable land.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 29 ff. A temple to Inshushinak in . . . en-ili is mentioned in the text of Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 4 ff.

²⁰ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71), on which see preceding note.

²¹ Scheil, *Mém.*, III, 50, and V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11; see also *Mém.*, III, 52 (No. 31); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 43 and 32, and J. M. Unvala in *RA*, XXV (1928), 180 f.

²² *Mém.*, Vol. V, No. 71 iv 22 ff.; see reference above, p. 121, n. 18. On Pinikir cf. F. W. König, "Pinikir," *AOF*, V (1928/29), 101-3.

²³ *Mém.*, Vol. V, No. 71 iii 28 ff.; cf. also the stele inscription which is "Incertum 2" in Weissbach, *Neue Beiträge* (after Dieulafoy; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 52); this mentions the deity Suhsipa and the place Karintash. A king Karintash (Kara-indash) appears to be named in *Mém.*, V, 31 (No. 72); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 51.

²⁴ Scheil, *Mém.*, V, 59 (No. 79); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 33.

²⁵ Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), upper edge 1 ff. and right edge ii 1 ff.

²⁶ Stele: Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 53.

²⁷ Brick: Scheil, *Mém.*, V, 61 (No. 82); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 34.

²⁸ Stele: Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 1 ff.; bricks: *Mém.*, III, 88, and V, 92 (No. 56); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 37.

²⁹ De Mecquenem, "Constructions secondaires," *Mém.*, XII, 72 ff.

³⁰ *Mém.*, XII, 77.

³¹ Gautier, *Mém.*, XII, 143-52; Scheil, *Mém.*, XI, 58 (No. 93); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 56. For the Ashurbanipal references cf. the Rassam Cylinder vi 27 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 810.

³² De Mecquenem, "Temple de Nin-har-šag," *Mém.*, XII, 70-72.

³³ De Mecquenem, "Temple de In-Šušinak," *Mém.*, XII, 67-69. Cf. also Jéquier, "Troisième royaume assyrien," *Mém.*, VII, 36 f.; De Morgan, "Trouvaille de la colonne de briques," *Mém.*, VII, 49-59; De Mecquenem, "Offrandes de fondation du temple de Chouchinak," *Mém.*, VII, 61-130. The latter references must, however, be used with caution, for many of the

objects described are demonstrably of neo-Elamite manufacture.

³³ Cf. G. Lampre, *Mém.*, VIII, 164 ff., Figs. 324 f.

³⁴ Scheil, *Mém.*, XI, 63 ff. (Nos. 95 and 96); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 48a and b.

³⁵ Scheil, *Mém.*, III, 72 f., 75 f., and 77 (Nos. 50, 52, and 53); photograph of the latter: *Mém.*, Vol. I, Pl. 4, opp. p. 104; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44. Other knobs are described by Jéquier in *Mém.*, I, 123.

³⁶ Scheil, *Mém.*, III, 74 (No. 51); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44.

اگر تئار بر گرفته از تین تیر بابلی باشد، حکایت از آن دارد که پندارنگاری واژه اخیر در سرزمین بابل عملاً چنین تلفظی داشته است.

³⁷ Scheil, *Mém.*, III, 66 f., also Pl. 10, No. 4 (No. 48); V, 61 (No. 83); III, 69 f. (No. 49); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 35 f. and 40. On the general subject of inscribed bricks at Susa cf. De Morgan, *Mém.*, I, 93-95 and 197 f.

³⁸ Scheil, *Mém.*, III, 53 ff., and V, 90 ff. (Nos. 32-45); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 39.

³⁹ Bricks: Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78), and III, 60 (No. 46); *RA*, XXIX (1932), 68; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 38.

⁴⁰ Brick: Scheil in *RA*, XXIX, 69 f.

⁴¹ Scheil, *Mém.*, III, 61 f. (No. 47); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 41.

⁴² De Morgan, *Mém.*, I, 163 f., Pl. 13; Jéquier, *Mém.*, I, 123; Scheil, *Mém.*, XI, 86, Fig. 18; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 42.

⁴³ Jéquier, *Mém.*, VII, 37; Scheil, *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 45.

⁴⁴ Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), obv. 18 ff.; *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54), ü 1 ff.; cf. König, *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 19 and 23.

۲۵- نگاه کنید به بخش هفتم.

⁴⁵ Scheil, *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54) and 82 ff. (No. 55); cf. König, *op. cit.*, pp. 18 ff. and 22 ff. (Nos. 46 f.).

⁴⁶ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König, *op. cit.*, pp. 29 ff. (No. 48).

⁴⁷ Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94), and V, 10 (No. 68); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 53 and 50.

⁴⁸ Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 75 (No. 99); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 62; Harper, *ABL*, Nos. 789 and 1311; Waterman, *RCAE*, II, 52 and 414 ff.

⁴⁹ Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 71 (No. 98); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 60; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), p. 530.

⁵⁰ Scheil, *Mém.*, XI, 69 (No. 97); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 65.

⁵¹ Jéquier, *Mém.*, VII, 38. Texts: Scheil, *Mém.*, XI, 72 f. (No. 99), and V, 60 (No. 80); Weissbach, "Incertum 3," in *Neue Beiträge*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 61 f.

⁵² Scheil, *Mém.*, V, 37 (No. 75). There attributed to Shilhak-Inshushinak; but cf. Hüsing, *Quellen*, No. 64.

⁵³ Brick: Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

^{۵۸} Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 38, No. 2; cf. Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I, 535 f.; Olmstead in *JASL*, XXXVI (1919/20), 147 ff.

^{۵۹} *CT*, Vol. XIII, Pl. 48; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 542 f.; Olmstead, *loc. cit.*

^{۶۰} Ritti-Marduk *kudurru* in L. W. King, *Babylonian Boundary Stones and Memorial Tablets in the British Museum* (London, 1912), No. 6, pp. 29-36; location by Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 13 f.

^{۶۱} Shamua *kudurru* in King, *op. cit.*, No. 24, pp. 96-98; cf. Olmstead, *loc. cit.* Din Sharri occurs in Ashurbanipal's inscriptions; cf. translation in *LAR*, Vol. II, § 806.

^{۶۲} Ritti-Marduk *kudurru* in King, *loc. cit.*, corrected by Thureau-Dangin, "Un synchronisme entre la Babylone et l'Elam," *RA*, X (1913), 97 f.

^{۶۳} Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. IV, Pl. 20, No. 1; cf. Olmstead, *op. cit.*, pp. 148 f.

۱-۶ شاموآ آکودورو، نگاه کنید به همین بخش، زیر نویس ۵۸.

۲-۶ ریتی مردوک کودورو، نگاه کنید به همین بخش، زیر نویس ۵۹.

۳-۶ همانجا.

Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

۴-۶ آجر شوتروک-ناخوند:

در باره خویشاوندی این پادشاه با سلف خود نگاه کنید به:

Koschaker in *ZA*, XLI (1933), 53, n. 8.

^{۶۴} Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 20; cf. *LAR*, Vol. I, § 209.

^{۶۵} Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., in Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 14; cf. *LAR*, Vol. II, § 341.

^{۶۶} Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 58; cf. *LAR*, Vol. I, § 232; cf. Olmstead, "Tiglath-Pileser I and His Wars," *JASOS*, XXXVII (1917), 174, and *History of Assyria*, p. 66.

^{۶۷} *Synchronistic History* ii 14 ff.; annals: Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 66:10 ff., and No. 69:15 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 293 and 331; cf. Olmstead in *JASOS*, XXXVII, 183.

^{۶۸} L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 51 ff. and 62.

^{۶۹} De Mecquenem, "Fouilles de Suse," *RA*, XIX (1922), 131 ff. and 139 f.

بخش هشتم

^{۷۰} Annals: *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 84 obv. 23 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 360.

^۱ Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 254 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 448-58. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 21-38; A. T. Olmstead, "The Calculated Frightfulness of Ashur nasir apal," *JAOs*, XXXVIII (1918), 209 ff.; E. A. Speiser, "Southern Kurdistan in the Annals of Ashurnasirpal and Today," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926/27), 1-41.

^۲ For references to the texts and for source criticism see A. T. Olmstead, *Assyrian Historiography* ("University of Missouri Studies, Social Science Series," Vol. III, No. 1 [May, 1916]), pp. 21-28; for convenient translations see for the first campaign *LAR*, Vol. I, §§ 561, 609, and 644. On the topography of the reign cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 42-66; Olmstead, "Shalmaneser III and the Establishment of the Assyrian Power," *JAOs*, XLI (1921), 345-82.

^۳ Cf. *LAR*, Vol. I, §§ 573 and 637.

^۴ Cf. *LAR*, Vol. I, § 581; for the location of Harhar see Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

^۵ Cf. *LAR*, Vol. I, § 587. ^۶ Cf. *LAR*, Vol. I, § 588.

^۷ Olmstead, "The Assyrian Chronicle," *JAOs*, XXXIV (1915), 361; cf. *JAOs*, XLI (1921), 374, n. 61.

^۸ Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 153 f.

^۹ Sayce in *JRAS*, 1894, pp. 691-705; C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldicarum*, Textband, 1. Lfg. (Berlin und Leipzig, 1928), pp. 24-34; 2. Lfg. (Berlin und Leipzig, 1935), pp. 132-60.

^{۱۰} Annals: *KB*, I (Berlin, 1889), 174-87; Weidner, "Die Feldzüge Šamši-Adads V. gegen Babylonien," *AOF*, IX (1933/34), 89-104; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 718-22. On the topography and Iranian names cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 66-69; G. Hüsing, "Vorgeschichte und Wanderungen der Parsawa," *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 258 f.

^{۱۱} O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 142; cf. Weidner in *AOF*, IX, 101-4.

^{۱۲} C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldicarum*, Textband, 1. Lfg., pp. 45-47.

^{۱۳} *KB*, I, 190 f.; cf. *LAR*, Vol. I, § 739. For the whole period cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 158-61.

۱۵ - سالنامه‌ها: من اجازه یافتام از بازسازی سالنامه‌های تیگلت پیلسر سوم به‌همت

استاد اومستد استفاده کنم. برای سالنامه‌های منتشر شده نگاه کنید به:

P. Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pileasers III* (Leipzig, 1893), pp. 6 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 766-68 and 773 f. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 72-94.

^{۱۴} iii. 93; cf. the references in Práček, *Geschichte*, I, 85, n. 1.

^{۱۵} Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, I (Leipzig, 1889), xxvii, n. 3.

^{۱۶} Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 362.

^{۱۷} Herzfeld, *AMI*, VII (1934), 24-26, follows the doubtful lead of Práček, *Geschichte*, I, 18-20, in distinguishing between "Medes" or "mighty Medes" and "Medes on the border of Mount Bikni."

²⁰ Annals: A. G. Lie, *The Inscriptions of Sargon II*, Part I (Paris, 1929), corrected by Olmstead, "The Text of Sargon's Annals," *AJSL*, XLVII (1930/31), 259-80. For the year 719 see Lie, *op. cit.*, pp. 8 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, § 6.

²¹ Lie, *op. cit.*, pp. 12 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 10 f.

²² Annals: Lie, *op. cit.*, pp. 16 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 12-15.

²³ Harper, *ABL*, No. 126; cf. Waterman, *RCAE*, I, 86 f. In this letter it is stated that the Medes are quiet.

در این نامه گفته شده که مادها آرام هستند.

²⁴ Harhar: Botta and Flandin, *Monument de Ninive*, Vol. I (Paris, 1849), Pl. 55; Kisheshim: *ibid.*, Pls. 68 and 68 bis; Sikris: *ibid.*, Pl. 64; Kindau: *ibid.*, Pl. 61; Bit Bagaia: *ibid.*, Pl. 76; Kisheshlu: *ibid.*, Vol. II, Pl. 147. Cf. Billerbeck, *op. cit.*, pp. 98-101 nn.

²⁵ Cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 163-67; Olmstead *History of Assyria*, p. 244.

²⁶ Thureau-Dangin, *Une relation de la huitième campagne de Sargon* (Paris, 1912); other fragments in Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 141. Cf. *LAR*, Vol. II, §§ 140 ff.

²⁷ One list is in the account of Sargon's eighth campaign, ll. 42-49; cf. *LAR*, Vol. II, § 147. The other is in Prism A, ll. 14-37, published by Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 44; I have been able to use a revised copy of the prism text, prepared by Luckenbill for the *Assyrian Dictionary*; for translation cf. *LAR*, Vol. II, § 192. Cf. the good notes on Iranian names in König, *Älteste Geschichte*, pp. 55-58.

۲۸- پیداست منبعی بوده که نام آرباکس فهرست کتسیاس از آنجا آمده است؛ نگاه

کنید به زیر نویس ۱۵ بخش دهم.

²⁸ Lie, *op. cit.*, pp. 28 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 23 f.

این حقیقت که بیت دیا او کو (Bit Daiaukki) را در گذشته یکی از هدفهای تعیین این سال

می دانستند (نگاه کنید به: Lie, *loc. cit.*, و نیز نگاه کنید به:

Thureau-Dangin in *RA*, XXIV [1927], 75, n. 3)

از سوی مولفان اخیر به کلی نادیده گرفته شده.

²⁹ Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 43, l. 14; cf. *LAR* Vol. II, § 118;

عبارتی که تا کنون به صورت نادرست ادی (ماتو) سیماشپائی (ماتو) مادای خوانده می شد

اکنون باید چنین خوانده شود: ادی (ماتو) سیماشپائی «ماتوم مادای» تا سرزمین سیماش

در مرز سرزمین مادها» خوانده شود.

بخش نهم

^۱ Annals: *KB*, I, 174 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 726, and discussion in Olmstead, *History of Assyria*, pp. 156 f.

^۲ Babylonian Chronicle B, i 9 f.; I have been able to use the translation made for the Assyrian Dictionary by the late Professor D. D. Luckenbill from the text last published in *CT*, Vol. XXXIV, Pls. 43 ff.

The name is given as "Ummanigash, son of Umbadara," in Ashurbanipal's Cylinder A, vi 52, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 54 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 810.

^۳ Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pileasers III*, pp. 4 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 764; see Olmstead, *History of Assyria*, pp. 176 f. Nakri and Pahhaz, attacked at this time, had already been mentioned by Shilhak-Inshushinak; see above, p. 115.

^۴ Lie, *The Inscriptions of Sargon II*, Part I, pp. 6 f., restored with Olmstead, *ASL*, XLVII (1930/31), 262 f., but compared with Babylonian Chronicle B, i 33 ff. On the event cf. Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria* (New York, 1908), pp. 44 f., and *History of Assyria*, p. 251.

^۵ Babylonian Chronicle B, i 39 f.; in the Susa temple Ashurbanipal found a statue of Ishtar-Nanhundi, who is, of course, our king.

^۶ Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84); it is this inscription which gives to Shilhina-hamru-Lagamar and Huban-immenna the title of king (see above, p. 135). Other texts of this ruler: Scheil, *Mém.*, III, 90, and V, 93 (No. 57); V, 67 f. (No. 85).

^۷ De Morgan, *Mém.*, VIII, 34 f.

^۸ Scheil, *Mém.*, V, 69 ff. (No. 86).

۹- نگاه کنید به بخش چهارم کتاب حاضر.

^{۱۰} König, *Geschichte Elams*, p. 34,

وی «پسرتاهی‌هی» را با بن‌تاهی (*ben tahhi*) بمعنی مسرد قبیله صحراگرد تاهه برابر می‌داند؛ اما هارپر در ثابت می‌کند که قبیله آرامی تاهه در عیلام سکونت نداشت.

^{۱۱} Or should we read Tirushak? See T. J. Meek, *Old Akkadian, Sumerian, and Cappadocian Texts from Nuzi* ("Harvard Semitic Series," Vol. X [Cambridge, Mass., 1935]), p. xiii; cf., however, the Elamite deity Tiru in *Mém.*, V, 37 (No. 75), l. 15, and in *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 9, where I do not believe that we should read *Ti-shup* (i.e., Teshup).

^{۱۲} Relief: Jéquier, *Mém.*, III, 133 ff. Text: Scheil, *Mém.*, Vol. III, Pl. 23 and pp. 102 ff. (No. 63); also published by Wellesbach in his *Neue Beiträge zur Kunde der susischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV

(1894), 742 ff. Other reliefs in this ravine show processions of men and animals; cf. Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 27-29.

¹³ Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 26 and 32b. Text: Scheil, *Mém.*, III, 108 ff. (No. 64).

¹⁴ Lie, *op. cit.*, pp. 42 ff. On the location of the city cf. Streck in *MVAG*, XI, Heft 3 (1906), 18 f., where the name is read *Dûr-Abihara*; Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria*, p. 130, n. 4.

¹⁵ Lie, *op. cit.*, pp. 50 ff. A location of Bit Imbi in the Dasht-i-Gawr with Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 123 f., seems too far north to meet the geographical requirements.

¹⁶ Lie, *op. cit.*, pp. 72-75. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 249; Harper, *ABL*, Nos. 159-61 and 174 (Waterman, *RCAE*, I, 108-11 and 116-19); and *LAR*, II, § 65.

¹⁷ Text in Sidney Smith, *The First Campaign of Sennacherib* (London, 1921), ll. 5-27; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib* (OIP, Vol. II), pp. 48 ff., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 257-59.

¹⁸ Bellino Cylinder, ll. 20-26; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 58 f., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 277 f.

¹⁹ Harper, *ABL*, No. 645; Waterman, *RCAE*, I, 448 f.

²⁰ Bellino Cylinder, ll. 27-33; cf. Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 59 f., and *LAR*, Vol. II, §§ 279-82.

²¹ See his inscription published by Scheil, *Mém.*, III, 100 f., and V, 93 f. (No. 62). Cf. also Babylonian Chronicle B, ii 32-34. The name cannot be read *Hallutush*; the last sign is usually *su*, but once it is *su* (Streck, *Assurbanipal*, pp. 214 ff., iii 6), while Ashurbanipal, who discovered his statue in the Susa temple, writes his name *Hallusi* (Cyl. A, vi 54; cf. Streck, *op. cit.*, pp. 54 f.; *LAR*, Vol. II, § 810).

²² Babylonian Chronicle B, ii 35-46.

²³ Cf. Jéquier, *Mém.*, I, 128; for the text see n. 21.

²⁴ Babylonian Chronicle B, ii 47-iii 9. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 38 f., 73 ff., and 89 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 246 f., 318-21, and 354. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 290-92.

۲۵- قرار دادن محل ماداکو در خرابه‌های دره شهر در جلگه صیمره بر کران رودخانه کرخه با شرایط و لوازم جغرافیایی بهتر تناسب دارد تا محل تعیین شده اوپر در کنار آب دز شمال دزفول یا محلی که بیلربک تعیین می‌کند و آن را در کلات رضا درست در شمال غرب شوش قرار می‌دهد. در مورد نظرات اخیر نگاه کنید به:

Billerbeck, *Susa* (Leipzig, 1893), pp. 70-72; Streck, *Assurbanipal*, p. 44, n. 2.

۲۶- در باره تعیین این محل نگاه کنید به:

Streck, *op. cit.*, p. 324, n. 3; Billerbeck, *Susa*, p. 72.

در اسناد هخامنشی که از شوش به دست آمده از این شهر نام رفته؛ نگاه کنید به:

Mém., Vol. IX, Nos. 65 and 238.

با تعیین مکانی که بیلربك کرده این محل در دز مالکان درمیانۀ مسیر کارون در کنار جاده مستقیم میان دزفول و اصفهان، تنها هفتاد مایل به خط مستقیم از شوش و چهل مایل از مالیز قرار دارد. طبیعتاً هنگامی که شاهان عیلام از ماداکتو یا شوش می گریختند به اینجا می آمدند.

^{۲۷} Babylonian Chronicle B, iii 9-15. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 39 ff., 88 f., and 90 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 248-51, 351, and 355.

^{۲۸} Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 41 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 252-54; Babylonian Chronicle B, iii 16-18.

^{۲۹} Babylonian Chronicle B, iii 19-27.

۳۰- به اکدی هومبا-هالداشو و بعدها اومان-آلداش.

^{۳۱} Babylonian Chronicle B, iii 39 ff.; R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal* (London, 1931), p. 15.

^{۳۲} Scheil, *Mém.*, XI, 78 (No. 101); cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 38. In *Mém.*, I, 127, Jéquier describes a fragmentary unpublished stele of this ruler, and in *Mém.*, I, 131, some unpublished bricks with inscriptions.

^{۳۳} Cf. König, *Geschichte Elams*, pp. 19 ff.

^{۳۴} Babylonian Chronicle B, iv 9 ff.

^{۳۵} Esarhaddon Chronicle, obv. 16-18, in Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts* (London, 1924), pp. 12 ff.

^{۳۶} Omen query in Knudtzon, *Gebete*, No. 76.

^{۳۷} Harper, *ABL*, No. 918; cf. Waterman, *RCAE*, II, 138 f.

^{۳۸} Babylonian Chronicle B, iv 17 ff.; Esarhaddon Chronicle, obv. 21-23.

^{۳۹} Weissbach, "Susische Thontäfelchen," *BA*, IV (1902), 168-201; additional notes by Bork in *BA*, V (1906), 401-4. None of the letters is dated, and their translation is exceedingly difficult.

^{۴۰} Scheil, *Mém.*, XIV, 36 ff.

^{۴۱} Scheil, *Mém.*, XIV, 49 ff.; "Déchiffrement d'un document anzanite relatif aux présages," *RA*, XIV (1917), 29 ff.

^{۴۲} Harper, *ABL*, No. 328; cf. Waterman, *RCAE*, I, 226 ff.

بخش دهم

^۱ Knudtzon, *Gebete*, Nos. 19 f. and 16.

^۲ *Ibid.*, No. 24.

^۳ R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, p. 19.

^۴ Knudtzon, *Gebete*, Nos. 30 f.; Klauber, *Texte*, Nos. 19 f.

^۵ Klauber, *Texte*, No. 22.

^۶ *Ibid.*, No. 21.

^۷ The Pateischoreis of Strabo *Geogr.* XV. iii. 1. Cf. Spiegel in *ZDMG*, XXXII (1878), 717; P. Haupt in *JAOs*, XLIV (1924), 158; Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 26-28.

^۸ R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

^۹ Against the usual equation of this name with Greek Paraetacene cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 16 and 28.

^{۱۰} R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

^{۱۱} Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 28 f.

^{۱۲} Harper, *ABL*, No. 1237; cf. Waterman, *RCAE*, II, 358 ff.

^{۱۳} i. 95 ff.

^{۱۴} The names of these tribes are successfully disposed of by König, *Älteste Geschichte*, p. 6.

۱۵- سالشمار نبو-نید، کوروش حد نهایی تاریخی ماد را اثبات کرده است. فهرست شاهان کتیاس (چاپ موله، از صفحه ۴۱ به بعد، از تاریخ دیودوروس سیسیلی، ۲/ از صفحه ۳۲ به بعد) چیز مگر بسط و تفضیل عجیب و غریب فهرستی که در گزارش هرودوت آمده نیست. این پزشک-تاریخنکار در دربار اردشیر دوم که در آنجا «پوست نبشته‌های شاهی» در اختیارش بودند، صرفاً شمارشاهانی را که هرودوت به دست می‌دهد دو برابر می‌سازد. اگر چند نامهایی که یاد می‌کند ایرانی خالصند، اما تاریخ او عملاً فاقد هر گونه پایه و اساس است؛ برای بحثی انتقادی در این زمینه نگاه کنید به:

Prášek, *Geschichte*, I, 105 ff.

جدول‌ذیر (نگاه کنید به: Rawlinson, *The Seven Great Monarchies* [New York, 1885], II, 85 and 571)

به روش مورخ کتیدوسی اشاره دارد:

هرودوت		کتیاس	
۱- هرج و مرج ۲۵ سال	۱- آرباکس	۲۸ سال	۳- سوسارموس ۳۰ سال
۲- دیوکس ۵۳ سال	۲- مائوداکس	۵۰ سال	۴- آرتوکاس ۵۰ سال
۳- فرااورتس ۲۲ سال	۵- آرییانس	۲۲ سال	۷- آرتونس ۲۲ سال
۴- سکایان ۲۸ سال			
۵- کواکارس ۴۰ سال	۶- آرتائوس	۴۰ سال	۸- آستیاراس ۴۰ سال
۶- آستواگس ۳۵ سال	۹- آسپانداس	۳۸ سال	

۱۶- کتیبه بیستون داریوش، ۱۴/۲ و بعد؛ نگاه کنید به:

Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (Leipzig, 1911), pp. 28 f.

^{۱۷} So Prášek, *Geschichte*, I, 140.

¹⁸ So König, *Älteste Geschichte*, pp. 29 f.

¹⁹ So a keen deduction of König, *ibid.*

۲۵- در فارسی باستان هنگامته را غالباً به «جای انجمن» تعبیری کردند. استاد آ. پوئبل پیشنهاد می‌کند که این نام شاید بمعنی چیزی مانند «دز؟ مادها» باشد.

²⁰ Klauber, *Texte*, No. 1; Knudtzon, *Gebete*, No. 6.

²¹ Klauber, *Texte*, Nos. 3, 12-14; Knudtzon, *Gebete*, No. 5.

²² Knudtzon, *Gebete*, No. 2.

²³ Klauber, *Texte*, Nos. 4 and 7.

²⁴ *Ibid.*, No. 8; cf. also Nos. 5 and 13; Knudtzon, *Gebete*, No. 4.

²⁵ Knudtzon, *Gebete*, No. 1.

۲۷- نگاه کنید به بخش نهم.

²⁶ Knudtzon, *Gebete*, No. 72.

²⁷ Klauber, *Texte*, No. 38; cf. *JASOS*, LII (1932), 304.

²⁸ Cf. Harper, *ABL*, No. 1109 (Waterman, *RCAE*, II, 272 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 50-55.

²⁹ So, if *mai-a-a* be interpreted as (*mātu*) *Mad-a-a*; the account is in Cylinder B, recently edited by Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 f.

³⁰ E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (Berlin, 1920), pp. 6-16; C. J. Edmonds, "A Tomb in Kurdistan," *Iraq*, I (1934), 190 f. A second tomb described by Edmonds, *ibid.*, pp. 185-89, is later in date.

³¹ Cf. André Godard, *Les Bronzes du Luristan* ("Ann Asiatica," Vol. XVII); R. Dussaud is preparing an elaborate study for the forthcoming survey of Persian art. Cf. also A. U. Pope in *Illustrated London News*, October 22, 1932, pp. 613-15; for the inscriptions see *ibid.*, October 29, 1932, pp. 666 f., and Weidner in *AOF*, VIII (1932/33), 258 f.

بخش یازدهم

¹ Babylonian Chronicle B, iv 37; Esarhaddon Chronicle, rev. 15. For the Ashurbanipal inscriptions cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 14 ff. and 48 f.; for references to the later prisms see Streck, *Ashurbanipal*, p. 791. Hereafter only the earliest reference to events mentioned in the texts of Ashurbanipal will be cited, for this is always closer to the truth; cf. Olmstead, *Assyrian Historiography*, pp. 53-59.

² Harper, *ABL*, No. 1385; cf. Waterman, *RCAE*, II, 466 ff. The attempt to fit letters from the royal archives into the historical picture starts with Olmstead, *History of Assyria*, pp. 431-88; cf. also the brief study of J. Schawe, "Untersuchung der Elambriefe aus dem Archiv Assurbanipals" (Inaug.-Diss., Berlin, 1927).

^۱ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 ff.; cf. Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.), which recounts the Assyrian's favors to Elam.

^۲ So in Harper, *ABL*, No. 576 (Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.). The Te-Ummān, bowman of the Hallalla' (name supplied from Harper, *ABL*, No. 520 obv. 15), of the relief inscription in Streck, *Assurbanipal*, pp. 334 f., belongs to the time of Tammāritu.

^۳ Harper, *ABL*, No. 576 (cf. Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.).

^۴ Letter from Naid-Marduk to Ashurbanipal's mother, Harper, *ABL*, No. 917 (Waterman, *RCAE*, II, 136 ff.).

^۵ Harper, *ABL*, No. 1114 (Waterman, *RCAE*, II, 276 f.).

^۶ On the activity in Bit Iakin see Harper, *ABL*, No. 1131 (Waterman, *RCAE*, II, 288 f.).

^۷ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 58 ff.

^۸ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 60 ff.; Layard, *Monuments of Nineveh*, 2d ser. (London, 1853), Pl. 49; Streck, *Assurbanipal*, pp. 316 ff.

^۹ Scheil, *Mém.*, III, 98-99 (Nos. 60-61); cf. Jéquier, *Mém.*, I, 131.

^{۱۰} *Mém.*, III, 96 (No. 59).

^{۱۱} *Mém.*, V, 84 (No. 87).

^{۱۲} Scheil, *Mém.*, XI, 80 f. (No. 102).

^{۱۳} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 62-69; for the dating cf. J. Mayr, *ibid.*, pp. 105-9. For inscriptions on or intended for reliefs picturing this battle cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 310-17 and 322-33, with references to the reliefs themselves.

^{۱۴} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 70 f.; relief inscriptions: Streck, *Assurbanipal*, pp. 324 f.

^{۱۵} Scheil, *Mém.*, XI, 77 (No. 100B), and III, 92 (No. 58); cf. Pézard in *Babyloniaca*, VIII (1924), 1-26. Cf. also Scheil, *Mém.*, XI, 83, and Pézard in *Babyloniaca*, VIII, 4 and Pl. 2.

Scheil, *Mém.*, XI, 76 (No. 100A).

۱۸- حجاری برجسته و کتیبه:

۱۹- شکل تصغیری اونتاش...؛ آتامه‌نو، ادا-هامینی دیگری است...

^{۲۰} Harper, *ABL*, No. 1380 (Waterman, *RCAE*, II, 462 ff.).

^{۲۱} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 76 f. For the location of Mangisi near Der cf. the text in Nies and Keiser, *Babylonian Inscriptions in the Collection of James B. Nies*, Vol. II (New Haven, 1920), No. 33, ll. 6 f.

^{۲۲} Harper, *ABL*, No. 839 (Waterman, *RCAE*, II, 82 ff.).

^{۲۳} Harper, *ABL*, No. 1309 (Waterman, *RCAE*, II, 410 ff.).

^{۲۴} See Table IV at the end of this volume. The genealogy is made clear by the text in Streck, *Assurbanipal*, pp. 180 f., obv. 30-34; cf. also Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals* (Leipzig, 1933), II, 51 f., obv. 14.

^{۲۵} Klauber *Texte*, No. 105.

^{۲۶} Harper, *ABL*, Nos. 289 and 998 (Waterman, *RCAE*, I, 200 f., and II, 190 ff.).

^{۲۷} Harper, *ABL*, No. 1195 (an omen); cf. Waterman, *RCAE*, II, 326 f. Cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 f. and 102 f.

- ²⁸ Harper, *ABL*, No. 960 (Waterman, *RCAE*, II, 164 f.).
- ²⁹ Harper, *ABL*, No. 961 (Waterman, *RCAE*, II, 166 f.).
- ³⁰ Harper, *ABL*, No. 521 (Waterman, *RCAE*, I, 366 ff.). On Hudimiri see below, p. 204.
- ³¹ Harper, *ABL*, No. 284 (Waterman, *RCAE*, I, 196 f.).
- ³² Harper, *ABL*, No. 1151 (Waterman, *RCAE*, II, 300 ff.).
- ³³ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 ff.
- ³⁴ Harper, *ABL*, No. 282 (Waterman, *RCAE*, I, 194 f.).
- ³⁵ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 80 f.
- ³⁶ Harper, *ABL*, Nos. 1323 and 1167 (Waterman, *RCAE*, II, 422 f. and 308 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 102 f.
- ³⁷ Harper, *ABL*, Nos. 963 and 622 (Waterman, *RCAE*, II, 166 ff., and I, 434 f.).
- ³⁸ Harper, *ABL*, No. 1148 (Waterman, *RCAE*, II, 298 ff.).
- ³⁹ Cylinder C, viii 47-63, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 142 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 878.
- ⁴⁰ Harper, *ABL*, No. 1170 (Waterman, *RCAE*, II, 310 f.).
- ⁴¹ Harper, *ABL*, Nos. 460 and 1063 (Waterman, *RCAE*, I, 320 f., and II, 238 f.).
- ⁴² Cylinder C, ix 89 ff.; cf. Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals*, II, 17 f., earlier in Streck, *Assurbanipal*, pp. 144 f.; *LAR*, Vol. II, § 879.
- ⁴³ Harper, *ABL*, No. 281, obv. 23-31 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).
- ⁴⁴ Harper, *ABL*, No. 1000 (Waterman, *RCAE*, II, 192 ff.).
- ⁴⁵ Harper, *ABL*, No. 520 (Waterman, *RCAE*, I, 364 ff.).
- ⁴⁶ Cf., for example, W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (New York and London, 1857), pp. 331 and 390 ff.
- ⁴⁷ Harper, *ABL*, No. 280 (Waterman, *RCAE*, I, 190 ff.). This letter is obviously one of the sources from which the composer of the Rassam Cylinder drew his account of the beginning of the seventh campaign in col. iv, ll. 116-23; cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 42 ff.; *LAR*, Vol. II, § 800.
- ⁴⁸ Harper, *ABL*, No. 781 (Waterman, *RCAE*, II, 46 ff.).
- ⁴⁹ Harper, *ABL*, No. 462 (Waterman, *RCAE*, I, 320 ff.).
- ⁵⁰ Bupila of the Persian documents from Susa in *Mém.*, Vol. IX.
- ⁵¹ Harper, *ABL*, No. 794 (Waterman, *RCAE*, II, 56 ff.).
- ⁵² Harper, *ABL*, No. 792 (Waterman, *RCAE*, II, 54 f.).
- ⁵³ Harper, *ABL*, No. 285 (Waterman, *RCAE*, I, 198 f.).
- ⁵⁴ Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 f.; *LAR*, Vol. II, § 804.
- ⁵⁵ So read, instead of Haialilsi, on the prisms in the British Museum by A. C. Piepkorn.
- ⁵⁶ Streck, *Assurbanipal*, pp. 44 f.; *LAR*, Vol. II, § 802.
- ⁵⁷ Harper, *ABL*, No. 1022 (Waterman, *RCAE*, II, 212 ff.).
- ⁵⁸ Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.).
- ⁵⁹ Harper, *ABL*, No. 1260 (Waterman, *RCAE*, II, 376 f.).
- ⁶⁰ Harper, *ABL*, Nos. 268 and 831 (Waterman, *RCAE*, I, 180 ff., and II, 78 f.).

⁶¹ Harper, *ABL*, No. 281 obv. 23-31 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.). For the prism account cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 44-47; *LAR*, Vol. II, §§ 802 f.

⁶² Harper, *ABL*, No. 281 obv. 4-15 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

⁶³ Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff.; *LAR*, Vol. II, § 805.

⁶⁴ The account of the campaign as here given is a composite of Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff. (*LAR*, Vol. II, §§ 806-8), and the fragmentary text in Harper, *ABL*, No. 1311 (Waterman, *RCAE*, II, 412 ff.); cf. also R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, pp. 34 f.

⁶⁵ Weidner in *AOF*, VII (1931/32), 1-7; R. C. Thompson in *JRAS*, 1932, p. 239, and in *Annals of Archaeology and Anthropology* (University of Liverpool), XX (1933), 86 and 95. On Hudimiri cf. J. Schawe in *AOF*, VIII (1932/33), 52 f.

⁶⁶ Harper, *ABL*, No. 281 obv. 31 ff. (Waterman, *RCAE*, I, 192 ff.).

⁶⁷ Perhaps "great king" in Elamite; cf. the city name Shuhari Sungur in Harper, *ABL*, No. 281 obv. 13 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

⁶⁸ Cf. P. Jensen, "Elamitische Eigennamen," *WZKM*, VI (1892), 47-70; De Genouillac, "Les dieux de l'Élam," *RT*, XXVII (1905), 94-119; Hüsing in *OLZ*, VIII (1905), 385 ff.; C. Frank, "Elamische Götter," *ZA*, XXVIII (1914), 323-29.

۶۹- نگاه کنید به بخش ششم.

۷۰- کتاب عزرا، ۴/۹.

⁷¹ Cf. De Morgan, *Mém.*, I, 96 ff.

⁷² De Mecquenem, *Mém.*, VII, 61-130; De Morgan, *Mém.*, VII, 49-59.

⁷³ Cf. Toscanne, "Études sur le serpent," *Mém.*, XII, 153-227.

⁷⁴ Harper, *ABL*, No. 1007 (Waterman, *RCAE*, II, 198 ff.).

⁷⁵ Harper, *ABL*, No. 1286 (Waterman, *RCAE*, II, 396 f.).

⁷⁶ Harper, *ABL*, No. 879 (Waterman, *RCAE*, II, 110 f.).

⁷⁷ Harper, *ABL*, No. 1115 (Waterman, *RCAE*, II, 276 ff.).

⁷⁸ Harper, *ABL*, No. 1284 (Waterman, *RCAE*, II, 390 f.); Streck, *Assurbanipal*, pp. 60 f.; *LAR*, Vol. II, § 815.

⁷⁹ Streck, *Assurbanipal*, pp. 62 f.; *LAR*, Vol. II, § 816.

⁸⁰ Streck, *Assurbanipal*, pp. 82 f. and 836 f.; *LAR*, Vol. II, §§ 832 f.

⁸¹ Johns, *Assyrian Deeds and Documents*, Vol. II (Cambridge, 1901), Nos. 904 i 4 f. and 857 iii 11 and 20; cf. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches*, p. 102.

بخش دوازدهم

¹ Herzfeld in *AMI*, II (1930), 113-27. Doubts concerning the authenticity of this tablet are expressed by H. H. Schaefer in *Sitzungsberichte der*

Preussischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, 1931, pp. 635-45, and by W. Brandenstein in *WZKM*, XXXIX (1932), 15-19, but are successfully refuted by Herzfeld in *AMI*, IV (1932), 125-39, and by E. Benveniste in Meillet, *Grammaire du vieux-Perse* (2d ed.; Paris, 1931), pp. 1 f.

۲- نگاه کنید به بخش پیشین.

^۱ Herodotus i. 106.

^۲ Herodotus i. 103, also i. 73.

^۳ Cf. Thureau-Dangin in *RA*, XI (1914), 141 f.

^۴ For the subsequent conflicts see the tablet published by C. J. Gadd, *The Fall of Nineveh* (London, 1923); translation only, by the late D. D. Luckenbill in *LAR*, Vol. II, §§ 1167 ff. For the history cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 634-38. For the historical interpretation of this period expressed by J. Lewy in *MVAG*, XXIX, Heft 2 (1924), 1-14, and also by König in his *Älteste Geschichte*, pp. 40-52, see the successful refutation of the former study by P. Schnabel in *ZA*, XXXVI (1925), 316-18.

^۵ Cf. the greed of Belesys in the story of Ctesias in Diodorus Siculus ii. 28.

^۶ Gadd, *op. cit.*, pp. 33 and 38; cf. *LAR*, Vol. II, § 1174.

^۷ Berossus, frag. 43 (cf. P. Schnabel, *Berossos* [Berlin, 1923], p. 270), from Polyhistor, in Eusebius *Chron.* i. 5. 3 (ed. Schoene, pp. 29 f.); Berossus, frag. 44 (cf. Schnabel, *op. cit.*, pp. 270 f.), from Abydenus, in Eusebius *Chron.* i. 9. 2 (ed. Schoene, pp. 37 f.), Ctesias *Persica*, exc. 2 (ed. Müller, p. 45), also witnesses to the fact that Astyages had a daughter named Amytis.

^۸ In Diodorus Siculus ii. 25 f.

^۹ Letter in Contenau, *Contrats et lettres* (Musée du Louvre, Département des antiquités orientales, "Textes cunéiformes," Vol. IX), No. 99; cf. Thureau-Dangin in *RA*, XXII (1925), 27-29. This letter, containing the statement "the king has gone to Harran; a large force of the Medes (Madai) went with him," should alone refute the view of Gadd that Cyaxares and his Umman-Manda were Scythians.

^{۱۰} Cf. in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts No. 1 i 8 ff., No. 8 ii 1 ff. and x 12 ff.

^{۱۱} Cf. Herzfeld, *AMI*, VII, 17 and 22 f.

^{۱۲} The Median Artaeus of the Ctesias story (ed. Müller, p. 42 [from Diodorus ii. 33]) is to be equated with Cyaxares; see table above, p. 176. Cf. also Strabo *Geogr.* xi. 13. 3.

^{۱۳} Ctesias, ed. Müller, pp. 42 f. (from Diodorus ii. 34).

^{۱۴} Cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 29 f.; Neilson C. Debevoise, *A Political History of Parthia* (in preparation; to be published by the Oriental Institute in association with the University of Chicago Press).

^{۱۵} Herodotus i. 72.

^{۱۶} Herodotus i. 73 ff.; for date of the eclipse see references in Prähok, *Geschichte*, I, 164 f. Herodotus i. 103 expressly declares that the eclipse occurred in the reign of Cyaxares; Cicero *De divinatione* i. 49 and Eusebius *Chron. can.* (ed. Schoene, II, 94 f.) date the conclusion of the war to the reign of Astyages; cf. also Pliny *Hist. nat.* ii. 12 (ed. Gronovius). In Babylonian the name Astyages is written Ishtumegu.

^{۱۹} Bricks: Scheil in *RA*, XXIV (1927), 47 f., identical with those from Babylon in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nebukadnezar" texts Nos. 39-41. Vase: *Mém.*, VI, 56, now in Langdon, *op. cit.*, "Nebukadnezar" No. 47. Weight: *Mém.*, Vol. IV, Pl. 18 (cf. Scheil in *Mém.*, V, xxiii); cf. also De Mecquenem in *RA*, XXI (1924), 109, and *Mém.*, XXV, 207 f.

^{۲۰} Scheil, *Mém.*, II, 123 ff., a part of the text now complete in Langdon, *op. cit.*, pp. 144 ff. ("Nebukadnezar" No. 17).

^{۲۱} Polyhistor (frag. 24) in Eusebius, *Evang. Praep.* ix. 39; cf. E. H. Gifford, *Eusebii Pamphili Evangelicae praeparationis libri XV*, III, Part 1 (Oxford, 1903), 482.

^{۲۲} Berossus, frag. 2 (cf. Schnabel, *Berossus*, pp. 271-73), from Josephus *Contra Apionem* i. 19, repeated in *Antiq.* x. 11. 1; also in the Armenian version of Eusebius *Chron.* (ed. Schoene, pp. 47 f.) in Eusebius, *Werke*. V. *Die Chronik* (transl. by J. Karst; Leipzig, 1911), pp. 22 f.

^{۲۳} Cf. Olmstead, "The Chaldaean Dynasty," *Hebrew Union College Annual*, II (1925), 42.

^{۲۴} Cf. Olmstead in *Hebrew Union College Annual*, II, 42 f., and *History of Palestine and Syria* (New York, 1931), pp. 539 f.

^{۲۵} So, if we are to judge from the archeological data. Vase of Amel-Marduk from Susa in Scheil, *Mém.*, X, 66, republished after restoration in *Mém.*, XIV, 60; cf. Thureau-Dangin in *RA*, IX (1912), 24 f. Vase of Nergal-shar-usur in Scheil, *Mém.*, X, 96.

۲۶- کتاب ارمیاء، از باب چهارم به بعد.

۲۷- کتاب یوشع، ۱۸/۱۳؛ ارمیاء ۱۱/۵۱ و ۲۸؛ مقایسه کنید با کتاب ارمیاء

۲۷/۵۱ «اراراط و منی و اشکنار».

۲۸- کتاب یوشع، ۱۸/۱۳؛ کتاب ارمیاء، ۱۴/۵۰، ۲۹، ۴۲؛ ۳/۵۱ و ۱۱.

۲۹- کتاب ارمیاء، ۴۶/۵۱.

۳۰- کتاب ارمیاء، ۱۵/۵۰؛ ۱۲/۵۱، ۳۱ و بعد.

۳۱- کتاب ارمیاء، ۲۱/۵۰.

۳۲- کتاب ارمیاء، ۸/۵۰؛ ۲۸، ۶/۵۱، ۴۵، ۵۰؛ کتاب یوشع، ۱۴/۱۳.

در باره برداشت از کتاب یوشع، باب سیزدهم و کتاب ارمیاء از باب ۵۰ به بعد نگاه کنید

به خلاصه مقاله خوانده شده در شاخه غرب میانه انجمن شرق شناسی امریکا در:

JAOS, LI (1931), 370; cf. also Olmstead, *History of Palestine and Syria*, pp. 542-45.

^{۲۶} Herodotus i. 107 f.

بیشترین پژوهشگران در درستی این داستان تردید کرده‌اند، اما ازدواج دختر پادشاه با فرمانروای وابسته پدیده معروف تاریخ هلنیستی و مشرق است. دلیلی روشن برای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما «تمایل» کتبیاس در انکار وجود خون مادی در تن بنیادگذار

امپراتوری ایران (در *Persica*, exc. 2 [ed. Müller, p. 45]) کاملاً آشکار است. استاد اومستد توجه مرا به این مسئله جلب کرده که اندکی پس از آمدن کتسیاس به دربار هخامنشی، سرزمین ماد در ۴۱۵ ق م که امپراتوری ایران در مصر با دشواریهایی دست بگریبان بود سر به شورش برداشت؛ نگاه کنید به:

* Herodotus i. 127.

* Inscriptions: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts Nos. 1, 8, and 9.

* Nicolaus of Damascus in frag. 66; cf. F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II A (Berlin, 1926), 365-70.

* Strabo *Geogr.* xv. 3. 8.

* Herodotus i. 127 f.

* Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts*, pp. 110 ff. (col. ii, ll. 1-4).

نشانه‌های اختصاری نشریات

<i>AJSL</i>	American Journal of Semitic Languages and Literatures (Chicago, etc., 1884—).
<i>AMI</i>	Archäologische Mitteilungen aus Iran (Berlin, 1929—).
<i>AOF</i>	Archiv für Orientforschung. Band III— (Berlin, 1926—).
<i>BA</i>	Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft (Leipzig, 1890—).
Barton, <i>RISA</i>	BARTON, G. A. The Royal Inscriptions of Sumer and Akkad (New Haven, Conn., 1929).
<i>BE</i>	Pennsylvania. University. The Babylonian Expedition. Ser. A: Cuneiform Texts. Ser. D: Researches and Treatises. Ed. by H. V. HILPRECHT (Philadelphia, 1893—).
<i>CT</i>	Cuneiform Texts from Babylonian Tablets, etc., in the British Museum (London, 1896—).
Harper, <i>ABL</i>	HARPER, ROBERT FRANCIS. Assyrian and Babylonian Letters Belonging to the Kouyunjik Collections of the British Museum (14 vols.: London, 1892-1914).
Hüsing, <i>Quellen</i>	HÜSING, GEORG. Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams. I. Teil. Altelamische Texte (Leipzig, 1916).
<i>JAOS</i>	American Oriental Society. Journal (Boston, etc., 1849—).
<i>JRAS</i>	Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, <i>London</i> . Journal (London, 1834—).
<i>KB</i>	Keilinschriftliche Bibliothek, hrsg. von EBERHARD SCHRADER (6 vols.; Berlin, 1889-1915).
Klauber, <i>Texte</i>	Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, hrsg. von E. G. KLAUBER (Leip-

- zig, 1913).
- Knudtzon, Gebete** Assyrische Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Asurbanipals, hrsg. von J. A. KNUDTZON (Leipzig, 1893).
- König, Älteste Geschichte** KÖNIG, F. W. Älteste Geschichte der Meder und Perser (Der Alte Orient, Band XXXIII, Heft 3/4 [Leipzig, 1934]).
- König, Geschichte Elams** KÖNIG, F. W. Geschichte Elams (Der Alte Orient, Band XXIX, Heft 4 [Leipzig, 1931]).
- LAR** LUCKENBILL, D. D. Ancient Records of Assyria and Babylonia (2 vols.; Chicago, 1926–27).
- MAOG** Altorientalische Gesellschaft, *Berlin*. Mitteilungen (Leipzig, 1925—).
- Mém.** France. Délégation en Perse. Mémoires. Tome I–XIII (Paris, 1900–1912).
France. Mission archéologique de Susiane. Mémoires. Tome XIV (Paris, 1913).
France. Mission archéologique de Perse. Publications. Tome XV (Paris, 1914).
France. Mission archéologique de Perse. Mémoires. Tome XVI–XXV (Paris, 1921–34).
- MVAG** Vorderasiatisch-ägyptische Gesellschaft, *Berlin*. Mitteilungen (Berlin, 1896–1908; Leipzig, 1909—).
- OIC** Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Communications (Chicago, 1922—).
- OIP** Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Publications (Chicago, 1924—).
- OLZ** Orientalistische Literaturzeitung (Berlin, 1898–1908; Leipzig, 1909—).
- PBS** Pennsylvania. University. University Museum. Publications of the Babylonian Section (Philadelphia, 1911—).
- Piepkorn, Ashurbanipal, I** PIEPKORN, A. C. Historical Prism Inscriptions of Ashurbanipal. I (Chicago. University. The Oriental Institute. Assyriological Studies, No. 5 [Chicago, 1933]).

- Prášek, Geschichte** PRÁŠEK, J. V. Geschichte der Meder und Perser (2 vols.; Gotha, 1906-10).
- PSBA** Society of Biblical Archaeology, *London*. Proceedings (London, 1879-1918).
- RA** Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale (Paris, 1884—).
- RT** Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes (40 vols.; Paris, 1870-1923).
- SAK** THUREAU-DANGIN, FR. Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften (Vorderasiatische Bibliothek, 1. Stück [Leipzig, 1907]).
- SAOC** Chicago. University. The Oriental Institute. Studies in Ancient Oriental Civilization (Chicago, 1931—).
- Waterman, RCAE** WATERMAN, LEROY. Royal Correspondence of the Assyrian Empire (University of Michigan Studies, Humanistic Series, Vols. XVII-XIX; Ann Arbor, 1930-31).
- WZKM** Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes (Wien, 1887—).
- ZA** Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete (Leipzig, 1886—).
- ZDMG** Deutsche morgenländische Gesellschaft. Zeitschrift (Leipzig, 1847—).

فهرست اعلام

آراتزیاشو ۱۶۰	آبدادانی ۱۱۲
آرباکو ۱۱۷	آبیراتاش ۷۳
آربلا ۳۹، ۷۶، ۱۰۹، ۱۱۲	آبیروس ۱۱۳
آرباکس مادی ۱۶۴	آپارنا ۱۳۱، ۱۳۲
آرزوهینا ۱۰۳	آتا ۱۰۹
آرسامس ۱۶۲	آتار- کیتاه ۷۶، ۷۷
آرشام ۱۶۲	آتاهنتو ۱۴۶
آرلاگان ۳۹	آترانا ۱۳۷
آرنوپویل ۳	آتروپاتن ۱۶۵
آروکو ۱۶۲	آتلیلا ۱۰۹
آریارامنس ۱۶۱	آتن ۴۵
آریارامنه ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹	آتوما ۸۹
آری ۱۳۱	آدا ۵۶
آریایها ۱۸	آداب ۲۲
آریک- دن- ایلو ۷۶	آدامدون ۴۳، ۴۷
آریه نیس ۱۶۶	آدای ۶۰
آزا ۱۱۴	آدای آمورو ۶۰
آ... زاهایا ۸۸	آذربایجان ۱۶۵
آسانیو ۸۹	آرازباش ۱۱۱، ۱۱۲
آستواگس ۱۳۴	آراشتوا ۱۰۹
آستیباراس ۱۶۵، ۱۶۷	آرامی ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰
آ. سونکیک ۷۸	۱۶۸
آسه ۹۰	آرامیان ۸۸، ۸۹، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵
آسیای صغیر ۱۵، ۱۷	۱۶۶

آمه دیرا ۱۵۱	آسیر سیر ۶۴
آمه کا ۱۰۹	آسیروم ۴۸
آمیتیس ۱۶۴	آشکوبه ۵۷
آمی زادوگا ۶۴	آشور ۷، ۱۳، ۱۶، ۵۴، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۸۲
آناخوتاش ۸۹	۸۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶
آناطولی ۷، ۱۷، ۱۰۷، ۱۲۹	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۹
آنا - مهرا - هالکی ۶۳	۱۴۱ - ۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰
آنتاریاتی ۱۳۱	۱۶۲-۱۶۴
آنتوم ۳۴	آشوربانیپال ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۳۷
آندیر پاتیانی ۱۳۱	۱۴۱ - ۱۶۲، ۱۶۰
آنو ۳۴، ۸۰	آشور - دان ۸۷، ۹۱
آنوبانی نی ۳۴، ۳۵، ۱۳۸	آشور - دان یکم ۸۲
آنوموتاییل ۵۱	آشور - رش - ایشی ۱۰۲
آورو مان ۱۰۸	آشوری ۱۶۰
آهشری ۱۳۰، ۱۳۷	آشوریان ۲۸، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
آیا ۸۱	۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵
آیا پاکسینا ۱۵۶	آفریقا ۷، ۱۰
آیاپیر ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۵	آکارسالو ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
آی. ج. گلب ۳	آکروبول ۴۵
آئوره پارانو ۱۱۷	آکروبولیس ۳۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۱
	۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۱
آبارتی ۴۶، ۵۰، ۶۲، ۷۴	آکساتار ۱۲۳، ۱۲۴
ابراهیم (ع) ۲۷	آکودو ۱۲۴
ابلگمش ۲۷	آکوز ۵۴
ابه ۸۸	آگابتاها ۷۹
ابی - سین ۴۳، ۴۶ - ۴۸	آگوم ۷۲
ایبه ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۱	آگوم - کاکریمه ۷۳
ابی سینی - بتی ۸۷	آلبرت - تن آیک اولمستد ۲
اتروسکها ۱۵	آلپ ۱۷
اتیوپاییهای ۱۶	آلتون کوپرو ۳۱، ۳۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
اداد ۷۰، ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۳	آلو اتس ۱۶۶
اداد - شوم - ایدینا ۸۰	آمارنا ۷۳
اداد - نیراری ۷۶	آمال ۳۰
اداد - نیراری دوم ۱۰۸	آموری ۵۳، ۵۴، ۶۰

۸۴، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۵
 اکده ۵۳
 اکدی ۲، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۸،
 ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۲،
 ۹۶، ۱۲۸، ۱۴۵
 اکمیش لانهو ۹۰
 البرز ۵، ۱۶۵
 التون کوپروی ۲۹
 المان ۷۱، ۷۳
 الوند ۱۳۷
 الی ۸۳، ۹۲
 الیپی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶-
 ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۶۰
 اماشکوش ۳۱
 امان - کاسیبار ۱۵۶
 امل - مردوک ۱۶۷
 اموتبال ۵۸ - ۶۱
 انام مونه ۲۹، ۳۱
 انبی لوآ ۴۷
 انبی لوخان ۴۶، ۴۷
 اتران ۵۵، ۶۲، ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۸
 ائشان ۹، ۲۶، ۲۸، ۴۰، ۴۲-۴۸، ۵۱، ۵۶،
 ۹۰، ۹۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۷۰
 انکی ۵۷
 انلیل ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۷، ۷۰، ۷۶، ۸۷
 انلیل - ندین - آخه ۸۴
 انلیل - ندین - شومی ۸۰
 انمنباراگسی ۲۱
 انه تارزی ۲۳
 اواک ۲۹، ۴۷
 اوال ۳۰، ۵۴
 اوالکی ۱۰۹
 اوالی ۱۳۷

اداد - نیراری سوم ۱۱۱
 اداد - هامیتی - ایشوشیناک ۱۴۵، ۱۴۹
 اداد هوشو ۶۲
 ادد ۳۴، ۳۵
 ارایها ۲۶
 ارافه ۸۸، ۹۱، ۱۶۳، ۱۶۶
 ارته سری ۱۱۰
 ارته سیراز ۱۱۰
 ارمن ۷۶، ۱۰۳
 ارمنستان ۵، ۷، ۲۶، ۱۱۰، ۱۱۴
 ارمیا ۱۶۸
 اروپا ۷، ۱۱
 ارومیه ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۶۳
 اریدوپیزیر ۳۸
 استادف. دیبلو. گیرز ۳
 استاریانو ۱۱۷
 استرابون ۹
 اسرحدون ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳،
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲
 اسکندر مقدونی ۱
 اسکوتیا ۱۲۹
 اشارید ۲۷
 اشبه بره ۱۱۷
 اشکانی ۱۶۵
 اشنونا ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۸۳
 اصفهان ۱۶۵
 افغانستان ۶، ۱۶
 اکارسالو ۷۶
 اکالات ۹۲
 اکالاته ۱۰۳
 اکباتان (همدان) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۵،
 ۱۷۰
 اکد ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۷۲، ۷۳، ۸۳

اولای ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴
 اولپوهشی - ایگی - بالاپ ۶۱
 اولوخی - ایشان ۲۵
 اولوسونو ۱۱۴ - ۱۱۶
 اوما ۳۰، ۳۹
 اومان - ماندا ۱۶۴
 اومان - منانو ۱۲۶
 اومانو ۱۲۷
 امهولوما ۱۵۱، ۱۵۵
 اونپاتار - هوبان ۷۹، ۸۰
 اوتتاش - هوبان ۷۷ - ۷۹، ۹۳، ۹۵
 اوندادو ۱۵۱، ۱۵۴
 اونداسی ۱۴۶
 اوی ۲۵
 اهورامزدا (اهورامزدا) ۱۶۲، ۱۱۷
 ائا ۳۳، ۵۷، ۷۰
 ائا - سونکیک ۷۸
 ایا اوتارشی ۱۱۳
 ایا پروم ۴۴
 ایا خزر - ایللی ۵۵
 ایا سوبیگلای ۱۲۳
 ایشو باگالاها ۷۶
 ایشیان ۱۴۹، ۱۵۱
 ایالمان ۸۸، ۸۹
 ایاموتبال ۱۴۱
 ایاتزو ۷۱، ۱۰۹
 ایتالیا ۱۵
 ایتونی ۱۴۴
 ایدادی ۴۹، ۵۱
 ایدادو - تمتی ۵۲
 ایدادو - ناپیر ۵۲
 ایدادوی یکم ۴۸
 ایدادوی دوم ۵۰
 ایدیده ۸۲، ۱۵۴

اوان ۲۲ - ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۵۳
 اوبا ۲۷، ۲۸، ۴۳
 اوپاش ۱۱۳
 اوپورکوپاک ۷۸، ۹۹
 اوپیس ۳۳، ۱۰۱، ۱۳۲
 اوتو - ا - هیخی - پنیکی ۸۶
 اوتوک ۲۲
 اودوران (هوتران) ۱۵۶
 اور ۳۲، ۴۰، ۴۵ - ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۵، ۷۶
 ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۸
 اوراتویی ۱۶۸
 اوراکازابارنا ۱۳۲
 اوریلوم ۳۹، ۴۴، ۴۶
 اورتاکی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱ - ۱۴۵، ۱۵۳
 اورشلیم ۱۵۷، ۱۶۷
 اورکیوم ۴۲
 اور - نامو ۴۰
 اوروآنا ۵۰
 اوروتوک - الهالاهو ۸۶
 اوروک ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۳
 اورینیاکی ۱۰
 اوزار گارشان ۴۶
 اوشرای ۱۱۷
 اوشور ۱۱۳
 اوشی ۷۳
 اوشی شی ۱۳۵
 اوکارسیلام اییه ۸۷
 اوکساتار ۱۱۶
 اوکنو ۱۰۰
 اوکو - تاخش ۲۴
 اوگوگومهری ۴۴
 اولام - بورپاش ۷۳
 اولان ۹۲

ایمیریا ۷۹
 اینانا ۵۷، ۵۶، ۵۰
 اینبیر ۲۹
 ایندایگاش ۱۴۷، ۱۴۸
 ایندادا ۱۲۲
 ایندرا ۱۰۶
 اینشوشیناک ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۴۷، ۵۷، ۵۸،
 ۶۲، ۷۷-۷۹، ۸۲-۸۴، ۹۲، ۹۵-۹۷،
 ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷
 اینشوشیناک - شار- ایلانی ۶۵
 بابل ۵، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۱-۲۳، ۲۷-۲۹،
 ۳۱، ۳۳-۳۵، ۳۷-۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰،
 ۵۳-۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۹،
 ۷۰-۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۹
 بابلی ۲، ۱۶۴، ۱۷۰
 باتانو ۱۱۲
 باتیر ۳۴
 باجگر ۱۳۱، ۱۳۵
 بار-اولی ۸۶
 باراره ۸۹
 بارپانیش ۸۰
 بازی ۱۰۳
 باشیمو ۵۱، ۱۵۵
 باشیمه ۴۶
 باگداتی ۱۱۴
 بال-ایشان ۷۶
 بالاخوته ۱۴۴
 بالاھوتا ۸۸
 بالاھوته ۹۲

ایراترو ۱۱۴
 ایرانیان ۱۳۶
 ایرتستانی ۱۱۰
 ایرگیدو ۱۵۱
 ایریاو ۸۲
 ایزدبانو ۱۵۸
 ایزدشوش ۱۹
 ایزد طاعون ۱۰۶
 ایزد طوفان ۱۰۶
 ایزرتو ۱۳۷
 اسین ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۹۱،
 ۱۳۹، ۱۴۰
 ایشار ۴۶
 ایشاکو ۲۳، ۲۵، ۲۸-۳۱، ۴۰
 ایشاکوی اور ۵۹
 ایشاکوی شوش ۱۳۹
 ایشی ایرا ۴۷، ۴۸
 ایشپاکایای ۱۳۰
 ایشپه بره ۱۲۳
 ایشتار ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۵۳
 ایشتوویگو (آستواگس) ۱۶۴، ۱۶۶-۱۷۰
 ایشگوزای ۱۲۹
 ایشمنی ۵۰
 ایشمه کاراب ۵۸، ۶۳، ۸۲
 ایشنی کاراب ۹۳
 ایشنی کارابات ۸۶، ۹۳
 ایشیرتوشا ۸۸
 ایکی ۳۵
 ایگی - هالکی ۷۶
 ایلانای ۸۹
 ایلمان ۹۱
 ایلو - شوما ۵۴
 ایمبا ۱۲۳
 ایمبایی ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴

بوشام ۴۳	بانانو ۱۴۲، ۱۴۹
بوشهر ۱۱، ۱۳، ۲۴	بانونو ۱۵۵
بونبان ۲۵	بانہ ۱۱۲
بياك ۸۶	باها ۷۷
بيت - آكارناكاندى ۱۰۱	بى ۴۹
بيت - اتله ۸۷	بيتارسيان سیت ۹۲
بيت ارابى ۱۵۲	بدره ۲۴، ۱۱۱
بيت اوزالى ۸۹	برا برا ۹۲
بيت ايتاتو ۸۸	براهشى ۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۵۱
بيت ايشتار ۸۸	برتلى ۱۵۷
بيت ايلي ۱۱۷	بستان ۱۱۲
بيت ايمى ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۴	بسیت ۱۴۵
۱۴۹ - ۱۵۴، ۱۶۰	بطايح ۷۳، ۷۵، ۹۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۷
بيت بارى ۸۹	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶ - ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۶
بيت بازى ۱۰۱	۱۶۸، ۱۶۹
بيت باهه ۸۸	بغبرنه ۱۱۷
بيت بغيه ۱۱۷	بغازکوى ۱۰۷
بيت بولى ۸۷	بغداد ۷، ۱۱، ۲۸، ۱۰۸، ۱۲۳
بيت بوناكو ۱۵۴	بل - ابني ۱۴۷ - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳
بيت بوناكى ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۹	بالا ۷۷، ۱۵۶
بيت پيلانتو ۸۷	بلتى ۷۹
بيت تاريش شارو ۸۹	بلتيا ۹۳
بيت تاساك سونكيك ۸۹	بلسيس ۱۶۴
بيت تامتا ۸۹	بلوچستان ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۶
بيت تراپيكو ۹۰	بلياريك ۴۵
بيت ريتوتى ۸۸	بلیت - الى ۷۷
بيت زيکيم اداد ۸۸، ۸۹	بليقيشا ۱۴۳
بيت ريههاى ۸۸	بويه ۱۵۲
بيت زاتى ۱۱۲	بوييلو ۱۵۱، ۱۵۴
بيت زاهمى ۸۹	بوردادا ۱۱۳
بيت سعالى ۸۹	بور - سين ۴۳، ۵۴
بيت سيليا ۸۹	بورنا - بورياش ۷۰، ۷۳
بيت سين - ايشمانى ۸۹	بوريا ۱۰۶
بيت سين - شمى ۸۷	بورئاس ۷۰

پادان ۷۹، ۷۳، ۷۱
 پاراشو ۱۴۴
 پارت ۱۳۲
 پارتاکو ۱۳۲
 پارتوکا ۱۳۲
 پارتیان ۱۶۵
 پارتی کیرا ۱۵۶
 پارسوا (پارسواش) ۱۱۱-۱۰۸، ۱۱۳-۱۱۶،
 ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۶۳
 پارساماش ۲۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۶۵
 پارسوماش ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۸
 پارسه ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹
 پارسیان ۱، ۷، ۸، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۶،
 ۱۷۰، ۱۷۱
 پارو ۱۴۳
 پاسارگاد ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰
 پامیر (بام دنیا) ۶، ۵
 پانین تیمری (پانیکی) ۱۵۶
 پاهوری ۱۲۸
 پاهیر-ایشان ۷۶، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۷
 پائه ۱۶۰
 پریکلس ۴۵
 پل ۸۸
 پلی ۲۴
 پلیوسن ۶
 پنجاب ۸
 پنجه علی داغ ۱۱۳
 پوتیمادل ۲۹
 پودودو ۵۰
 بودیو ۱۶۰
 پوزور-اینشوشیناک ۳۱-۳۵، ۴۰، ۹۴، ۹۵،
 ۱۳۹

بیت سینیریا ۸۷
 بیت شایلتی ۸۹
 بیت کاتاشمن ۸۷
 بیت - کارزیابکو ۱۰۲
 بیت کپسی ۱۱۲، ۱۱۳
 بیت کری ۱۳۱
 بیت کوترواتی ۹۰
 بیت کیلالا ۹۰
 بیت کیمیل اداد ۹۰
 بیت لاسی ۸۷
 بیت لاقیو ۸۹
 بیت - ماتیمو ۸۹
 بیت موگیا ۸۸
 بیت میلشپاک ۸۹
 بیت ناپ شومالیا ۸۹
 بیت ناپاهه ۸۷
 بیت ناکیرود ۸۷
 بیت نانکاری ۹۰
 بیت ناگیا ۸۹
 بیت هابیان ۱۰۲
 بیت هامبان ۱۱۲
 بیت هانیبی ۸۹
 بیت همبان ۱۰۸، ۱۳۷
 بیت هوبانی ۸۹
 بیت هولمی ۹۲
 بیریس - هاتری ۱۳۸
 بیستون ۱۳۰، ۱۳۸
 بیسی هادیر ۱۱۲
 بیکنی (دماوند) ۱۱۳، ۱۳۲
 بیلالاما ۵۰، ۵۱
 بین النهرین ۷، ۱۲، ۱۵ - ۱۷، ۲۳، ۲۷،
 ۱۰۷، ۱۶۴
 پاتوش آری ۱۳۱

پوهوتو ۹۰	تانوس ۱۱۳
پوهیا ۴۸	تپتی ۱۲۲
پیدیلما ۱۵۴	تپتی - هوبان - اینشوشیناک ۱۴۲ - ۱۴۶،
پیرنه ۱۰	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
پیری - شاته ۱۱۰	تتو ۹۲
پیزلومه ۱۵۵	تخت باقیس ۱۱۰
پیلاتو ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹	تدا ۸۱
پینیکیر ۳۰، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۴۴	تخت جهشید ۱۱، ۹۲، ۹۳
	ترکستان ۷، ۱۷
	تفتان ۶
	تل توبا ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲
	تل شوش ۲
	تل هومبی ۱۲۵
	تم سانیت ۶۶
	تمتی ۸۶
	تمتی - آگون ۶۳، ۶۴، ۹۶
	تمتی - تورکا - تاش ۸۶
	تمتی - راپتاش ۶۴، ۶۵
	تمتی - هالکی ۶۵، ۶۶
	تمتی - هوبان ۱۴۲
	توبا ۱۵۲، ۱۵۴
	تورات ۲۷
	توز - خورمانلی ۳۹، ۴۸، ۸۷، ۹۱
	توکریش ۲۶
	توکولتی - نینورتا ۸۰
	توناکو ۱۱۲
	تونی ۸۷، ۱۱۲
	تهران ۱۱، ۱۶۵
	تهریمان ۸۱
	تی - اومان ۱۴۲
	تپتاگری ۷۳
	تیتور ۸۸، ۱۴۷
	تیرو ۸۶، ۹۹
	تیروتوز ۱۲۲
ت. ج. آلن ۳	
تاب - میگیرشو ۹۳	
تاتا ۶۳	
تاخا ۱۵۷	
تاخاشاروا ۱۵۵	
تاخه ۱۴۸	
تاخیهی ۱۲۱	
تارایسو ۱۶۳	
تاردونی ۳۵	
تارگیباتی ۱۴۲	
تازیتای دوم ۴۶	
تازیتای یکم ۴۱، ۴۶	
تازی گوروماش ۷۳	
تاکاتاپ ۱۵۰	
تالاه ۱۵۴	
تالنا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳	
تالزانا ۹۰	
تامارادا ۸۰	
تاماریتو ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷	
تامیل ۱۷	
تان - اولی ۶۵، ۶۴	
تاندا یا ۱۴۱	
تان - روخوراتیر ۵۰	
تان سیلام ۹۰	
تانانو ۱۲۳	

خوآرا ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳	تیروتیر ۱۲۲
خونی‌نی ۴۴	تیریگان ۳۹
دابان ۱۲۰	تیس‌پس ۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۱
داریوش ۸، ۱۳۵، ۱۶۱	تیسافرن ۱۳۲
داگو ۲۵	تیکنی ۸۲
دایا اوکو ۱۱۵، ۱۳۴	تیگلت پی‌نسر سوم ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲
دائها ۱۵۲	تیگلت پی‌سریکم ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰
دجله ۲۴، ۵۴، ۸۰، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۳	تیلا ۸۸
در ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۷۳، ۸۰، ۸۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۸ - ۱۵۱	تیمتاب ۲۹
دریای خزر ۷، ۱۶۵	تیمات - انلیل ۴۶
دز ۸	تینتو ۸۹
دعینا ۱۱۱	تینتو ایلی - اریش ۸۹
دماوند ۵، ۶، ۱۱۳، ۱۳۱	جبل هم‌رین ۱۱۲
دوتای ۱۴۲	جغتو ۱۱۲
دودو ۲۳	جملت نصر ۱۱، ۱۲
دور ۷۰	جیمز ه. بریستد ۳
دور آپیل‌سین ۱۰۰	چیترا فارنا ۱۳۲
دور آشور ۱۰۹	چیش‌پس ۲۸، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲
دور آثورا ۱۲۲	حتیها ۱۵، ۷۰، ۱۰۷، ۱۱۶
دور انلیل ۱۳۰	حران ۱۶۴
دور اوتتاش ۸۲	حزقیال ۱۶۷
دوراونداسی ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۴	حلوان ۳۴، ۷۱، ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰
دور شارو کین ۸۳، ۱۰۱	حلوله ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶
دور شولگی ۵۷، ۷۵	حماة ۱۱۵
دور کوریگالزو ۸۳	حموربی ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۹۸
دورون ۸۸، ۹۱	خشریته ۱۳۵ - ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲
دور یسی ۱۱۶	خشیره ۱۱۷
دوسانی ۱۳۵	خلیج فارس ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۷۷، ۹۱، ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸
دوموزی ۲۲	۱۶۹
دونو ۸۹	
دوهوپونا ۸۹	

زابدانو ۱۵۱	دیاله ۲۶، ۳۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۸،
زابلو ۵۷	۱۳۷، ۱۱۱
زابلو ۴۴، ۵۷	دیلبات ۱۲۷
زابوم ۴۳، ۴۶، ۵۹	دین - شاری ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۴
زاریکوم ۴۳، ۴۵	دیوریت ۲۸
زاگروتی ۱۱۳	دیوکس ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴
زاگرس ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۶،	
۲۸-۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۱، ۷۶،	راپینوم ۶۱
۸۰، ۱۰۵-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۳۰،	راجیبا ۱۵۶
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹	رادانو ۱۰۳
زالات ۹۰	راشی ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۴،
زاما - شوم - ایدینای ۸۲، ۸۳	۱۵۹، ۱۶۰
زامیبا ۵۹	زاماته‌یا ۱۱۲، ۱۳۲
زاموا ۱۰۸ - ۱۱۰	زامادانی ۱۳۱
زانا - تننار ۹۶	زامهرمز ۹۲
زانا سانا ۱۳۲	زاین ۶
زاهارا ۲۷	رشو ۸۸
زریبور ۱۰۹	رشی ۸۸
زور ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۶،	روا ۱۱۳
۱۲۳، ۱۳۸	رواندوز ۱۰
زهره ۳۳	روخوراتیر ۱۴۵
زیدانو ۵۰	روخوراشیر ۷۸
زیکرتو ۱۱۴	روم ۲۶
زینا ۲۵	ری ۱۶۵
	ریا ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۵۲
سایینی ۱۰۹	ریابلتو ۷۰
سپاردا ۱۳۲، ۱۳۵	ریبا ۴۳
سپاک ۱۵۶	ریتی - مردوک ۱۰۰ - ۱۰۲
ساتاران ۴۰، ۷۶	ریشاپانلا ۷۷
ساتاره شو ۱۱۶، ۱۱۷	ریم - سین ۶۰ - ۶۲
ساتیرای ۱۱۰	ریموش ۲۷، ۳۳
ساراتیگویی سین ۳۹	زاب ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳،
سارادائوش ۱۰۳	۱۱۱، ۱۱۶، ۱۰۸
سارگن ۱۳، ۲۴-۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۱۱۴ -	زبان ۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۳

سوکل شوش ۵۶، ۵۸، ۶۱-۶۳، ۶۵، ۶۶
 سوکل شهر ۵۸
 سوکل عیلام ۵۶، ۵۸، ۶۳-۶۶
 سوکل ماه ۵۵، ۵۶، ۵۸-۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۶
 سوم ۷۱
 سومو - آبوم ۵۴
 سومو - ایلوم ۵۴
 سومورزو ۱۱۲
 سومو-لا-ایلوم ۵۴
 سونگورسارا ۱۵۶
 سونن نیس ۱۶۶
 سومر ۱۲، ۱۳، ۳۷، ۵۳، ۷۲، ۱۵۵
 سومری ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۵۰، ۶۶، ۹۶
 سومریان ۲۷
 سوموتوناش ۱۵۴
 سوهسیا ۸۲، ۹۳
 سهیتاتی ۸۹
 سهتاران ۵۴
 سهند ۶
 سیریه ۷
 سپار ۲۸، ۸۳، ۱۲۴، ۱۲۷
 سیداری ۳۲
 سیدگانو ۲۵، ۲۷
 سیروان ۳۲
 سیستان ۱۱، ۱۲
 سیسرتو ۱۳۷
 سیکرس ۱۱۵
 سیلاگارا ۱۵۶
 سیلام ۹۰
 سیلی ۸۶
 سیلی - اداد ۵۹
 سیماش ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶ - ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۱۱۸
 سیماش - شپاک ۱۰۳

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴-۱۳۶
 ساگارتیوی ۱۱۳
 سالیامو ۲۵
 سالوم ۱۰۳
 سام ۱۶
 ساماریا ۱۵۷
 سامره ۱۵۷
 سامسو - ایلونا ۷۲
 سامی ۱۹، ۳۰
 سانام - شیموت ۲۵
 ساندو ۱۳۵
 ساه ۷۰
 سبسطیه ۱۵۷
 سدرمت ۲۹
 سرائل گامیل ۷۳
 سکاها ۷
 سکایی ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۲
 سکاییان ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷ - ۱۳۹
 ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸
 سلام ۸۷
 سلیمانیه ۱۰، ۳۰
 سناخرب ۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۱
 سند ۸، ۱۶
 سو (بارتو) ۴۶
 سوبارتوم ۶۱
 سوتیوم ۶۱
 سوزیای ۷۰، ۱۰۶
 سوریه ۲۷، ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۶۶، ۱۶۹
 سوزانو ۱۶۰
 سوقوش ۸۰
 سوکال ۲۷
 سوکالو ۴۲
 سوکل ۵۶، ۵۷، ۶۴
 سوکل سیماش ۶۰، ۶۳

شالا ۷۷، ۹۲، ۱۰۳	سیمانوم ۴۳، ۴۴
شالالا ۵۸	سیمبورو ۱۴۶
شالابوم ۴۱	سیمش ۳۲
شالای هوربان ۵۸	سیمهوزیا ۴۴
شالوکه آ ۱۵۵	سین ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۷۷
شالوکثا ۹۹	سین ایقیشام ۵۹
شالولیکی ۹۹	سین - شار - ایشکون ۱۶۳
شالی ۸۱	سیوم ۳۹
شامارازا ۸۹	سیوه پالارهوپاک ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۷۶، ۸۱
شامایا ۱۰۱	
شاموا ۱۰۰، ۱۰۱	شآپنیما ۸۸
شا ... نانکری ۸۷	شاتاتاکال لیروک ۹۲
شانگیباری ۸۹	شاتامیتیک ۹۲
شانیشه ۸۸	شایمیر ۸۷
شاوزاد اگالی ۸۷	شایکلای ۸۹
شاهان ۱۰۲	شالبالیهو ۸۹
شاهاتتا ۸۸	شابربری ۸۷
شاهاتتالاک ۹۲	شابلتیا ۸۷
شاهنام ۸۱	شاپوراهوته ۸۹
شاهلیک ۸۹	شاپورنامشهون ۹۲
شپشیلک ۱۴۵	شاپورنامشهوم ۸۸
شرپورله ۲۳	شاتراک ۸۸
شرکلیشری ۳۴، ۳۵، ۳۷	شارلاک ۳۵، ۳۷
شلمنصر سوم ۷۱، ۱۰۹، ۱۱۰	شارکالیشاری ۱۳۹
شلهیتته ۱۲۲	شارو ایقی ۱۳۰، ۱۳۷
شلهینا - هامرو - لاگاما ۸۶	شاروم - بانی ۴۳، ۴۶
شش ۱۹، ۲۸، ۳۳-۳۵، ۷۰	شا - سیلا ۸۰
شمش - اداد پنجم ۸۷	شاشروم ۴۱، ۴۴
شمش - شوم - اوکین ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	شاشلیتو ۸۷
	شاکاتارزاه ۸۹
شمشی - اداد ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۶	شاکاناکو ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۵۱
شنکورو ۸۷	شاکوییا ۸۹
شوترک - ناخوته ۷۷، ۷۸، ۸۱-۸۳، ۸۶	شاکوتو ۹۰
۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹-۱۰۱، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۴۵	شاکیلکا ۹۰

شیلوان ۳۲
 شیلهاک - اینشوشیناک ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۱،
 ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۸۰، ۸۵ - ۸۷، ۹۰ - ۹۴،
 ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸
 شیلهاک - اینشوشیناک دوم ۱۲۷
 شیلهاها ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۴، ۹۹
 شیلهینا - هامرو - لاگامار ۱۰۲
 شیماش ۴۳
 شیمی اشهرک ۳۱
 شیمتی - شیلهاک ۵۵، ۵۸، ۶۳
 شیموت ۳۰، ۵۷، ۷۸، ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۹۹
 شیموت - نیکا - تاش ۹۷
 شیموت - وارتاش ۵۸، ۶۰، ۶۱
 شیموته ۱۱۴
 شیموروم ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶
 شیندیلیببو ۵۰
 طورنات ۸۸، ۸۹، ۹۱
 طورنت ۱۱۱
 عراق ۲۳
 عربستان ۱۶
 عیلام ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۲ - ۱۴، ۱۶ - ۱۹، ۲۱،
 ۲۲، ۲۶ - ۲۹، ۳۱ - ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲،
 ۴۵ - ۴۹، ۵۱ - ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸ - ۶۲،
 ۶۶، ۷۱، ۷۴ - ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴ -
 ۸۶، ۹۰ - ۹۳، ۹۷ - ۱۰۳، ۱۱۹ - ۱۲۲،
 ۱۲۶ - ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱ - ۱۶۲،
 ۱۶۷
 عیلامی ۲، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۵۷، ۶۹،
 ۱۵۸
 عیلامیان ۳۵، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۵۴ - ۱۵۶
 غزه ۱۶۹

شوتروک - ناخونته دوم ۱۲۱، ۱۵۷
 شوتورور ۱۲۱، ۱۲۲
 شوتور - ناخونته ۱۲۲
 شودا ۱۴۴
 شودانو ۱۵۶
 شوروپاک ۳۰
 شوریاش ۷۰
 شوش ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹،
 ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵ - ۴۷، ۴۹، ۵۰،
 ۵۲، ۵۵ - ۵۸، ۶۰ - ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۴،
 ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲ - ۸۴، ۸۶، ۹۰،
 ۹۲، ۹۳ - ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲ - ۱۴۵،
 ۱۴۹، ۱۵۰ - ۱۵۲، ۱۵۴ - ۱۵۷، ۱۵۹
 ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷
 شوشن تاران ۲۴
 شوقامونا ۷۰
 شوکشو ۶۴
 شوگاب ۷۰
 شوگو ۳۳
 شولگی ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۷۶، ۹۴، ۹۵
 شولهونی ۴۱
 شوما ۱۴۸
 شومالیا ۷۰، ۱۰۲
 شوماهانی ۶۴
 شومو - ابی ۶۲
 شومودو ۱۵۶
 شیارو ۷۰
 شیباک ۷۰، ۱۵۶
 شیدیرپارنا ۱۳۲
 شیراز ۱۱، ۹۲، ۱۱۹
 شیرتوه ۶۴
 شیروکدوه ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳
 شیریهوم ۲۵، ۲۸

کاشتیلا ۱۰۳	فرااورتس ۱۳۳ - ۱۳۶
کاشتیلیاش دوم ۷۳	فرات ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۱، ۲۸، ۱۴
کاشتیلیاش سوم ۸۰، ۷۹	فرانه ۹
کاشتیلیاش یکم ۷۳، ۷۲	فرورتیش ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴
کاشن ۷۱	فلسطین ۱۶۸، ۱۵۷، ۱۵، ۱۰، ۷
کاشو ۷۳، ۷۰	قابلیو ۱۶۳
کاشو - ندین - آهی ۱۰۳	قفقاز ۷، ۱۴، ۷۱، ۱۳۹
کاکي ۱۱۲	قفقازی ۱۷، ۳۰، ۶۹-۷۱، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹
کامبوسس یکم ۱۶۵	قیش ۱۶۷
کامولا ۱۰۳، ۷۰	
کاندانش ۷۲	
کیریرینا ۱۹	کا - ایدا ۵۹
کنسیاس ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰	کابیناک ۱۵۴
کریت ۱۴۱	کاپادوکیه ۱۶۶
کرخه ۸، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴	کاپلو ۸۹
کرستان ۱۰	کاتار ۹۰
کرزیابکو ۱۰۰	کاداشمان - هاربه ۸۰
کرکوک ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۸۸، ۹۱	کادوسیان ۱۶۵
کرمانشاه ۷، ۱۱، ۱۰۸، ۱۲۳	کاردنا ۴۶
کرنند ۱۱	کاربا ۱۵۶
کسمار ۵۴	کارشاروکیان ۱۱۴، ۱۱۵
کشریتی ۱۳۵	کارکاشی ۱۳۵، ۱۶۱
کشن ۳۲	کارنه ۲۵
کفری ۳۱	کارون ۸، ۱۲۱، ۱۲۵
کل ۸۱	کاریا ۱۶۵
کلدانی ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۹	کارینتاش ۸۳
کلدانیان ۲۷، ۱۶۸	کازالو ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۴۷، ۵۴، ۵۵
کلشین ۱۱۰	۶۰، ۵۹
کنبوجیه ۱۶۸، ۱۶۵	کاسی ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۶، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۱
کنتوم ۱۰۷	۱۱۷، ۱۳۹
کنیدوس ۱۶۵	کاسیها ۱۴، ۱۶، ۳۲، ۶۶، ۶۹ - ۷۳، ۷۵
کواکسارس ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۸	۸۴، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۵ - ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۶
کواکساری (هوو - خستره) ۱۳۴	کاشان ۱۱
کوتالا ۵۹	

کیریکیری ۵۱	کوتیر- شیلهاها ۶۴، ۶۳
کیزرا ۴۹	کوتیر- ناخوتته ۶۱-۶۳، ۷۷، ۸۳-۸۶،
کیساری ۴۸	۹۶-۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۶
کیسن ۷۱	کوئا ۳۴، ۱۲۳
کیش ۲۱، ۲۲، ۸۳، ۱۲۳	کودور ۱۴۳
کیشاتی ۱۴۵	کودور- مابوک ۵۵، ۵۸-۶۰
کیشاسو ۱۳۶	کودور- ناخوتته ۱۲۵، ۱۲۶
کیشو ۹۰	کودور- نانخوندی ۸۴
کیشه سیم ۱۱۲، ۱۱۵	کودو زولوش ۶۱، ۶۴، ۶۵
کشیسا ۱۱۲	کوزوش ۱، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵،
کشیمو ۹۰	۱۶۹، ۱۷۰
کیکو- سیمه- تمتی ۲۴، ۲۵	کوروموتاک ۵۷
کیلمان ۱۳۵	کورینگالزو ۷۵، ۷۶
کیلیکیه ۱۶۶	کوسی ۷۱
کیماش ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۵	کوشیر- هوبان ۸۶
کیمون ۴۵	کوک- شیموت ۵۰
کیمیریان ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷،	کوک کوما ۱۳۱
۱۳۹، ۱۴۰	کوک- کیرواش ۶۶، ۹۶
کینداتو ۴۷-۴۹	کوک- ناخوتته ۶۶
کینداکاربو ۱۵۶	کوک- ناشور ۶۳-۶۶، ۹۶
کیندائو ۱۱۵	کوک- نانا ۵۵
گاتودو ۱۵۲	کولر ۱۱۶
گامبولی ۱۴۲، ۱۴۳	کوندوبا ۲۵
گنرگاه کفار ۳۱	کوه سیاه ۳۱
گنهار ۳۹-۴۱، ۴۶	کهندز ۹۴
گنهارماسیار- ایشثار ۴۸	کپیرات ۸۸
گوتو ۳۲	کییو ۹۹
گوته بوم ۴۶	کیتان ۹۰
گوتیان ۱۴، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۳،	کیدن- هوتران ۸۰
۱۰۳، ۱۰۸	کیربیتی ۱۳۵
گوتیوم ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۷-۳۹، ۵۳، ۶۲،	کیرساماس ۱۵۶
۷۳، ۱۰۵	کیریتارا ۱۰۹
گوتیها ۷۱، ۷۶، ۸۰	کیریریشا ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲،
	۹، ۱۴۵، ۱۵۶

لوگال - آنه - موندو ۲۲	گودا ۲۳
لوگال نادو ۳۹	گودا ۴۴ - ۴۶، ۸۷
لوگالبنده ۲۲	گولا ۷۰
لولوبیان (لولوبی، لولوبیوم) ۱۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۹-۴۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸	گولکیشار ۷۳
۱۶۳، ۱۳۸	گونگونوم ۵۴، ۵۲، ۵۱
لوموستیه ۷	گونیاها ۲۵
لوور ۹	گیدار ۷۰
لوه - ایشان ۲۵	گیرنامه ۴۶
لیانوک شیش ۴۳	گیزبلوندو ۱۱۰
لیبوم ۴۱	گیزبلوندو ۱۱۱
لیان ۲۴، ۵۸، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۹	گیساتی ۱۴۵
لیلی - ایرتاش ۸۶	کیمیریان ۱۲۹
م. اسپرنگلینگ ۳	کیمیل - ایشو ۴۸، ۴۹
هاتکو ۸۷	کیمیل - بانو ۵۵
ماد (مادهها) ۱، ۷، ۸، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۱	کیمیل - سین ۴۴ - ۴۶
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴ -	لاباشی - مردوک ۱۶۷
۱۷۰	لارسا ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹ - ۶۲، ۱۳۹
مادا ۱۱۳	لاسیراب ۳۸
ماداکنو ۱۲۵ - ۱۲۷، ۱۴۵ - ۱۵۴، ۱۵۶	لاگامار (لاگامار) ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۵۶
۱۵۹	لاگاش ۴۴، ۴۶، ۵۹
مادانو ۱۶۳	لاگامال ۸۴
مادای ۱۱۰، ۱۱۱	لالار ۸۰
مادگا ۴۴، ۴۵، ۸۷، ۹۱	لالاری ۱۴۴
مارا ۸۳	لانکوکو ۶۶
مار - بیتی - آپال - اوسور ۱۰۳	لاهرین ۵۷
مارتنای ۱۵۹	لاهیرو ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۶
ماروبیشتی ۱۲۴، ۱۶۰	لرستان ۱۴۰
ماروت ۷۰، ۹۲، ۱۰۶	لوبدو ۲۶، ۱۰۳
ماروتاش ۷۰	لوپونی ۸۱
ماری ۴۶، ۴۸	لوخی - ایشان ۲۴، ۲۵
ماریا ۱۰۶	لودیا ۱۶۶
مازاموا ۱۰۸، ۱۱۰	لودیایها ۱۵
	لوکیا ۱۵

ملی شپاک ۸۳	ماشدایا اوکو ۱۱۷
مسنی ۹۲	ماگان ۲۹
من ۱۲۲	مالگیوم ۶۱، ۶۲
منچوری ۱۰	مالمیر ۵۸، ۱۲۱
منوئاش ۱۱۱	مامانیس ۱۱۰
موتیابال ۵۹، ۶۰	مامیتی - آرشو ۱۳۵
موتوران ۳۲	ماناییسان ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱
موراتاش ۸۹، ۱۰۳	۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۸
موساسینا ۱۰۹	مانای (مانایی) ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۳
موستری ۷، ۱۰	ماندا ۱۱۸
موشه زیب - مردوک ۱۲۵، ۱۲۶	ماندان ۱۶۹
مونایا مانای ۱۱۱	ماترات ۸۲، ۹۳، ۹۷ - ۹۹
میاندرد ۲، ۱۵، ۳۵، ۴۸، ۶۷	مانگیسی ۱۴۶
میتاتی ۱۱۴	مانو - کیمیا - سابه ۱۱۲
میتانی ۷۰، ۷۱، ۱۰۶	مانوا - کی - آشور ۱۶۰
میتاکی ۱۱۲	مانهاشهور ۶۴
میترا ۱۰۶	مانیشتوسو ۲۸، ۸۳، ۹۵، ۹۸
میریز ۷۰	ماهیمی ۶۴
می شیمرو ۷۷	مدیترانه ۱۶
می طورنات ۳۲، ۸۷، ۱۱۱	مراهشی ۶۰، ۶۱، ۷۶
میکی ۱۱۲	مردوک ۷۰، ۸۴، ۱۰۰
میموراشی ۸۱	مردوک - شاپیک - زری ۹۱
نابلس ۱۵۷	مردوک - شار - اوسور ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹
نابو ۷۷	مردوک - شوم - ابنی ۱۴۲
نابو - بل - شوماته ۱۴۶ - ۱۴۹، ۱۵۱ -	مردوک - ندیم - آخه ۱۰۳
۱۵۹، ۱۵۵	مروداخ - بالادان ۱۲۰، ۱۲۲ - ۱۲۴، ۱۲۷
نابو - دامق ۱۴۳	مرهشی ۲۲، ۲۶، ۲۹
نابو - شار - آهه شو ۱۵۹	مزو ۱۱۱
ناپ - باهایی ۸۶	مسکنگاش ۲۲
ناپراتپ ۷۸	مسو ۱۱۰
ناپسا ۱۵۶	مصر ۲۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۹
ناپلانوم ۴۸	مکشیا ۹۰
ناپی - ایلخوش ۲۴	مکویی ۵۰
	ملکی ایلانی ۷۸

نرگال - اوشه‌زب ۱۲۴، ۱۲۵
 نرگال - شار - اوسور ۱۶۷
 نرم - سین ۲۸ - ۳۱، ۳۵، ۸۳، ۹۸
 نسا ۱۳۰، ۱۳۱
 نسایی ۱۱۳
 نشوا ۱۴۶
 نمر ۳۰
 نمری ۱۰۲، ۱۰۸ - ۱۱۱
 نوا ۱۶۲
 نور - اداد ۱۰۹
 نوردیک ۱۶، ۱۷، ۷۱، ۱۳۹
 نورکیپرات ۷۸
 نوزا ۸۸
 نوزی ۹۱
 نوسکو ۷۰
 نوموشدا ۴۰
 نهاوند ۱۱، ۱۰۸
 نبیه ۱۲۳
 نیپور ۳۸، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۸۰، ۱۲۴
 ۱۴۸، ۱۲۵
 نید - مردوک ۱۲۷، ۱۴۲
 نیریپونی - شوروتوها ۹۰
 نیشای ۱۱۳
 نیکدیارا ۱۰۹
 نیکدیمه ۱۰۹
 نیکولائوس دمشقی ۱۶۹
 نیکوم ۲۶
 نیگیمتی ۷۶
 نیمتو - مردوک ۹۱
 نیمیتی - انلیل ۹۱
 نین - اگال ۵۷
 نینکاراک ۳۰
 نینگال ۴۲
 نینگیرسو ۲۳

ناپیر ۱۴۴، ۱۵۶
 ناپیر - آسو ۷۸، ۷۹، ۹۵
 ناپیرتو ۱۵۶
 ناپیریشپاک ۱۲۲
 ناتان ۹۰
 ناتنی ۳۳
 ناخونته ۱۹، ۳۰، ۵۷، ۸۶، ۹۷، ۹۹، ۱۲۲
 ناخونته - اوتو ۸۴، ۸۶، ۹۶، ۹۹
 نارسیلان ۹۰
 نارگیدا ۴۳
 نارماراتی ۹۲
 ناروته ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۶۲
 ناروده ۳۰
 نارینه ۳۳
 نازاروم ۵۹
 نازی - ماروتاش ۷۶
 نازیت ۷۸
 ناساتیا ۱۰۶
 ناکاپو ۹۰
 ناکری ۸۷
 ناگیتو ۱۲۴
 ناماخانی ۳۹
 نامری ۷۱
 نانا ۸۴، ۱۰۲، ۱۵۹
 نانااوروک ۱۵۶
 نانار ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۶۲، ۸۵
 ناهال ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰
 ناهیتی ۳۰
 نایری ۱۱۰
 نبولسر ۱۶۳، ۱۶۴
 نبو - نید ۱۶۶، ۱۶۹
 نبوکدنصر ۸۷، ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
 نرتاکیرو ۱۰۱
 نرگال ۳۳، ۵۷، ۷۰، ۱۰۲

هالوشو (هالوشو - اینشوشیناک) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷	نینلیل ۳۴
هامازی ۴۶، ۲۲	نینوا ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۲ -
هامانو ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰	۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲ - ۱۶۴
هاناسیروکا ۱۱۰	نینورتا ۳۰، ۷۰
هانباته ۸۸	نینورتا واداد ۱۰۲
هانی ۱۲۱، ۱۴۵	نینوره ۳۹
هانیبالکات ۷۹	نینهورسگ ۳۳، ۴۲، ۴۵، ۹۴
هایا اوسی ۱۵۲	نئاندرتال ۷
هایا دانو ۱۵۱	
هخامنش ۱۳۶	واراد - سین ۵۹، ۶۰
هخامنشی ۱۸، ۱۶۹ - ۱۷۱	واراد - نانار ۴۶
هخامنشیان ۹۳، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴	وارونا ۱۰۶
هرتسفلد ۱۱	ویشتاسپ ۱۶۲
هرودوت ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۳ - ۱۳۹، ۱۶۲	هاربا - شیباک ۷۳
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰	هارباتو ۸۹
هرهر ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵	هاربه ۷۰
۱۶۳	هاراپ ۹۰
هشر ۱۱۱، ۱۱۸	هارپا ۹۰
هلال خسیب ۷۰، ۵	هارپاگوس ۱۳۳، ۱۷۰
هلیی ۱۱۲	هارتابانو ۱۵۴
هلمان نیریپونی ۹۰	هارتوگو ۱۱۷
هلو ۲۸	هارشه ۳۹ - ۴۱
هلیوس ۷۰	هاشمار ۸۱
همدان ۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۰	هالا ۷۰
۱۳۱، ۱۳۴	هالاب ۶۰
هند ۸، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۰، ۱۰۵ - ۱۰۷	هالات ۱۵۰
۱۰۹، ۱۵۸	هاته ماراش ۱۵۴
هندوان ۷۰	هالدا ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۶۵
هندوکش ۶۰، ۵	هالیدی ۱۶۸
هنی ۲۵	هالیدیایها ۱۴
هوبا مرسیلی ۴۴	هالمیر ۵۶
هوبان ۱۹، ۳۰، ۷۷ - ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۹۷	هالودوش - اینشوشیناک ۸۱
۹۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶	هالوس (قرل ایرماق) ۱۶۶

هورتوم ۴۱،۳۲	هوبان ایی ۱۴۳
هورشیتوم ۴۸،۳۹	هوبان - ایمنه ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰
هورکانیه ۱۳۲	هوبان - تاهرا ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۲۴، ۱۲۰
هوریاتیل ۷۵	هوبان شیار ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۸
هوریها ۱۴	هوبان - نوگاش (نوگان) ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۰
هوسی ۱۰۱، ۹۱	۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳
هوشومکیی ۲۹	۱۵۷
هومان ۶۴	هوبان - نومنا ۹۲، ۹۱، ۸۲، ۷۷
هومورتوم ۴۱، ۳۲	هوبان - هابوآ ۱۵۱
هووخستره (کوواکارس) ۱۳۵، ۱۳۴	هوبان - هالتاش ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۳ -
۱۶۸ - ۱۶۲، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۵
هوهورنوری ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۳۲، ۲۵	هوبان - هالتاش دوم ۱۲۷
هیابری ۲۵	هوبان - هالتاش سوم ۱۴۹
هیتا ۳۴، ۳۰، ۲۹	هوبان - هالتاش یکم ۱۲۷، ۱۲۶
هیتپولی ۶۴	حربایا ۱۱۰
هیثیه ۸۲	هوبو ۴۹
هیداریدا ۲۵	هوپاپانو ۱۴۹، ۱۲۴
هیدالو ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۷-۱۴۵، ۱۲۷، ۱۲۵	هویشانا ۳۲
هیدین هوتران ۸۱	هوتران ۹۷، ۸۶، ۳۰
هیستاسپس ۱۶۲	هوتران - تپتی ۱۴۵، ۴۹
هیثیب - راقب ۲۸، ۲۴، ۱۹	هوته شهکین ۶۴
هیثیب - راشیرو ۲۵	هوته کوك ۶۴
هیشمیتیک ۷۸	هوته لودوش - اینشوشیناک ۹۹، ۹۸، ۸۶
هی - شور ۲۴	۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۵۲
هیکسوسها ۱۰۷، ۱۰۶، ۷۰	هوته لودوش - ناخوته ۱۰۰
هیلمو ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۲۴	هوتیب - ناپیب ۸۶
	هودها ۷۰
یالمن ۲۶	هود هود ۱۵۱
یونان ۲۶	هودیمیری ۱۵۵، ۱۴۷
یوهاکین ۱۶۷	هوراتو ۸۸
یهودیان ۱۶۷، ۱۵۷	هورادی ۱۵۶
یهوه ۱۶۸	هوربی ۳۰

© Copyright 1987

by *Shirkat-i Intishārāt-i 'Ilmī wa Farhangī*
Printed at *S.I.I.F. Printing House*
Tihrān, Irān

History of Early Iran

by:

George Cameron

Translated by:

Hasan Anūshih

**Scientific & Cultural
Publications Company**

کتاب «ایران در سپیدهدم تاریخ» نوشته جورج کامرون یکی از
مهمترین و محققانه‌ترین آثاری است که تاریخ ایران باستان را تا آغاز مادها و
هخامنشیان - یعنی تا آمدن آریاییان به ایران - بازگو می‌کند. این کتاب در
واقع سپیدهدم تاریخ ایران است و از دورانی سخن می‌گوید که هنوز هم در
ایران ناشناخته باقی مانده است.

کتاب حاضر بررسی دقیقی است از تاریخ نخستین ایران و عیلام و آغاز
روزگار آریاییان و به گونه‌ای تألیف یافته که هم برای پژوهندگان و هم
خوانندگان عادی سودمند و فهم‌پذیر است.

بها: ۷۵ تومان